

فهرست مطالب

- ۳ علی‌رضا انوشیروانی فراز و نشیب‌های ادبیات تطبیقی در جهان
- ۹ سوزان باسنت، ترجمه سعید رفیعی خضری چگونگی پیدایش ادبیات تطبیقی
- ۳۶ زیگبرت پرور، ترجمه علی‌رضا انوشیروانی و مصطفی حسینی ادبیات تطبیقی چیست؟
- ۴۹ فریال جَبوری غَزول، ترجمه سحر غفّاری ادبیات تطبیقی در جهان عرب
- ۶۵ بهنام میرزابابازاده فومشی و آدینه خجسته‌پور ادبیات تطبیقی در روسیه
- ۸۹ حیدر خضری ایستاده بر مرز: ادبیات تطبیقی در ترکیه
- اسماعیل حدّادیان مقدم، میانجیگری در ترجمه و انتشار ترجمه فارسی سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی
- ۱۰۷ ترجمه مصطفی حسینی
- ۱۴۱ تورج زینی‌وند دومین همایش ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی کرمانشاه
- ۱۴۵ مصطفی حسینی کتاب مدفون: گم شدن و بازیابی حماسه مشهور گیلگمش (دیوید دمراش)
- ۱۵۳ آبتین گلکار جمهوری جهانی ادبیات (پاسکال کازانووا)، ترجمه شاپور اعتماد

سرآغاز

مقاله

گزارش

مرفی و نقد کتاب

فراز و نشیب‌های ادبیات تطبیقی در جهان

همه بر سر این نکته توافق دارند که ادبیات تطبیقی، به‌مثابه رشته‌ای آکادمیک، در فرانسه قرن نوزدهم متولد شد و سپس در غرب و شرق گسترش یافت؛ و باز همه با این نکته موافق‌اند که ادبیات تطبیقی، آن‌طور که امروز در دنیا از آن یاد می‌کنند، با دوران طفولیتش تفاوت بسیار کرده است، به‌نحوی که برخی معتقدند هیچ شباهتی با آن دوران ندارد. معنای این سخن چیست؟ بیش از یک قرن است که نظریه‌پردازان و صاحب‌نظرانی همچون ژان ماری کاره^۱ و رنه ایتامبل^۲ و رنه ولک^۳ و ده‌ها متفکر دیگر به‌صراحت اعلام کرده‌اند که هدف ادبیات تطبیقی صرفاً تطبیق نیست. تطبیق امری است به قدمت تاریخ بشر. انسان اساساً موجودی است که تطبیقی می‌اندیشد؛ یعنی هر دو امر یا شیء را مقایسه می‌کند تا بتواند بین آن دو یا چند، یکی را انتخاب کند. در علوم انسانی و تجربی هم بی‌نهایت موارد تطبیقی داریم: فلسفه تطبیقی، حقوق تطبیقی، تعلیم و تربیت تطبیقی، اقتصاد تطبیقی، زبان‌شناسی تطبیقی، اساطیر تطبیقی، مطالعه تطبیقی مذاهب و کالبدشناسی تطبیقی. قدر مسلم آنکه در این ترکیب‌ها واژه تطبیقی دقیقاً ابزار کار است؛ یعنی تطبیق دادن دو امر کمک می‌کند تا به شناخت دقیق‌تر و عمیق‌تر برسیم. در مثل، وقتی سعدی را با حافظ مقایسه می‌کنیم، یا یک نظام اقتصادی را با نظامی دیگر مقایسه می‌کنیم، می‌خواهیم مزایای یکی را نسبت به دیگری دریابیم و شناخت بهتری پیدا کنیم. تا اینجا مراد همه از واژه تطبیقی مفهومی یکسان است، ولی مقایسه سعدی با حافظ مطالعه‌ای تطبیقی است که در قلمرو ادبیات تطبیقی نمی‌گنجد. از اینجا تفاوت ادبیات تطبیقی با سایر دانش‌های تطبیقی آشکار می‌شود. در سایر دانش‌های تطبیقی ما نظریه‌پرداز خاصی نداریم. در مثل، آن اقتصاددانی که در حوزه اقتصاد تطبیقی کار می‌کند با نظریه‌های جدیدی روبه‌رو نمی‌شود؛ با همان شناختی که از علم اقتصاد دارد

¹ Jean-Marie Carré

² René Etiemble

³ René Wellek

دو نظام اقتصادی را مقایسه می‌کند تا ببیند هر یک چه ویژگی‌هایی دارد، ولی ادبیات تطبیقی چنین نیست و برای خودش نظریه و نظریه‌پرداز دارد.

نظریه‌پردازان مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی بر این باور بودند که با پژوهش در حوزه ادبیات تطبیقی پی می‌بریم که ادبیات ملل و فرهنگ‌های مختلف از هم چه آموخته‌اند و چگونه آنچه را آموخته‌اند برای غنای ادبیات ملی خود به کار بسته‌اند و آن را از آن خود ساخته‌اند. این نظریه‌پردازان می‌گویند که هر چیزی با هر چیز دیگری در ارتباط است و ما از یکدیگر تأثیر می‌پذیریم. تأثیرپذیری را هم فی‌نفسه امری مذموم نمی‌شمارند. اصولاً شاعران رمانتیک بودند که بر اصل خلاقیت اصرار می‌ورزیدند، ولی در دوران پسارمانتیک اصل تأثیرپذیری انکارناپذیر است. به سخن دیگر، در عصر پسارمانتیک تعریف جدیدی از خلاقیت می‌دهند. خلاقیت یعنی اینکه شما چگونه آنچه را از دیگران آموخته‌اید از آن خود می‌سازید؛ یعنی آن را هضم می‌کنید و به شکلی نو و تازه خلق می‌کنید. لذا رمز سخن تازه گفتن در آن خودسازی و بیان جدید آن است. اگر این سخن را به‌درستی بفهمیم و دچار مغلطه و سفسطه نشویم به عمق ادبیات تطبیقی رسیده‌ایم. در این نکته هم مکتب فرانسوی یا امریکایی یا سایر مکاتب ادبیات تطبیقی تفاوت ریشه‌ای ندارند. روش تحقیق متفاوت است: مکتب فرانسه برای رسیدن به مقصود نیازمند مدارک تاریخی است، چراکه اثبات‌گراست. مکتب امریکایی به شباهت‌های بدون تماس معتقد است، چون به جهان‌شمولی ادبیات معتقد است. مکتب فرانسه می‌خواهد با دلیل و مدرک و سند نشان دهد که ادبیاتی از ادبیاتی دیگر چه آموخته و چطور آن را از آن خود ساخته است و مکتب امریکایی معتقد است که انسان‌ها به ارزش‌های یکسانی اعتقاد دارند، ولی در عین یکسانی با هم متفاوت‌اند. به سخن دیگر، این مکتب به اصل وحدت در کثرت و کثرت در وحدت معتقد است و همین اصل پژوهش‌های آنها قرار می‌گیرد. انسان‌ها به دنیا می‌آیند، زندگی می‌کنند، عاشق می‌شوند، مبارزه می‌کنند، تسلیم شهوت و قدرت می‌شوند، فداکاری و جانبازی می‌کنند، انتقام می‌گیرند، صد نقاب بر چهره می‌زنند و ریاکار می‌شوند، یکی جانش را در راه رسیدن به هدف فدا می‌کند و دیگری برای رسیدن به مقام روحش را می‌فروشد، یکی از مرگ می‌ترسد و دیگری مرگ را رستگاری می‌داند. اما بدون شک، در وری

همه این تشابهات، تفاوت‌هایی نیز نهفته است. در این وحدت کثرتی هست و هرکس، بسته به فرهنگ و زبان و قوم خود، این مفاهیم را به شکلی متفاوت بیان کرده است و می‌کند.

ادبیات تطبیقی، در هر مکتب و آیینی، به دنبال آن است که ارتباط ایجاد کند؛ حال با مدرک و سند یا بدون آن. متأسفانه در این بُعد از ادبیات تطبیقی بدفهمی‌هایی صورت گرفته است؛ یعنی ما فقط به تطبیق پرداخته‌ایم! درست همان چیزی که ادبیات تطبیقی، چه در گذشته و چه در حال، به دنبال آن نبوده است و نیست و نخواهد بود. این را هم اضافه کنم که این داستان مختص ایران نیست. به نظر می‌رسد خود نام ادبیات تطبیقی به این کژفهمی دامن زده است. خیلی‌ها هم تلاش کردند تا واژه جدیدی برای آن بسازند، ولی هیچ‌یک جا نیفتاد. از طرف دیگر، ادبیات تطبیقی آن‌چنان فراز و نشیب‌های نظری‌ای را در طی یک قرن و نیم طی کرده است که انتخاب هر واژه دیگری را هم دچار مشکل می‌سازد.

ما در همان شماره اول نشریه اعلام کردیم که به دنبال بحث‌های نظری ادبیات تطبیقی هستیم، چون عمق بحران ادبیات تطبیقی را در ایران در ناآشنایی یا بدفهمی با نظریه‌های ادبیات تطبیقی می‌دیدیم. اصولاً برخی در مطالعات ادبی نظریه‌گریز هستند و با نظریه میانه خوبی ندارند. در مثل، درسی با محتوای فلسفه و نظریه ادبی در برنامه آموزشی ما، حتی در مقطع دکتری، به‌ندرت دیده می‌شود. بدون نظریه هم واضح است که تحقیق چفت‌وبستی ندارد؛ بیشتر توصیف است تا تحقیق و در بهترین حالت انشائی است زیبا و دلنشین، لیکن هیچ پنجره جدیدی را برای فهم و تحلیل عمیق‌تر نمی‌گشاید. وظیفه نظریه گره‌افکنی است، طرح سؤالات جدید است، نظریه‌ای جدید نظریه‌ای کهنه را رد می‌کند، نظریه‌پردازان به جدال علمی برمی‌خیزند و موافقت‌ها و مخالفت‌های مستدل و انتقادات شروع می‌شود و در اینجا نقد است که پیش‌برنده هر علمی است. ادبیات تطبیقی از این جدال‌ها و تناقضات و نقدها نه تنها دوری نجسته، بلکه استقبال هم کرده است که اگر غیر از این بود تا حال آن را به کلی کنار گذاشته بودند. پویایی و شادابی ادبیات تطبیقی در همین فراز و نشیب‌ها و نقد از درون بوده

است که باعث شده این رشته از علوم انسانی همواره چون ققنوس از خاکستر خود به پا خیزد.

ما در همان شماره اول گفتیم — و بر سر قولمان هم مانده‌ایم و فراموش نکرده‌ایم — که چرا فرهنگستان زبان و ادب فارسی پا به این عرصه سهل و ممتنع گذاشت. سخن ژرف رئیس فرهنگستان را که «هنوز دستاوردهای معتبر نو در حوزه نظریه‌های ادبی به قدر کافی شناسانده نشده‌اند»، مد نظر قرار داده‌ایم و برای رسیدن به هدف، گام‌به‌گام، برنامه‌ریزی کرده‌ایم. معرفی و بررسی وضعیت ادبیات تطبیقی در کشورهای دنیا نیز از وعده‌هایی بود که به خوانندگان خود دادیم تا ببینیم ادبیات تطبیقی در هر کشوری چگونه با این فراز و نشیب‌ها دست‌وپنجه نرم کرده و آنها را پشت سر گذاشته است. نکته جالب توجه اینکه یک وجه مشترک ادبیات تطبیقی در همه این کشورها در آغاز کار، به بیراهه رفتن آن بوده است! حال بعضی پس از مدتی سعی و خطا راه درست را یافته‌اند و برخی دیگر راه را گم کرده‌اند و برخی دیگر هنوز، کورمال کورمال، در تلاش برای پیدا کردن آن هستند. البته برای هریک از اینها دلایل خاصی را می‌توان برشمرد که در جای خود و زمانی مناسب بدان خواهیم پرداخت.

در این شماره از سال پنجم نشریه *ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی* چند کشور را انتخاب کرده‌ایم و به تحلیل تاریخ و وضعیت ادبیات تطبیقی در آنها پرداخته‌ایم، با این امید که از دیگران بیاموزیم آنچه را هنوز نیاموخته‌ایم. این را هم اضافه کنم که فراهم آوردن همین چند مقاله نیز نتیجه دو سال تلاش است. سردبیران باتجربه نشریات علمی به‌خوبی می‌دانند که چاپ ویژه‌نامه چه دشواری‌هایی دارد؛ به‌خصوص در کشوری که با کمبود متخصص و صاحب‌نظر در رشته خاصی روبه‌رو باشد.

در این شماره سوزان باسنت^۱ یکی از جامع‌ترین تاریخچه‌های تحلیلی ادبیات تطبیقی را با عنوان «چگونگی پیدایش ادبیات تطبیقی» ارائه می‌دهد. این مقاله عالمانه باسنت بسیاری از نکات مبهم در حوزه نظریه‌های ادبیات تطبیقی را روشن می‌سازد.

^۱ Susan Bassnett

زیگبرت پراور^۱ در کتاب ارزشمند خود با عنوان *درآمدی بر مطالعات ادبی تطبیقی* به اساسی‌ترین اصول ادبیات تطبیقی پرداخته است. ترجمه فصل اول این کتاب که از درس‌نامه‌های کلاسیک ادبیات تطبیقی در جهان است در این شماره آمده است. پراور در این کتاب نظریه‌ها و روش‌های تحقیق را در ادبیات تطبیقی در ده فصل، با ذکر مثال، توضیح می‌دهد. این کتاب زیر چاپ است و به‌زودی منتشر خواهد شد. فریال جبوری غزول،^۲ استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه امریکایی قاهره، در مقاله‌ای تحقیقی با عنوان «ادبیات تطبیقی در جهان عرب» به بررسی پیدایش ادبیات تطبیقی در جهان عرب می‌پردازد. ادبیات تطبیقی در جهان عرب فراز و نشیب‌های بسیاری داشته است و از جهاتی به وضعیت ادبیات تطبیقی در ایران بسیار شبیه است. بهنام میرزابابازاده فومشی و آدینه خجسته‌پور در مقاله «ادبیات تطبیقی در روسیه» به بررسی ادبیات تطبیقی در کشوری با سابقه طولانی در این رشته می‌پردازند. نویسندگان مقاله نتیجه می‌گیرند که در مکتب روسی ادبیات تطبیقی باید با هشجاری و آگاهی کافی از شرایط تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی عمل کرد تا پژوهشگر در دام سطحی‌نگری نیفتد. حیدر خضری در مقاله «ایستاده بر مرز: ادبیات تطبیقی در ترکیه»، پیدایش و پیشرفت ادبیات تطبیقی را در کشور ترکیه بررسی می‌کند و با ارائه کتاب‌شناسی پژوهش‌های نظری در دو حیطه تألیف و ترجمه، به کار خود پایان می‌دهد. هم‌اکنون ادبیات تطبیقی در چندین دانشگاه معتبر ترکیه به‌مثابه رشته تحصیلی مستقل در مقاطع تحصیلات تکمیلی تدریس می‌شود و انجمن علمی فعالی هم دارد که به‌طور مرتب همایش‌های ملی و بین‌المللی برگزار می‌کند. اسماعیل حدادیان مقدم، پژوهشگر ارشد دانشگاه لوون - بلژیک، در «میانجیگری در ترجمه و انتشار ترجمه فارسی سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» معتقد است که «گرچه در رشته مطالعات ترجمه به جامعه‌شناسی ترجمه و عوامل ترجمه و نقش مترجمان در ترجمه توجه زیادی می‌شود، پژوهش‌های بیشتری درباره افراد حقیقی مؤثر در تولید و توزیع و خوانش ترجمه، و همچنین عوامل تأثیرگذار بر این روابط بینابینی مورد نیاز است.»

¹ Sigbert S. Prawer, *Comparative Literary Studies: An Introduction*

² Ferial Jabouri Ghazoul

در این شماره تورج زینی‌وند گزارشی از دومین همایش ملی ادبیات تطبیقی در دانشگاه رازی کرمانشاه ارائه می‌دهد. در بخش معرفی و نقد کتاب دو اثر ارزشمند علمی معرفی شده است که به ترتیب از دیوید دمراش،^۱ نظریه‌پرداز ادبیات تطبیقی دانشگاه هاروارد، و پاسکال کازانووا^۲ نظریه‌پرداز معروف فرانسوی است. کتاب کازانووا اخیراً به فارسی هم ترجمه شده است. این بخش مجله برای پژوهشگران ادبیات تطبیقی که به دنبال منابع معتبر هستند بسیار سودمند است.

بدون تردید تجربه ملل دیگر در گسترش ادبیات تطبیقی و فراز و نشیب‌هایی که این رشته در طول سالیان دراز داشته است می‌تواند چراغ راهی برای ما باشد تا در همان دام‌چاله‌ها نیفتیم. البته بررسی وضعیت ادبیات تطبیقی در کشورهای جهان بحثی است گسترده و پیچیده و به تحقیق فراوان و دانش زبانی وسیعی نیاز دارد؛ به همین دلیل ترجمه جستارهای عالمانه، منطقی و مقبول می‌نماید.

امیدواریم طرح این‌گونه مباحث در نشریه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی که کوشیده است تا به صورت نظام‌مند و جامع پا به حوزه نظریه‌های ادبیات تطبیقی بگذارد و تا به حال سرزنش‌های خار مغیلان را به جان خریده است — البته تشویق‌ها و دلنوازی‌ها هم کم نبوده است — بتواند راه درست را در قلمرو ادبیات تطبیقی به جوانان نشان دهد.

سردبیر

^۱ David Damrosch

^۲ Pascale Casanova

چگونگی پیدایش ادبیات تطبیقی*

سوزان باسنت، عضو هیئت علمی دانشگاه واریک انگلستان
ترجمه سعید رفیعی خضری،** عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی

چکیده

باسنت در این فصل از کتاب خود به چگونگی پیدایش و شکل‌گیری ادبیات تطبیقی می‌پردازد. وی ضمن توجه به خاستگاه اصطلاح ادبیات تطبیقی و رواج برخی مفاهیم آن در سال‌های آغازین قرن نوزدهم، به مسائلی همچون: ارتباط میان فرهنگ و ملیت، تأثیرات فرهنگی، تأثیر آثار خاص گاه حتی جعلی، تلاش برای تثبیت هویت ملی، نقش ترجمه، باور به برتری فرهنگی و سیاست امپریالیسم، برپایی کرسی‌های ادبیات تطبیقی در اروپا و امریکا، تلاش برای ارائه تعریف و مشخص کردن موضوع مورد مطالعه، تفاوت نگرش به ادبیات تطبیقی به‌ویژه در فرانسه و آلمان، ایجاد تمایز میان اصطلاحات ادبیات تطبیقی و ادبیات عمومی و ادبیات جهان، تمایز میان زبان‌ها، و طرح روابط دوگانه اشاره می‌کند و نقش هر یک از آنها را در روند پیدایش و شکل‌گیری ادبیات تطبیقی بازمی‌نماید. (س ر خ)

کلیدواژه‌ها: خاستگاه ادبیات تطبیقی، تأثیر فرهنگی، سیاست برتری فرهنگی، روابط دوگانه، وضع ناهرول ادبیات تطبیقی.

*Susan Bassnett. "How Comparative Literature Came into Being." In *Comparative Literature: A Critical Introduction*. Oxford: Blackwell, 1993. 12-30.

** E-mail: s_rafieykhezry@yahoo.com

نخستین تظاهر اصطلاح ادبیات تطبیقی

بر سر این موضوع که خاستگاه اصطلاح ادبیات تطبیقی را باید در مجموعه‌ای از آثار فرانسوی جست‌وجو کرد توافقی عام وجود دارد؛ آثاری که برای آموزش ادبیات به کار می‌رفت و در سال ۱۸۱۶ با عنوان «درس ادبیات تطبیقی»^۱ منتشر شد. رنه ولک^۲ در مقاله‌ای که به خاستگاه‌های اصطلاح ادبیات تطبیقی می‌پردازد، اگرچه به نامستعمل و مبهم بودن این اصطلاح اشاره می‌کند، نشان می‌دهد که چگونه این اصطلاح در خلال سال‌های ۱۸۲۰ تا ۱۸۳۰ به فرانسه راه یافته است.^[۱] ولک بیان می‌کند که معادل این اصطلاح به زبان آلمانی *Vergleichende Literaturgeschichte*، نخستین بار در سال ۱۸۵۴ و در کتابی از موریتس کری‌یر^۳ به کار رفته است، درحالی‌که نخستین کاربرد آن را در زبان انگلیسی به متیو آرنلده^۴ نسبت می‌دهند؛ کسی که در سال ۱۸۴۸ این اصطلاح را به صورت جمع (*comparative literatures*) در نامه‌ای به کار برد.^[۲]

قطع نظر از اینکه آیا می‌توان خاستگاه اصطلاح ادبیات تطبیقی را در هر زبانی به فرد خاصی نسبت داد یا نه، واضح است که برخی از مفاهیم این اصطلاح، با توجه به ادبیات هر زبانی، در سال‌های آغازین قرن نوزدهم و در اروپا رواج داشت. به نظر می‌رسد خاستگاه اصطلاح ادبیات تطبیقی حاصل فرایندی روش‌شناختی در علوم بوده و در آن، تطبیق (یا مقایسه) روشی برای اثبات فرضیه به شمار می‌رفته است. فیلارت شال،^۵ در سال ۱۸۳۵ در آتن و در سخنرانی معرفی خود با عنوان «ادبیات تطبیقی خارجی»^۶ کوشید تا موضوع مطالعه این حوزه را به این صورت تعریف کند:

^۱ Cours de littérature comparée

^۲ René Wellek (۱۹۰۳-۱۹۹۵)، منتقد و پژوهشگر ادبی برجسته چک‌تبار امریکایی.

* پی‌نوشت‌های متن اصلی، که با اعداد درون قلاب مشخص شده‌اند، در پایان مقاله آمده‌اند.

^۳ Moriz Carrier (۱۸۱۷-۱۸۹۵)، فیلسوف و تاریخ‌دان آلمانی.

^۴ Matthew Arnold (۱۸۲۲-۱۸۸۸)، شاعر و منتقد انگلیسی.

^۵ Victor Euphemien Philarète Chasles (۱۷۹۸-۱۸۷۳)، ادیب و منتقد ادبی فرانسوی.

^۶ Littérature étrangère comparée

اجازه دهید تأثیر تفکر را در تفکر ارزیابی کنیم؛ شیوه‌ای برای مبادله متقابل آنچه تک تک مردم می‌دهند و می‌گیرند. اجازه دهید تأثیر این مبادله دائمی را در میان تک تک ملت‌ها نیز ارزیابی کنیم. برای مثال، چگونه روح شمالی که برای ملت‌ها دورافتاده بود خود را در معرض نفوذ روح جنوبی قرار می‌دهد؛ جاذبه پُرکشش فرانسه برای انگلیس و انگلیس برای فرانسه چه بود؛ چگونه هر بخش از اروپا زمانی بر ایالت‌های خواهر خود غالب و زمانی دیگر مغلوب بوده است؛ تأثیر آلمان وابسته به الهیات، ایتالیای هنردوست، فرانسه پُرترک، اسپانیای کاتولیک و انگلستان پروتستان چه بوده است؛ چگونه رنگ‌های گرم جنوب با تحلیل عمیق شکسپیر در هم آمیخته است؛ چگونه روح رومی و ایتالیایی، اعتقاد کاتولیکی میلتن^۱ را آراسته و بدان زینت بخشیده است و سرانجام جاذبه، حمایت، ارتعاش دائمی همه این تفکرات زنده مهرآمیز، رفیع، غم‌انگیز و انعکاس یافته — برخی به صرافت طبع و برخی به دلیل مطالعه — همه تسلیم تأثیراتی هستند که همچون هدیه آن را می‌پذیرند و همه پشت سر هم، به دنبال گذاشتن تأثیراتی هستند تازه و دور از انتظار در آینده.^[۳]

در این متن، تأثیر واژه کلیدی است. در واقع بررسی تأثیرات، همواره جایگاه مهمی در ادبیات تطبیقی داشته است. شال همچنین به روح یک ملت یا مردم ارجاع می‌دهد و اشاره می‌کند که می‌توان دریافت چگونه این روح ممکن است در نویسنده‌ای دیگر در فرهنگی دیگر تأثیر کند. شال تصویری آرمان‌گرایانه از هماهنگی ادبی جهانی می‌سازد و اگرچه اظهار می‌کند که ممکن است کلیشه‌ها مبنایی در واقعیت تاریخی داشته باشند، بر تأثیرات و ارتباطات متقابل پای می‌فشارد.

فرهنگ و ملی‌گرایی

تصویر آرمان‌گرایانه شال از همکاری جهانی و از تأثیرات آن، همچون هدایایی از فرهنگی به فرهنگ دیگر، تنها بیانگر نیمی از داستان است و برای مبادلات فرهنگی چشم‌انداز کاملاً متفاوت دیگری نیز وجود دارد. بایرون^۲ پیش از اینها، در سال ۱۸۱۹، از این چشم‌انداز دیگر آگاه بود؛ زمانی که در مقدمه اثر خود، رسالت دانتی^۳ نوشت:

^۱ John Milton (۱۶۰۸-۱۶۷۴)، شاعر انگلیسی.

^۲ Georg Gordon Byron (۱۷۸۸-۱۸۲۴)، معروف به گُرد بایرون، شاعر انگلیسی.

^۳ *Prophecy Of Dante*

ایتالیایی‌ها با هویت ملی عفوپذیری، نسبت به همه آنچه آنها را به‌عنوان یک ملت باقی نگه می‌دارد، از ادبیاتشان گرفته تا ناخوشایندی کنونی‌شان از جنگ خیال‌انگیز باستانی، فوق‌العاده غیرتی هستند و حاضر نیستند تا به فردی خارجی، حتی اگر به تفوق مطلق پاپ اعتقاد کامل داشته باشد، اجازه تأیید یا تقلید از خودشان را بدهند.^[۴]

البته آنچه بایرون قادر به دیدن آن بود ارتباط تنگاتنگ میان هویت ملی و مُرده‌ریگِ فرهنگی بود و آن‌قدر زیرک بود تا تشخیص دهد که یک ملت (یا مجموعه‌ای از ایالت‌های کوچک، مانند ایتالیای آن زمان)، برای استقلال، درگیر مبارزاتی می‌شود و چهارچشمی از مُرده‌ریگِ ادبی خود در مقابل همگان حفاظت می‌کند. میان اینکه تأثیر به چشم‌وام‌گیری دیده شود یا به چشم تصرف یا دزدی، مرز باریکی است که تا حد زیادی بسته به چشم‌انداز است.

ولادیمیر ماکورا،^۱ در نیمه نخست قرن نوزدهم، در مقاله‌ای به بحث درباره نقش ادبیات ترجمه‌ای در احیای ادبیات چک می‌پردازد و از آنجاکه ترجمه همواره در الگوهای تأثیر نقشی کلیدی ایفا کرده است، بر سیاست ترجمه تأکید می‌کند.^[۵] او به ژوزف یونگمان،^۲ پژوهشگر انقلابی و میهن‌پرست، استناد می‌کند که در سال ۱۸۶۴ ادعا کرد «هویت ما در زبان است». یونگمان سهم ترجمه را در توسعه ادبیات جدید چک مهم می‌دید و استدلال می‌کرد که خاستگاه متن نسبت به آنچه در فرایند ترجمه آن اتفاق می‌افتد اهمیت کمتری دارد. از نظر یونگمان، ترجمه به زبان چکی، فرایند اصلاح متن و وسیله‌ای برای گسترش بُرد زبان و ادبیات نوظهور بود. برای فرهنگی که در جست‌وجوی ریشه‌های خود بود یا در تلاش برای رهایی از سلطه بیگانه و استقلال، مسئله تأثیرات، مسئله‌ای سخت جدی به شمار می‌رفت و به‌هیچ‌وجه بی‌غرضانه نبود.

در حالت کلی، اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم را، به دلیل تظاهر فزاینده جریان‌ات مربوط به هویت ملی حاصل از تحولات فرهنگی، می‌توان دوران اغتشاش

^۱ Vladimir Macura (۱۹۴۵-۱۹۹۹)، نویسنده و پژوهشگر و منتقد ادبی جمهوری چک.

^۲ Josef Jungmann (۱۷۷۲-۱۸۴۷)، شاعر و زبان‌شناس بوهمیایی (شهری تاریخی در مرکز اروپا واقع در جمهوری چک فعلی)

گسترده ادبی در اروپا دانست. ملت‌ها برای استقلال، برای یافتن ریشه‌های فرهنگی، برای فرهنگ ملی و برای پیشینه خود تلاش می‌کردند. نیاز به تثبیت پیشینه، حیاتی به نظر می‌رسید؛ ملت‌های نوظهور باید آئین‌ها و رسومی برای خود دست‌وپا می‌کردند. احتمالاً عجیب‌ترین نمونه از این نوع دست‌وپا کردن‌ها و جست‌وجو برای یافتن ریشه‌های فرهنگی نُسخ خطی جعلی قرون وسطایی است که واتسلاف هانکا^۱ کشف کرد. در سال ۱۸۱۷ و ۱۸۱۸ هانکا و هم‌قطاران او از کشف نُسخ خطی منحصر به فرد چکی کهن، مربوط به قرن‌های نه و ده و سیزده، خبر دادند؛ مدرکی که بی‌چون و چرا، تأییدی بود بر وجود عصری طلایی در شهر چک، زمانی که مابقی اروپا هنوز در بند شعر رو به زوال حماسی بودند. بعدها جعلی بودن این نُسخ خطی آشکار شد، اما تا آن زمان این نُسخ چنان حرکت نیرومندی در ادبیات چک به وجود آورده بود که این جعلی بودن نمی‌توانست اهمیت چندانی داشته باشد. بعد از قرن‌ها سرکوب شدن، زبان چکی اکنون به‌عنوان یکی از زبان‌های اصلی اروپا با داشتن حال و گذشته پذیرفته شده بود. میان سال‌های ۱۸۲۲ تا ۱۸۲۷ سه جلد از ترانه‌های ملی اسلاوی منتشر شد. نخستین قسمت از پنج جلد تاریخ بوهمیا^۲ اثر فرانیتیشک پالاتسکی^۳ در ۱۸۳۶ انتشار یافت و در همین سال کارل ماخا،^۴ بزرگ‌ترین شاعر دوران شکوفایی شهر رمانتیک چک، شعر مهم خود را با نام «مه»^۵ منتشر کرد.

این نُسخ خطی جعلی قرون وسطایی که در شکوفایی ملی چک بسیار مؤثر بود، احتمالاً استثنایی‌ترین نمونه برای تمایلی از روی استیصال در تثبیت ریشه‌های فرهنگی، به‌عنوان بخشی از تلاش سیاسی و فرهنگی جاری بود، اما این تمایل برای بازگشت به گذشته پرشکوه ناپیدا در میان تمام مردم اروپا مشترک بود. از نیمه قرن هجدهم به بعد علاقه شدیدی به انتشار ترانه‌های عامیانه و اشعار و قصه‌های پریان دیده می‌شود. آثار

^۱ Vaclav Hanka (۱۸۱۱-۱۷۹۱) لغت‌شناس جمهوری چک

^۲ History Of Bohemia

^۳ František Palacky (۱۷۹۸-۱۸۷۶)، تاریخ‌دان و سیاستمدار جمهوری چک.

^۴ Karel Macha (۱۸۱۰-۱۸۳۶)، شاعر رمانتیک جمهوری چک.

^۵ May (مه، ماه پنجم سال میلادی)

شعری انگلیسی کهن^۱ اثر پرسی^۲ در سال ۱۷۶۵ منتشر می‌شود، یوهانس اِوال،^۳ شاعر بزرگ دانمارکی، در سال ۱۷۷۸ مجموعه مهمی را بر اساس ساگاهای^۴ کهن و حکایت‌های قرون وسطا منتشر می‌کند، صدای خلوها در ترانه‌های مردمی^۵ اثر هرِدِر^۶ در سال ۱۷۷۸ انتشار می‌یابد، قصه‌های پریان یاکوپ و ویلهلم گریم^۷ و روایت الیاس لوئرات^۸ از حماسه‌های ملی فنلاندی، «کالوالا»،^۹ در سال ۱۸۴۹ منتشر می‌شود. این شیفتگی به گذشته با تحولات در تاریخ ادبیات و لغت‌شناسی و باستان‌شناسی و تاریخ سیاسی همراه می‌شود و به این مسئله همگانی اروپایی‌ها، یعنی تعریف ملیت، پیوند می‌خورد. روسو^{۱۰} از شخصیت جمعی توده می‌گوید و تیمتی برَن^{۱۱} یادآور می‌شود که:

هرِدِر مردم از دید روسو را در زبان آلمانی به خلق بدل می‌کند. اهمیت این مفهوم جدید در این است که تأکید روشنگرانه روسو بر فضیلت مدنی به تأکیدی رمانتیک و مبهم بر اساس ریشه‌های آغازین و ناگزیر ملیت به‌عنوان مشخصه ممیز از سایر جوامع بدل می‌شود. اکنون هر فردی از آحاد مردم با ویژگی‌های طبیعی زبان و کیفیت ناملموس روح ملی خاص خود مشخص می‌شود.^[۷]

تصورِ مرده‌ریگِ فرهنگی برخاسته از مردم، از صدای ناب و معتبر مشترک که بر پایه آن ملت بنا می‌شد، در عصر انقلاباتی که اروپا را درمی‌نوردید، بسیار قوی بود. اگرچه همه ملت‌های نوظهور در اروپا برای خود ادبیات قرون وسطایی دست‌وپا نکردند،

^۱ *Reliques of Ancient English Poetry*

^۲ Thomas Percy (۱۷۲۹-۱۸۱۱)، روحانی انگلیسی و آسقف درامر.

^۳ Johannes Ewald (۱۷۴۳-۱۷۸۱)، شاعر و نمایشنامه‌نویس دانمارکی.

^۴ Saga (داستان بلند نروژی و ایسلندی قرون وسطا)

^۵ *Stimmen der Völker in Liedern*

^۶ Johann Gottfried Von Herder (۱۷۴۴-۱۸۰۳)، شاعر و منتقد و فیلسوف آلمانی.

^۷ Jacob Ludwig Carl Grimm (۱۷۸۵-۱۸۶۳)، لغت‌شناس و اسطوره‌شناس و قاضی آلمانی و Wilhelm Carl Grimm (۱۷۸۶-۱۸۵۹)، نویسنده آلمانی.

^۸ Elias Lonnrot (۱۸۰۲-۱۸۸۴)، گردآورنده شعرهای شفاهی دانمارکی، فیزیک‌دان و لغت‌شناس.

^۹ Kalevala

^{۱۰} Jean-Jacques Rousseau (۱۷۱۲-۱۷۷۸)، نویسنده و فیلسوف، متولد سوئیس و متوفاً در فرانسه.

^{۱۱} Timothy Andres Brennan (۱۹۵۳-)، استاد مطالعات فرهنگی و ادبیات تطبیقی و مدرس دانشگاه‌های کورنل،

مینی‌سوتا، میشیگان و هومبولت در برلین.

انتشار فینگل،^۱ اثر جیمز مکفرسون^۲ در سال ۱۷۶۲ — که خود نیز جعلی بود — اتفاق تأثیرگذاری بود؛ متنی که تصور همگان از این سو تا آن سوی اروپا را به خود معطوف کرد و به طیف گسترده‌ای از زبان‌ها ترجمه شد.

تأثیر آستین^۳

مکفرسون ادعا کرد که شعر او ترجمه حماسه‌ای سلتی، از آوازه‌خوان ایرلندی دوره‌گردی به نام آستین است. فینگل با چنان توفیقی روبه‌رو شد که مکفرسون به ترجمه سایر حماسه‌ها نیز همت گماشت. او در سال ۱۷۶۰ مجموعه شعری پدید آورد که در افواه شایع شده بود در هایلندز اسکاتلند گرد آمده بوده است، اما ترجمه آستین از تمام مجموعه‌های دیگر او پیشی گرفت. بعدها فردریک لولیه^۴ در تاریخ مختصر ادبیات تطبیقی از آغاز تا کنون^۵ (۱۹۰۶) آستین را همچون دانه‌ای^۶ شمالی، باشکوه و با عظمت — که در ملکوتی بودن دست‌کمی از دانه فلورانس ندارد — به مراتب با احساس‌تر از او و به مراتب خوش‌قلب‌تر از آوازه‌خوان ایلید^۷ توصیف می‌کند.^[۷] محبوب بودن اشعار آستین، هرچند جعلیات، اثبات شده بود. مضمون آن با ترکیبی از داستان عاشقانه و رشادت، شرحی از سرزمین‌های افسانه‌ای و شدیداً تغزلی، احتمالاً ریشه در نسخه‌های عامیانه اشعار آستینی برجامانده داشته و مکفرسون در نگاه اول، برای آنکه بتواند این جعلیات را به وجود آورد، باید دانش خوبی نسبت به شعر کهن سلتی می‌داشته است.

پژوهشگران، به طور مداوم، هم در تأثیر کار مکفرسون در نظام‌های ادبی گوناگون نظیر فرانسوی و ایتالیایی و لهستانی یا چکی تعمق نموده‌اند و هم در خصوص دلایل

^۱ *Fingal* مجموعه اشعار حماسی کهن در شش دفتر که توسط جیمز مکفرسون ترجمه و منتشر شده است.

^۲ James Macpherson (۱۷۳۶-۱۷۹۶)، شاعر و نویسنده اسکاتلندی.

^۳ Ossian راوی و نویسنده شایع شده مجموعه اشعار حماسی فینگل.

^۴ Frederic Lollie (۱۸۵۶-۱۹۱۵)، منتقد و مورخ ادبی فرانسوی (عضو آکادمی فرانسه).

^۵ *A Short History of Comparative Literature from the Earliest Times to the Present Day*

^۶ Durante degli Alighieri Dante (۱۲۵۶-۱۳۲۱)، شاعر بزرگ ایتالیایی.

^۷ *Iliad* / ایلید و *Odyssey* از آثار هومر (هرودت معتقد است که هومر ۴۰۰ سال قبل از او، یعنی در ۸۵۰ قبل از میلاد میلاد می‌زیسته است).

موفقیت اشعار آستینی نظریه‌پردازی کرده‌اند. به طور قطع بسیار مهم است که مکفرسون متن تعیین‌شده‌ای در برنامه‌ی درسی گروه‌های زبان انگلیسی در بسیاری از نقاط دنیای امروزی از خود به جا می‌گذارد و به‌عنوان اثرآفرینی با قدر و منزلت اساسی، در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم به بیرون پهلو می‌زند. در مقابل، وی برای خیل عظیمی از دانشجویان ادبیات انگلیسی ناشناخته است و در دنیای انگلیسی‌زبان، در بهترین حالت، به‌ندرت در پی‌نوشت‌ها ظاهر می‌شود. این نکته چیزهای بسیاری از تأثیر این اثرآفرین خاص در صحنه‌های ادبی گوناگون برای ما بازگو می‌کند و دوباره نشان می‌دهد که جدا دانستن موفقیت‌های مکفرسون از واقعیت سیاسی عصر او غیرممکن است. دکتر جانسون^۱ از ابتدا او را به جعل کردن محکوم کرد، اما به دلیل جعلی بودن نیست که آثار او در بریتانیا تدریس نمی‌شود، بلکه به دلیل این واقعیت است که جعلیات او هیچ تأثیری در جایگاه او در میان آثار معتبر ایتالیایی یا لهستانی ادبیات انگلیس ندارد. موفقیت مکفرسون (یا عدم آن) می‌تواند به نقشی برگردد که متن‌های او در بحث‌های داغ آن روزهای اروپا بر سر فرهنگ ملی و هویت ملی ایفا می‌کرد. در بریتانیا جایی که ترس از ملی‌گرایی ایرلندی و اسکاتلندی وجود داشت و حقیر شمرده می‌شد، نفعی شخصی برای انکار امکان گذشته‌ای شاعرانه و باشکوه در این فرهنگ‌ها وجود داشت. در تلاش برای تثبیت هویت ملی، در سایر ملل، تمایلی قوی برای کشف دوباره گذشته از سوی بسیاری پژوهشگران و نویسندگان و مردم معمولی احساس می‌شد و به همین دلیل تمایلی نیز برای ترجمه بهترین آثار ادبی سایر ملل وجود داشت و همچنین ظاهراً نیازی مبرم به فرونشاندن عطش برای فرهنگ.

چشم‌انداز برتری فرهنگی

زمانی که آستین‌ها را بالا می‌زنیم تا به بررسی روشی پردازیم که اروپا از طریق آن تصویر خوبی از خود در سایر نقاط دنیا به دست می‌دهد، ورق به‌کلی برمی‌گردد. انقلاب امریکایی سال ۱۷۷۶، زبان انگلیسی بومی مستعمره‌نشینان را در مسیر تازه‌ای

^۱ Samuel Johnson (۱۷۰۹-۱۷۸۴)، نویسنده و منتقد ادبی و فرهنگ‌نویس انگلیسی.

انداخت. در اوایل قرن نوزدهم، انقلابات در امریکای لاتین به همین منوال منجر به قطع ارتباط با اسپانیا شد. اینکه اثرآفرینی همچون آن بردستریت^۱ را (به دلیل اینکه بیشترین سال‌های عمر خود را در نیوانگلند گذرانده و در آنجا قلم زده است) باید امریکایی دانست یا (به دلیل نبود امکانات در مستعمرات و چاپ اشعارش در انگلستان) انگلیسی، مسئله پیچیده‌ای است که سرانجام قابل حل است. نویسندگان امریکایی ممکن است از نویسندگان انگلیسی به‌عنوان الگو استفاده کرده باشند، اما آنها، هم در روش‌های تولید و هم در موضوع و قالب، به طور مستقل تحوّل یافته‌اند. همچنین در طول قرن نوزدهم شاهد حضور نویسندگان امریکایی‌ای هستیم که می‌کوشند تا حماسه‌ای برای قاره جدید خلق کنند، اما هنوز درگیر کلاف‌های سیاست انتشار و ممیزی و محدودیت‌های سبکی هستند و میراث‌خوار انبوهی از مرده‌ریگ‌های اسپانیایی و پرتغالی؛ مع‌هذا تلاش برای انقلاب را ضرورتی برای خلق ادبیات جدید می‌بینند. تحولات ادبی در دنیای جدید حکایت از نظمی جدید دارد. در نقطه مقابل، طرز تلقی نیروی استعماری از تولید ادبی مردم قرار دارد که در زیر چتر استعمار قرار می‌گیرد و احتمالاً اغراق‌آمیزترین نمونه این تصور هنرستیزانه نظر (نا)مشهور مکولی^۲ است که در سال ۱۸۳۵ اظهار کرد:

هرگز کسی را در میان (شرق‌شناسان) نیافته‌ام که بتواند منکر این شود که تنها قفسه‌ای از یک کتابخانه خوب اروپایی به تمام ادبیات بومی هندی و عربی می‌ارزد. مطمئنم هرگز هیچ شرق‌شناسی را ملاقات نکرده‌ام که جرئت کرده باشد بگوید شعر سانسکریت و عربی قابل مقایسه با شعر ملل بزرگ اروپایی است.^[۸]

حمله لرد مکولی به مرده‌ریگ فرهنگی خاورمیانه و هند، به نظر ما، هم نژادپرستانه و هم مستخره می‌رسد، اما مفروضات اساسی‌ای که موضع مکولی را مشخص می‌کرد، مفروضاتی بود که به طور گسترده مطرح بود. ادوارد فیتز جرالده^۳ که ترجمه او از

^۱ Ann Bradstreet (۱۶۱۲-۱۶۷۲)، نخستین شاعر و نویسنده در مستعمره‌های انگلیسی امریکای شمالی.

^۲ Thomas Babington Macaulay (۱۸۰۰-۱۸۵۹)، تاریخ‌دان و سیاستمدار لیبرال انگلیسی.

^۳ Edward Fitzgerald (۱۸۰۹-۱۸۸۳)، نویسنده و شاعر انگلیسی (شهرت خود را بیشتر وام‌دار ترجمه رباعیات خیام است).

رباعیات عمر خیام به یکی از بزرگ‌ترین مجموعه اشعار کهن در قرن نوزدهم بدل شد نیز نظر خوبی نسبت به ادبیات شرق نداشت. او در بیستم مارس ۱۸۵۷ در نامه‌ای به یکی از دوستانش، کاوئل،^۱ می‌نویسد:

سرگرمی جالب توجهی است به دست آوردن هر امتیازی که دوست دارم، از ترجمه شعرهای فارسی که (فکر می‌کنم) چندان شعریتی ندارند و هنر چندانی هم در سرایش آنها به کار نرفته است؛ سرگرمی‌ای که ترس و وحشتی هم در آدم ایجاد نمی‌کند.^[۹]

باور به برتری فرهنگی بخشی از سیاست امپریالیسم بود. در این لفاظی که مردم افریقا و آسیا، با عنوان بدوی یا صاف و ساده بودن نادیده گرفته می‌شوند، قالب‌های هنری همین مردم نیز به طُرق گوناگون کنار گذاشته می‌شوند. در کل به فرهنگ شفاهی همچون فرهنگی فرودست نگاه می‌شد و به تبع سنت حماسه‌های شفاهی، کوچک شمرده می‌شد. در همین زمان به دلیل اهمیت حماسه مکتوب در سنت اروپا، فرهنگ‌هایی که فاقد حماسه مکتوب بودند و در آنها غزل عالی‌ترین قالب شعری بود، تنزل درجه می‌یافتند. آثار هومر و یونانی‌ها، نمایشنامه‌های شکسپیر، اشعار اسپنسر^۲ و میلتن معیار سنجش آثار دیگر بودند و بر پایه این آثار بود که حکم به دردنخور بودن آثار دیگر را صادر می‌کردند.

یک بار دیگر تلقی، هسته اصلی مسئله بود. شکسپیر در هند تجسم استادی و هنر بود. شکسپیر به‌عنوان بزرگ‌ترین هنرمند و برترین نویسنده انگلیسی و مظهر انگلیسی بودن به جهان معرفی می‌شد. تلقی دیگری از شکسپیر، یعنی شاعری انقلابی که نمایشنامه‌های او درباره عزل حاکمان ظالم، سرشار از نیروی انقلابی، از این سو تا آن سوی اروپا در شهرها به روی صحنه می‌رفت، جایز شمرده نمی‌شد. همراه با معرفی شکسپیر آرمانی تمام پلیدی‌های استعمار چهره نمود و منجر به این شد تا جواهر لعل نهرو^۳ تصویری از تقابلی طنزآمیز میان آنچه «دو انگلستان» می‌نامید، به دست دهد:

^۱ Edward Cowell (۱۸۲۶-۱۹۰۳)، کسی که به ادوارد فیتز جرالذ زبان فارسی را آموخت. مترجم برجسته

شعرهای فارسی و نخستین استاد زبان سانسکریت در دانشگاه کمبریج.

^۲ Edmund Spenser (۱۵۵۲-۱۵۹۹)، شاعر انگلیسی.

^۳ Jawahar Lal Nehru (۱۸۸۹-۱۹۶۴)، سیاستمدار شهیر هندی.

کدام یک از این دو انگلستان، انگلستان شکسپیر و میلتن، انگلستان اعمال شجاعانه و گفتار و نوشتار اصیل، انگلستان انقلاب سیاسی و مبارزه برای آزادی، انگلستان پیشرفت علمی و فنی یا انگلستان قانون جزای ددمنشانه و رفتار وحشیانه، انگلستان ارتجاع و نظام فئودالی مستحکم، کدام یک به هند آمد؟ درست همان طور که در هر کشوری همین دو جنبه از شخصیت ملی و تمدن وجود دارد، برای انگلستان هم همین گونه بود.^[۱]

اشخاصی مانند مکولی، روشنفکرانی آزاداندیش با اعتقادی واقعی به برتر بودن فرهنگ خود، با تصویری از دنیا که مستلزم سلسله‌مراتبی دقیق بر پایه طبقه و نژاد و رنگ است، تن به مقایسه نیز می‌دادند. مشکل اینجا بود که آنها ناگزیر به صورت منفی مقایسه می‌شدند. برخی از آثار نسبت به آثار دیگر از ارزش کمتری برخوردار بودند، برخی به دلیل اهمیت جهانی منحصر به فرد بودند و برخی به دلیل ابتدایی و پیش‌پاافتاده بودن طرف توجه قرار نمی‌گرفتند. موضوع ارزش جهانی یک اثر آفرین یا یک اثر در این دیدگاه استعماری، موضوعی بنیادی بود؛ به دلیل اینکه امکان ادعاهایی از این دست را فراهم می‌کرد که تنها با توجه به آثار، بدون در نظر گرفتن عوامل دیگر، می‌توان گفت که برای مثال سطح نویسنده‌ای مانند شکسپیر از سطح هر نویسنده دیگری بالاتر است. خاستگاه دعوی جهانی بودن، تمایل به دفاع از نوعی سهم فرافرهنگی مشترک در تجربه عاطفی و نادیده گرفتن فراز و فرود تاریخ ادبیات بود، همان گونه که هنوز هم هست. به همین دلیل این واقعیت که بن جانسون^۱ نویسنده‌ای بزرگ‌تر از شکسپیر است از سوی معاصران و نسل‌های بعدی او درست به مدت یک قرن نادیده گرفته شد. در اواسط قرن نوزدهم، زمانی که شکسپیر در هندوستان و سایر مستعمرات شناخته شد، هم‌وطنان او کاملاً بی‌توجه نسبت به فرایند مشهور شدن شکسپیر در قرن هجدهم، به شهرت جهانی او اذعان کردند نه گمان.

استعمار فرهنگی نیز شکلی از ادبیات تطبیقی بود که در آن گروه برپاکندگان مستعمره، برای نویسندگان خودی، در مقایسه با نویسندگان بومی، ارزش بیشتری قائل می‌شدند و آنها را مطرح می‌کردند. البته چنین اعمالی هرگز ادبیات تطبیقی تعریف نمی‌شد، به دلیل اینکه طی قرن نوزدهم تطبیقگران بر این نکته پای می‌فشرده‌اند که تطبیق

^۱ Ben Jonson (۱۵۷۲-۱۶۳۷)، شاعر و نمایشنامه‌نویس و منتقد ادبی انگلیسی.

بر روی محور افقی، یعنی میان آثار هم‌سطح، عمل می‌کند. یکی از پیامدهای چنین نگرشی این بود که پژوهشگران در حوزه ادبیات تطبیقی از آغاز تمایل داشتند تا تنها نویسندگان اروپایی را طرف توجه قرار دهند. این واقعیت که هنوز در اذهان (و برنامه‌های) بسیاری از تطبیقگران معاصر چنین نگرشی وجود دارد بر رواج آن مَهر تأیید می‌زند. برای مثال در سال ۱۹۶۷ چ. ال رن^۱ در سخنرانی ریاست انجمن پژوهش‌های جدید در علوم انسانی شیکاگو (و دوباره دو هفته بعد در لندن) با عنوان «اندیشه ادبیات تطبیقی» اظهار کرد:

بی‌تردید تفاوت‌های اساسی در الگوهای تفکر میان مردم، باید حدود بالنسبه دقیقی را وضع کند. برای مثال زبانی افریقایی برای رویکردهای مشترک در بررسی ادبیات تطبیقی با زبانی اروپایی، آتش به یک جوی نمی‌رود. حتی زبان سانسکریت، زبانی هندواروپایی با شاخه‌های هندی‌اش، الگویی از تفکر را به دست می‌دهد که ارائه‌کننده انواع ترجمه ادبی با مفاهیمی بسیار محدود است.^[۱۱]

رن تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید، برای مثال، بررسی فردوس/زدست‌رفته^۲ و رامایانا^۳ تنها می‌تواند بیانگر شباهت‌ها و تفاوت‌های موضوعی باشد با برداشتی به‌عنوان شعر، و اظهار می‌کند که به دلیل تفاوت ماهیت تفکر و احساس در سانسکریت، تنها این نوع تطبیق امکان‌پذیر است. او استدلال می‌کند که تنها غایت درخور برای تطبیقگران، زبان‌های اروپایی میانه و جدید است.

وضع نابه‌روال ادبیات تطبیقی آغازین

اصطلاح ادبیات تطبیقی در دوران گذار نمود می‌یابد. در اروپا، همچنان که ملت‌ها برای رهایی از سلطه امپراتوری عثمانی، امپراتوری اتریشی - مجاری، فرانسه و روسیه تلاش می‌کردند و سرزمین‌های جدیدی از این ملت‌ها سر برمی‌آوردند، هویت ملی (هرچه بود) به نحوی جدانشدنی با فرهنگ ملی (به هر طریقی که تعریف می‌شد) پیوند

^۱ Charles Lesli Wrenn (۱۸۹۵-۱۹۶۹)، پژوهشگر انگلیسی.

^۲ Paradise Lost شعر سپید حماسی قرن هفدهم از جان میلتن، شاعر انگلیسی.

^۳ Ramayana یکی از حماسه‌های بزرگ هندی.

می خورد. اگرچه بعدها تطبیق‌گران ترجیح دادند متن‌های داغ سیاسی را نادیده بگیرند، متن‌هایی که نخستین گزاره‌ها را درباره ادبیات تطبیقی در خود جای داده بود، توجه به این نکته قابل ملاحظه است که حتی با اینکه از عقاید موجود درباره ریشه‌های جهانی ادبیات صحبت می‌شد و نیز از عقاید موجود درباره هم‌بستگی و روح ملت، تطبیق‌هایی صورت می‌گرفت که در آنها فرهنگی بالاتر از فرهنگی دیگر ارزیابی می‌شد. شال در سخنرانی سال ۱۸۳۵ آتن می‌گوید: «در فرانسه بیشتر از همه کشورهای احساس موج می‌زند ... ارزشی که اروپا برای دنیا دارد، همان را فرانسه برای اروپا دارد» و در جای دیگر می‌افزاید که برای وطن‌پرستی کور و متعصبانه کاملاً سرافکننده است.^[۱۲] این نگاه دوگانه او را قادر می‌ساخت تا درحالی‌که ادعای بی‌طرفانه بودن ماهیت ادبیات تطبیقی را داشت، هم‌زمان ادعای برتری فرانسه را نیز داشته باشد.

نگرش لرد مکولی زمانی که حکم به به‌دردنخور بودن ادبیات هند و عرب می‌داد، مانند نگرش شال نبود، زیرا او به برتر بودن فرهنگ خود اعتقاد کامل داشت. هر دو پرورده اروپای زمان خود بودند و ارتباط درونی نظام‌های ادبی اروپا و آنچه شال آن را «سهم سایر ملت‌ها در جنبش عظیم متمدن شدن» می‌نامید، بازمی‌شناختند، اما درمی‌یافتند که کدام‌یک بیگانه و بومی اروپا نیست. حتی اظهارات گوته^۱ را درباره ادبیات جهان باید در بافت تاریخی خود دید؛ زیرا اگرچه سرانجام توجه خود را به ادبیات قاره‌ها در آن سوی اروپا معطوف می‌کند، وضع اصطلاح آلمانی Weltliteratur (ادبیات جهان) به دیدگاه او نسبت به اروپا، به‌ویژه به آرزوی او برای پایان جنگ برمی‌گردد.

زمانی که به خاستگاه‌های ادبیات تطبیقی نگاه می‌کنیم آشکار می‌شود که اصطلاح ادبیات تطبیقی مقدم بر موضوع آن است. مردم عبارت ادبیات تطبیقی را به کار می‌برند بدون اینکه تصور روشنی از چیستی آن داشته باشند. از فواید بازنگری اصطلاح ادبیات تطبیقی این است که درمی‌یابیم اصطلاح تطبیقی در مقابل اصطلاح ملی پا گرفت و درحالی‌که بررسی ادبیات ملی خطر متهم شدن به جانب‌داری را در پی داشت، بررسی

^۱ Johann Wolfgang von Goethe (۱۷۹۴-۱۸۳۲)، نویسنده و شاعر و نمایشنامه‌نویس برجسته آلمانی.

ادبیات تطبیقی احساس استعلای وطن پرستی موشکافانه را به وجود می آورد. به سخن دیگر، اگرچه پایه های کاربرد این اصطلاح سست بود، با آرزوی صلح در اروپا و هماهنگی میان ملت ها پیوند می خورد. محور اصلی این آرمان گرایی نیز این باور بود که تطبیق می تواند بر پایه اصل متقابل صورت گیرد. به همین دلیل شال در سال ۱۸۳۵ و آبل فرانسوا ویلمن^۱ در سال ۱۸۲۹ به اهمیت بررسی الگوهای تأثیر اذعان کردند و فهرستی را از اسامی نویسندگان بزرگ ملل گوناگون به دست دادند. برطبق نظر شال، بررسی ادبیات تطبیقی قبل از هر چیز «سفری لذت بخش» است که با نگاه به چهره های بزرگ ادبی از قرن شانزدهم به این سو همراه می شود. در این نوع نگاه به ادبیات تطبیقی، ارتباط و درهم آمیزی و مشارکت واژه های کلیدی ای هستند که در آنها سیاست زدایی از آثار و هماهنگی جهانی دنبال می شود. انگار ادبیات تطبیقی با وجود داشتن ریشه های عمیق در فرهنگ های ملی، در مقام نوش دارویی برای ملی گرایی ظاهر شده بود. شال و ویلمن می توانستند با ظرافت و تمیز علمی درباره عظمت نویسندگان گذشته صحبت کنند، اما آنها قبل از هر چیز فرانسوی بودند و علاقه آنها به تأثیرات ادبی فرایند هدیه دهی میان فرانسه و همسایگانش معطوف می شد. علاقه فراوان به بایرون و شکسپیر در آغاز قرن نوزدهم در اروپا، بر اثر گسترش ترجمه آثارشان، حاصل علاقه به انگلستان و فرهنگ آن نبود، بلکه حاصل استفاده ای بود که از این دو نویسنده در مقام انقلابیونی نمونه می شد. تصور بر وجود رابطه دوجانبه در تطبیق افسانه بود، اما افسانه ای که بر پایه باوری عمیق، افسانه عظمتی فرافرهنگی و جهانی بود.

با در نظر گرفتن ابهامات در خاستگاه های اصطلاح ادبیات تطبیقی، تعجب انگیز نیست که پژوهشگران حوزه ادبیات تطبیقی، از اواسط قرن نوزدهم به این سو، همواره با وسواس به دنبال تعریف موضوع مورد مطالعه شان بوده اند. اولریش وائس اشتاین^۲ می گوید که یا بایستی ژان ژاک آمپر،^۳ مؤلف تاریخ ادبیات فرانسه در قرون وسطا در

^۱ Abel François Villemain (۱۷۹۰-۱۸۷۱)، نویسنده و سیاستمدار فرانسوی.

^۲ Ulrich Weisstein (۱۹۲۵-)، استاد ممتاز ادبیات تطبیقی و مطالعات آلمانی در دانشگاه ایندیانا، آلمانی و متولد برسلاو (Breslau).

^۳ Jean Jacques Ampère (۱۸۰۰-۱۸۶۴)، لغت شناس و نویسنده و تاریخ دان فرانسوی.

تطبیق با ادبیات‌های خارجی^۱ (۱۸۴۱) را، یا آبل فرانسوا ویلمن، مؤلف مجموعه آثار ادبی قرون وسطی در فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و انگلستان^۲ (دو جلد، ۱۸۳۰) را، «پدر واقعی ادبیات تطبیقی در فرانسه یا هر جای دیگر دانست که به نحوی نظام‌مند درک شده است».^[۱۳] درک نظام‌مند پدیده‌ای سست‌بنیاد، کار آسانی نیست. آنچه ویلمن و آمپر انجام دادند نوشتن تاریخ‌هایی بود که می‌توان آنها را تاریخ‌های ادبیات قلمداد کرد و در آنها الگوهای ارتباط و تأثیر را باز یافت. در اواخر قرن بود که کرسی‌های ادبیات تطبیقی دایر شد و ادبیات تطبیقی شأنی دانشگاهی یافت. در سال ۱۸۹۷ نخستین کرسی در لیون برپا و متعاقب آن کرسی‌هایی دیگر در فرانسه پدیدار شد. میدان عمل در برپایی کرسی‌های ادبیات تطبیقی در دست فرانسه بود و دیگر کشورهای اروپایی سرعت عمل کمتری داشتند. در ایالات متحده، اگرچه از سال ۱۸۷۱ به این سو، چانسی شکول^۳ در دانشگاه کورنل ادبیات تطبیقی یا عمومی درس می‌داد و از سال ۱۸۸۷، چارلز میلز گیلی^۴ در دانشگاه میشیگان نقد ادبیات تطبیقی، نخستین کرسی ادبیات تطبیقی در سال ۱۸۹۰ و در دانشگاه هاروارد بنا نهاده شد. در واقع، در دو دهه پایانی قرن نوزدهم، به دلیل آموزش ادبیات تطبیقی در مؤسسات آموزش عالی اروپا و ایالات متحده و انتشار کتاب *ادبیات تطبیقی*، مطالعه‌ای درازدامن در موضوع ادبیات تطبیقی در سال ۱۸۸۶ از سوی هاچیسن مکولی پوزنت^۵، استاد ادبیات انگلیسی و باستان‌یونورسیتی کالج در اوکلند نیوزلند و پیدا کردن دو نشریه تخصصی در اروپا، ادبیات تطبیقی گام در راه بین‌المللی شدن گذاشت. نخستین نشریه را با عنوان *نشریه ادبیات تطبیقی*^۶ هوگو ملتنزل لومینتز^۷ پژوهشگر آلمانی‌زبان اهل کلوز، رومانی فعلی، در سال ۱۸۷۹ پایه‌گذاری کرد.

^۱ *Histoire de la littérature française au moyen age comparée aux littératures étrangères*

^۲ *Tableau de la littérature au moyen age en France, en Italie, en Espagne et Angleterre*

^۳ Charles Chauncey Shackwell (۱۸۱۵-۱۸۹۱)، استاد مبانی و بیان و ادبیات عمومی، امریکایی.

^۴ Charles Mills Gayley (۱۸۵۸-۱۹۳۲)، استاد زبان انگلیسی و ادبیات کلاسیک، امریکایی.

^۵ Hutcheson Macauley Posnett از پیش‌گامان حوزه ادبیات تطبیقی، وکیل ایرلندی - نیوزلندی. دوران فعالیت او را از ۱۸۸۲ تا ۱۹۰۱ می‌دانند. تاریخ تولد و فوت او نامعلوم است.

^۶ *Acta comparationis litterarum universarum*

^۷ Hugo Meltzl de Lomnitz (۱۸۶۴-۱۹۰۸)

این روند با انتشار دو نشریه ادواری با عنوان‌های *تاریخ ادبیات تطبیقی*^۱ (۱۸۸۷-۱۹۱۰) و *مطالعاتی در تاریخ ادبیات تطبیقی*^۲ (۱۹۰۱-۱۹۰۹) با ویرایش پژوهشگر آلمانی، ماکس کوخ^۳ ادامه یافت.

در طول قرن نوزدهم کاربرد اصطلاح *ادبیات تطبیقی* انعطاف‌پذیر بود. تطبیق‌گران متکی به خود از اصلی پیروی می‌کردند که خطوط کلی آن را هائپتی دامپتی^۴، زمانی که که به آلبس خاطر نشان می‌کند «هر واژه‌ای را که به کار می‌برد دقیقاً همان معنایی را دارد که او اراده می‌کند، نه بیشتر و نه کمتر» ترسیم کرده بود؛ ولی آنها از اصل دومی که او ترسیم کرده بود، یعنی «هرگاه واژه‌ای را زیاد به کار می‌برد همواره تاوان سنگینی می‌دهد»، پیروی نمی‌کردند. اصطلاح *ادبیات تطبیقی* در زمان‌های بسیاری، با اراده کردن هر معنایی که می‌خواستند، کاربرد یافت.

در نخستین آثار فرانسوی، همانند آثار فوق‌الذکر آمپر و ویلمن، مرکز توجه بر سده‌های میانه، بر برهه‌ای در توسعه نظام‌های فرهنگی اروپا بود که ترسیم مرزهای زبانی از دقت کافی برخوردار نبود و مرزهای ملی اصلاً تعریف نشده بود؛ زمانی که میان پژوهشگران و شاعران مبادله آزاد بود. دانته که به‌عنوان پدر زبان ایتالیایی گرامی داشته می‌شد، به‌رغم همه چیز، از شاعر پرووانسی، آرنو دانیل^۵، به‌عنوان استاد خود تمجید می‌کند و امکان صحبت کردن به زبان بومی خود را در ششمین صحنه از *برزخ*^۶ بخشی می‌داند مایه شرافت و سربلندی اوست و در نتیجه ثابت می‌کند که شعر، آن‌گونه که او درمی‌یابد، فراتر از زبان و فرهنگ بومی است. قرون وسطا زمینه مناسبی برای بررسی تطبیق‌گران فراهم می‌کند، به دلیل اینکه آنها با روی آوردن به

^۱ Zeitschrift für vergleichende Literaturgeschichte

^۲ Studien zur vergleichenden Literaturgeschichte

^۳ Max Koch (۱۸۵۵-۱۹۳۱) تاریخ‌دان و منتقد ادبی آلمانی

^۴ Humpty Dumpty شخصیتی در شعر کودکان انگلیسی، تخم‌مرغی انسان‌گونه که خاستگاه آن مشخص نیست، اما اولین بار در اثر جیمز ویلیام البوت، *آهنگ و شعرهای کودکان*، بازتاب یافت.

^۵ Arnaut Daniel (دوران بالندگی از ۱۱۸۰-۱۲۰۰)، شاعر و آوازه‌خوان دوره‌گرد آکسیتن (زبان رومیایی که در جنوب فرانسه بدان تکلم می‌شد).

^۶ Canto xxvi of purgatorio

* به اسپانیایی (purgatory) بخش دوم از *کمدی الهی* دانته.

دوره‌ای کاملاً متفاوت با تاریخ اروپا، می‌توانستند مسائل پیچیده‌ی زمان خود را نادیده بگیرند: خصومت‌های شدیدی را که اغلب منجر به خون‌ریزی می‌گشت و موجب می‌شد تا مرزها بیشتر بر مبنای معیارهای سیاسی تعیین شوند تا معیارهای قوم‌شناختی یا جغرافیایی. با وجود این، تطبیق‌گران فرانسوی بعدی مشروعیت بررسی قرون وسطا را زیر سؤال بردند و استدلال کردند که تنها ادبیات پس از قرون وسطا زمینه‌ای مناسب برای پژوهش تطبیقی است. در سال ۱۹۳۱ منتقد تأثیرگذار، پل وان تیئگم،^۱ اعلام کرد:

ادبیات تطبیقی شامل ارتباطات متقابل میان ادبیات لاتین و یونان، دین ادبیات جدید (از قرون وسطا به این سو) به ادبیات باستان و سرانجام شامل رشته‌هایی است که انواع ادبیات جدید را به یکدیگر پیوند می‌دهد. این حوزه اخیر پژوهش که بسیار گسترده‌تر و پیچیده‌تر از دو حوزه دیگر است، حوزه‌ای است که ادبیات تطبیقی، در معنایی که به طور کلی از آن استنباط می‌شود، به‌عنوان حوزه عمل خود برمی‌گزیند.^[۱۴]

وان تیئگم بر ضد مطالعه قرون وسطا به استدلال می‌پردازد و این دیدگاه آغازین را دگرگون می‌کند که در آن به دلیل نبود تعریف روشنی از مرزهای میان ملت‌ها، قرون وسطا به‌عنوان مناسب‌ترین زمان برای بررسی تطبیق‌گران پیشنهاد می‌شود. درمقابل، او پیشنهاد می‌کند که ادبیات جدید به بهترین وجه برای بررسی تطبیقی مناسب است و نیز پیشنهاد می‌کند که تطبیق تنها باید میان دو عنصر صورت گیرد و هر چیزی فراتر از آن حوزه مناسبی برای ادبیات تطبیقی نیست. از نظر او فراتر از آن یکسره چیز دیگری است.

آنچه در طول یک قرن، یعنی از انتشار دو جلد پژوهش ویلمن درباره قرون وسطا، در سال ۱۸۳۰ تا تعریف دقیق وان تیئگم اتفاق می‌افتد، در درک امروز ما از ادبیات تطبیقی تأثیر می‌کند و ارزش آن را دارد تا برای گرفتن ردّ تغییرات نگرش در ادبیات تطبیقی تلاش شود؛ تغییراتی که به کتاب با شمارگان محدود اما برجسته وان تیئگم ختم می‌شود، کتابی که در آن وان تیئگم فرهنگ شفاهی و ادبیات عامه و پیش از رنسانس را

^۱ Paul Van Tieghem (۱۸۷۱-۱۹۰۶)، منتقد و نویسنده فرانسوی.

خارج از مرزهای ادبیات تطبیقی قرار می‌دهد و مفهوم مطالعات دوگانه را صورت‌بندی می‌کند که این باعث می‌شود تا برای مدتی طولانی بررسی موضوع به بیراهه بیفتد.

تلاش‌ها برای ارائه تعریف

خوانندگان امروزی را که به فرانسه و آلمان همچون دو غول جامعه اقتصادی اروپا می‌نگرند، می‌توان برای نادیده گرفتن وضعیت بسیار متفاوت مسائل رایج در این دو کشور در قرن نوزدهم بخشید. فرانسه در اواسط قرن نوزدهم با پشت سر گذاشتن انقلاب و ظهور و سقوط ناپلئون، کشوری بود با توان مالی بالا و مستعمرات در سرتاسر دنیا، با شالوده صنعتی قوی و اعتقاد به برتری زبان و فرهنگ و نهادهای خود. از سوی دیگر، آلمان مجموعه متنوعی از ایالت‌های کوچک بود که از طریق زبان متحد می‌شد، اما برای مرکزی سیاسی در تلاش و برای روحی واحد در جست‌وجو بود. همان گونه که در بالا گفته شد، به دلیل اینکه ادبیات تطبیقی از آغاز به ملی‌گرایی پیوند می‌خورد اصلاً جای تعجب نیست که به‌عنوان یک موضوع، تا این اندازه متفاوت، در فرانسه و آلمان، شکل گرفته باشد. در چشم‌انداز فرانسوی که بیشتر رو به سوی مطالعه انتقال فرهنگی داشت و در آن همواره فرانسه در مقام دهنده یا دریافت‌کننده ظاهر می‌شد، تعریف ویژگی‌های ملی و به دست آوردن ردّ پای از آن اهمیت می‌یافت. از همین رو، فردینان برونیتی^۱ در سال ۱۹۰۰ می‌نویسد:

تاریخ ادبیات تطبیقی در هریک از ما، چه فرانسوی و چه انگلیسی و چه آلمانی، درک ویژگی‌های ملی نویسندگان بزرگمان را شدت می‌بخشد. تنها با مقابله است که خود را اثبات می‌کنیم؛ تنها با تطبیق خود با دیگران است که معنا می‌شویم، و خود را نخواهیم شناخت اگر تنها خود را بشناسیم.^[۱۵]

در چشم‌انداز آلمانی مسئله تا حدی متفاوت بود. ماکس در مقدمه نشریه جدید خود، تاریخ ادبیات تطبیقی، هر دو را برای ابداع «مفهوم جدیدی از ادبیات و تاریخ ادبیات» می‌ستاید و استدلال می‌کند که اثر هر دو درباره شعر و ترانه عامیانه «گشاینده»

^۱ Ferdinand Brunetière (۱۸۴۹-۱۹۰۶)، منتقد و نویسنده فرانسوی.

یکی از پربارترین و گسترده‌ترین عرصه‌های تاریخ ادبیات تطبیقی است. کوخ ترجمه را به‌عنوان عرصه بنیادی در پژوهش تطبیقی می‌دید و ادبیات آلمان و تاریخ آن را به‌عنوان «نقطه آغاز و مرکز تلاش‌هایی که اصطلاح zeitschrift (تاریخ) برای آن ایجاد می‌کرد». او تأکید می‌کرد که فرهنگ عامه خود تبدیل به رشته‌ای شده است، اما با وجود این بررسی تطبیقی، شعر و ترانه عامیانه به‌عنوان بخش اصلی ادبیات تطبیقی در نظر گرفته نمی‌شود.^[۱۶] ما می‌توانیم این دیدگاه را با دیدگاه وان‌تیگم مقایسه کنیم که قاطعانه معتقد بود باید فرهنگ عامه از ادبیات تطبیقی کنار گذاشته شود.

افسانه پریان، اسطوره، قصه و جز اینها، جزو فرهنگ عامه‌اند و تاریخ ادبیات نیستند، زیرا تاریخ ادبیات تاریخ ذهن بشر است که در هنر نوشتن متجلی می‌شود. مع‌هذا، در این بخش فرعی از مضمون‌شناسی، آدم تنها به موضوع، به گذر آن از کشوری به کشوری دیگر و به جرح و تعدیل‌های آن توجه می‌کند. هنر در این سنت‌های بی‌امضا که ماهیت آن غیرشخصی می‌ماند، نقشی ایفا نمی‌کند.^[۱۷]

ذهن را در این قطعه به‌عنوان واژه کلیدی در نظر گرفتن احتمالاً چندان ساده‌نگری نیست، نیز نشان دادن اینکه ادبیات تطبیقی در فرانسه بیشتر به بررسی تولیدات ذهن بشر گرایش دارد، درحالی‌که تطبیق‌گران آلمانی بیشتر به ریشه‌ها یا روح یک ملت توجه می‌کنند. تفاوت در اصطلاحات و تأکیدی که می‌شود، به سنت‌های فرهنگی متفاوت و الگوهای توسعه اقتصادی و سیاسی متفاوت فرانسه و آلمان در قرن نوزدهم برمی‌گردد. در قرن بیستم این تفاوت‌ها حاد می‌شود؛ مادامی که تطبیق‌گران فرانسوی به دنبال محدود کردن کاربرد این اصطلاح و مشخص کردن آن به طور دقیق هستند، تطبیق‌گران آلمانی (یا برخی از تطبیق‌گران آلمانی) به نحو فزاینده‌ای میهن‌ستا می‌شوند. همان گونه که اولریش وایس‌اشتاین با اشاره به شرایط آلمان هیتلری در دهه ۱۹۳۰ بیان می‌کند:

چگونه ادبیات تطبیقی می‌تواند در کشوری پا بگیرد که در آن از به روی صحنه رفتن نمایشنامه‌های شکسپیر، مولیر^۱ و یوجین اونیل^۲ ممانعت می‌شود و رمان‌های نویسندگان بزرگ فرانسه و روسیه دیگر دست‌یافتنی نیستند؟^[۱۸]

^۱ Jean-Baptiste Poquelin (۱۶۲۲-۱۶۷۳)، معروف به مولیر، نمایشنامه‌نویس و بازیگر فرانسوی.

^۲ Eugene Gladstone O'Neill (۱۸۸۸-۱۹۵۳)، نمایشنامه‌نویس و ملک‌الشعراى امریکایی - ایرلندی.

هوگو ملترز لومینتیز در نشریه‌ای که در سال ۱۸۷۷ منتشر کرد، موضع متفاوتی اتخاذ و نمونه متفاوتی از ادبیات تطبیقی را ارائه کرد. لومینتیز در سرمقاله خود استدلال کرد که رشته ادبیات تطبیقی هنوز تثبیت نشده است و وظیفه نشریه او کمک به فرایند تثبیت آن است. او برای این مهم سه وظیفه اصلی را برمی‌شمارد: انقلابی در تاریخ ادبیات که او معتقد است تا حد مستخدمه تاریخ سیاسی و لغت‌شناسی بودن تنزل درجه داده است، انقلابی در ترجمه به‌عنوان هنر و اعتقاد به چندزبانگی. او به میهن‌ستایی در ادبیات تطبیقی، بر پایه تصورات متعصبانه ملی‌گرایی، حمله می‌کند:

منکر این نمی‌توان شد که در کل تعبیر درستی از اصطلاح جاافتاده ادبیات جهان نشده است. امروز هر ملتی ادبیات جهان خود را مطالعه می‌کند بدون اینکه کاملاً بداند چه معنایی بر آن مترتب است. تاکنون هر ملتی برای این دلیل یا آن دلیل خوب، خود را برتر از همه ملل دیگر می‌داند و این فرض با نظریه خودستایی همخوانی دارد. این حتی اساس آموزش و پرورش نوینی است که امروز در هر جایی عملاً تلاش می‌شود تا ملتی باشد.^[۱۹]

امروزه نظر لومینتیز، هم از لحاظ روشن‌بینانه بودن و هم از لحاظ گستردگی، برای ما عجیب می‌نماید. او پیشاپیش به درستی از اهمیت ترجمه در تکوین ادبیات تطبیقی می‌گوید و قاطعانه از موجودیت تاریخ ادبیات نه به‌عنوان پشتیبانی برای برخی موضوعات دیگر، بلکه به‌عنوان موجودیتی قائم به خود، دفاع می‌کند. توجه او به چندزبانگی نشانه علاقه شدید او به ادبیات و زبان‌های اقلیت بود و یکی از اصول اساسی در نشریه او این اعتقاد بود که وجود یا عدم وجود اعتبار سیاسی یک ملت را نباید به بررسی تطبیقی ادبیات تحمیل کرد. از این‌رو، نباید در مقایسه یک نویسنده فرانسوی با یک نویسنده اسلونیایی، صرفاً به دلیل جایگاه ادبیات فرانسه در سنت ادبی اروپا، نویسنده فرانسوی را برتر دانست.

با همه این تفاسیر، نشریه لومینتیز در خارج از اروپای شرقی تأثیر اندکی در تکوین ادبیات تطبیقی کرد. انگاره فرانسوی استعداد فراگیر شدن را داشت، برخی از آثار فرانسوی به قدری در اوج بودند که امروز هم می‌توانیم با تعجب در آنها بنگریم. تاریخ

کوتاه^۱ لولیه که حتی با وجود انتشار در سال ۱۹۰۳ از سوی وایس اشتاین، به دلیل کهنگی، نادیده گرفته شد، بر پایه دیدگاهی فوق‌العاده میهن‌ستایانه، طرز خاصی را در شکل‌دهی تاریخ ادبیات باز می‌نماید. برای مثال لولیه، نزدیک قرن هجدهم، یعنی سال‌هایی که آثار منتشر شده به چشم متون باستانی دیده می‌شدند، درباره ادبیات انگلیسی می‌گوید:

در انگلستان، در اواخر قرن هجدهم، برای توسعه توأم با آرامش ادبیات در مجموعه وقایع اجتماعی و مطالبه جنگ، تهییج سیاسی بسیار فراگیر بود. ادبیات در چنین مواقعی اگرچه نه تمام‌قد، اما سیاسی می‌شود ... ادبیات تخیلی پس می‌رود، تاریخ و فن خطابه مقدم شمرده می‌شود و شعر دستخوش بی‌مهری. اما این قرن در عمل آنچه را در آرمان‌گرایی شعری از دست داده است، به دست می‌آورد.^[۲۰]

لولیه از طریق این گزاره، با دادن پی‌نوشت، در صدد پر کردن جای خالی اسامی‌ای بر می‌آید که از قلم انداخته است. بنابراین می‌افزاید: «جالب است توجه کنیم که بین سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۸۱۴» در میان یک دسته بیست‌تایی از نویسندگان داستان‌های عاشقانه — که برخی‌شان تازه شهرت یافته بودند — چهارده نویسنده زن بودند و سه نفر از آنها، آن ردکلیف^۲ و ماریا اجورث^۳ و جین اوستن^۴، به‌ویژه دو نفر اخیر، شهرت اروپایی یافته بودند.

با توجه به مثال‌هایی مانند مثال فوق، احتمال زیادی وجود دارد که اثر لولیه به دلیل بی‌اطلاعی او از تاریخ ادبیات، و نه به دلیل روش‌شناسی او، به طور گسترده از سوی تطبیق‌گران متأخر نادیده گرفته شده باشد. کتاب او نمونه خوبی از کمبودهای یک نوع خاص ادبیات تطبیقی است که در آن آرمان‌گرایی مبهم با ملی‌گرایی میهن‌ستایانه ترکیب می‌شود و همه با طرح بی‌اندازه فراجاه‌طلبانه (تاریخ همه آثار) و افتادگی‌ها(ی قابل ملاحظه) در نوشته خود نویسنده درمی‌آمیزد.

^۱ Short History

^۲ Ann Radcliffe (۱۷۶۴-۱۸۲۳)، نویسنده انگلیسی و پیش‌گام در رمان گوتیک.

^۳ Maria Edgeworth (۱۷۶۸-۱۸۴۹)، نویسنده پرکار ایرلندی در زمینه ادبیات کودکان و بزرگسالان.

^۴ Jane Austen (۱۷۷۵-۱۸۱۷)، رمان‌نویس انگلیسی.

بل وان تینگم بی هیچ شکی در مقابل ادبیات متنوع لولیه واکنش نشان می‌دهد، اما در تلاش برای صورت‌بندی مرزهای دقیق ادبیات تطبیقی، خود به مشکلات تازه‌ای دامن می‌زند. او می‌کوشد تا مشکلات این اصطلاح را با ایجاد تمایز میان ادبیات تطبیقی، ادبیات عمومی و ادبیات جهان حل کند. از نظر او، در ادبیات تطبیقی باید دو اثر بررسی شود، درحالی‌که در ادبیات عمومی چندین اثر. این تمایز به هیچ‌وجه کمکی به حل مشکل نمی‌کند و تنها سردرگمی را افزایش می‌دهد، همان‌گونه که رنه ولک اشاره می‌کند:

جدا کردن ادبیات تطبیقی از ادبیات عمومی غیرممکن است، همان‌گونه که فرضاً نمی‌توان تأثیر والتر اسکات^۱ در فرانسه را از شکوفایی رمان تاریخی جدا کرد. افزون بر این، اصطلاح ادبیات عمومی خود به سردرگمی دامن می‌زند. هم نظریه ادبی، هم فن شعر و هم اصول ادبیات در معنای آن مستتر است.^[۲۱]*

ولک همچنین اشاره می‌کند که ادبیات تطبیقی در معنی محدود روابط دوگانه را نمی‌توان رشته‌ای هدفمند دانست، زیرا در این صورت با قطعاتی از آثار ادبی سروکار پیدا می‌کند و نمی‌تواند روش‌شناسی خاص خود را داشته باشد. ولک در کتاب *نظریه ادبی (۱۹۶۳)* که آن را به همراه آستین وارن^۲ به رشته تحریر درآورد، در فصلی با عنوان «ادبیات عمومی، تطبیقی و ملی» دوباره به رویکرد دوگانه حمله می‌کند و این بار عنوان می‌کند که یکی از نتایج رویکرد بسته دوگانه کاهش علاقه به ادبیات تطبیقی در سال‌های اخیر بوده است.

در فرانسه به طور قطع تأکید بر بررسی‌های دوگانه از سوی وان تینگم، فرناند بالدرن اسپرگر^۳ و دیگر پژوهشگران فرانسوی که دستی در پدید آوردن نشریه *مروری بر ادبیات تطبیقی*^۴ داشتند، چندین نسل از تطبیق‌گران را تحت تأثیر قرار داد. زمانی مشکل

^۱ Walter Scott (۱۷۷۱-۱۸۳۲)، شاعر و نمایشنامه‌نویس و رمان‌نویس اسکاتلندی.

* برگرفته از ترجمه مقاله «نام و ماهیت ادبیات تطبیقی»، سعید رفیعی خضری، ویژه‌نامه *ادبیات تطبیقی* (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، ۲/۳ (پاییز و زمستان ۱۳۹۱)، پیاپی ۶، ص ۳۱.

^۲ Austin Warren (۱۸۷۱-۱۹۵۸)، پژوهشگر ادبی و نویسنده آمریکایی و استاد زبان انگلیسی.

^۳ Fernand Baldensperger (۱۸۷۱-۱۹۵۸)، پژوهشگر ادبی و نویسنده و استاد فرانسوی و از بانیان ادبیات تطبیقی.

^۴ *Revue de littérature comparée*

این بود که مشخص شود چه حوزه‌ای، حوزه ادبیات تطبیقی نیست. اکنون بر اساس معیاری کاملاً صورت‌بندی‌شده، مناطق ممنوعه به وجود آمده بودند. بررسی ادبیات تطبیقی بین دو زبان صورت می‌گرفت و بالطبع بررسی‌ای که اثر آفرینان فرانسوی و آلمانی را شامل می‌شد، پذیرفتنی بود. آنچه پذیرفتنی نبود بررسی دو نویسنده بود که هر دو در انگلستان کار می‌کردند، بدون توجه به اینکه یکی کانادایی و دیگری کنیایی بود. بررسی «بیوولف»^۱ و فردوس /زدست‌رفته نیز پذیرفتنی نبود؛ زیرا اولی متعلق به انگلوساکسون بود و از لحاظ فنی انگلوساکسون گونه متقدم انگلیسی جدید به شمار می‌رفت، پس هر دو به نظام ادبی واحدی تعلق داشتند. وان‌تینگم زجر می‌کشید که به طبقه‌ای از نویسندگان سوئسی یا بلژیکی فرانسوی‌زبان قائل شود و آنهایی را که جذب پاریس شده‌اند، در این طبقه، و آنهایی را که در سرزمین‌های خود مانده‌اند، جدا کند. در ادبیات تطبیقی باید تأثیر آثار افراد مطرح بررسی می‌شد، از این رو مؤلف‌محور بود و ادبیات شفاهی، ادبیات بدون امضا، و ادبیات جمعی یا عامه، مطرود شمرده می‌شد: زمان و انرژی بسیاری صرف شد تا مشخص شود زمانی که یک گویش در واقع خود یک زبان است، چه خطوط مرزی‌ای باید وجود داشته باشد؟ چه زمانی یک ملت، ملت می‌شود، زمانی که ادبیاتی از آن خود داشته باشد یا زمانی که مرز سیاسی داشته باشد؟ این سؤالات و بسیاری سؤالات دیگر از این دست، برای دهه‌ها آزار تطبیق‌گران را به همراه داشت و واکنش شدید پژوهشگران فرانسوی را بر ضد محدودیت‌ها و صورت‌بندی‌های دوگانه باعث شد. می‌شود دید که اکثر قریب به اتفاق تطبیق‌گران فرانسوی، از دهه ۱۹۳۰ به این سو، تحت تأثیر اصل بررسی دوگانه قرار گرفته‌اند. به‌ضرورت، برخی احساس کردند که از آن دفاع کنند و برخی از پژوهشگران مانند ژان ماری کاره،^۲ ماریو فرانسواگی یار^۳ و رنه ایتامبل^۴ تمایل پیدا کردند تا بکوشند و فراتر از آن گام بگذارند.

^۱ Beowulf، عنوان مصطلح یکی از اشعار حماسی و قهرمانی انگلیس.

^۲ Jean-Marie Carré (۱۸۸۷-۱۹۵۸)، استاد ادبیات تطبیقی فرانسه.

^۳ Marius François Guyard (۱۹۲۱-۲۰۱۱)، استاد ادبیات و ادبیات تطبیقی، فرانسوی.

^۴ René Etiemble (۱۹۰۹-۲۰۰۲)، پژوهشگر و رمان‌نویس و مقاله‌نویس و مدافع فرهنگ‌های آسیایی میانه و

شرقی، فرانسوی.

تصور زبان‌ها به‌عنوان تمایزی بنیادی که به تطبیق امکان بروز می‌داد، احتمالاً پرداخته‌ترین اصل پذیرفته‌شده در میان اصول بود و تا اواسط دهه ۱۹۷۰، زمانی که من برای برپایی درس ادبیات تطبیقی در واریک^۱ تعیین شدم، دستورات روشنی وجود داشت و به همین دلیل من در آغاز طرح‌های تطبیقی امریکایی - انگلیسی را نمی‌پذیرفتم. در آن زمان بر همه دانشجویانی تأکید می‌شد که حداقل دو زبان داشتند. به دنبال رویکرد فرانسوی، تمایز زبانی، به‌عنوان اساس ادبیات تطبیقی، رایج شده بود. پی بردن به نقص این رویکرد ساده است. زبان و فرهنگ به طرز تفکیک‌ناپذیری به هم پیوسته‌اند و دیدگاهی که در آن به مرزهای زبانی همچون خط اصلی برای بنیاد نهادن اساس ادبیات تطبیقی نگاه شود، محکوم به شکست است. رویکرد دوگانه هرگز کاری انجام نداد، همه آنچه موفق به انجام دادن آن شد محدود کردن طرح‌های ادبیات تطبیقی بود که پژوهشگران اجازه داشتند به عهده بگیرند؛ ایجاد موانعی که هیچ‌یک قبلاً وجود نداشتند و عمداً انتخاب شده بودند تا مسائل بزرگ‌تر دیده نشوند. حتی برخی مانند اولریش وایس‌اشتاین، مؤلف یکی از کتاب‌های بزرگ و معتبر در ادبیات تطبیقی زمان ما، درگیر کلاف بررسی دوگانه و مسئله زبان شد و زمانی که به خود قبولاند که احتمالاً نمونه‌ای برای بررسی تطبیقی میان ادبیات انگلیسی و امریکایی وجود دارد، هر دو فرهنگ «حداقل از آغاز قرن نوزدهم راه خود را رفته بودند». او نتوانست نوع دیگری از تمایز را به خود بقبولاند:

جدا کردن ادبیات انگلیسی از ایرلندی، به دلیل سره‌گرایی روش‌شناختی اشتباه، مسئله‌برانگیز خواهد بود. با چنین ترفندی، به دلیل اصلی غیرادبی، نویسندگانی همچون سویفت،^۲ بیتس^۳ و شاو^۴ از نظر هنری بی‌خانمان خواهند شد.^[۲۲]

به نظر می‌رسد که نویسندگان ایرلندی‌ای که در وهله اول ممکن بود بر مبنای اصول غیرادبی، در فهرست نویسندگان انگلیسی قرار بگیرند، به ذهن وایس‌اشتاین خطور

^۱ Warwick نام دانشگاهی در کاونتری انگلستان.

^۲ Jonathan Swift (۱۶۶۷-۱۷۴۵)، طنزپرداز و مقاله‌نویس و رساله‌نویس انگلو - ایرلندی.

^۳ William Butler Yeats (۱۸۶۵-۱۹۳۹)، شاعر ایرلندی و از شخصیت‌های برجسته قرن بیستم در حوزه ادبیات.

^۴ George Bernard Shaw (۱۸۵۶-۱۹۵۰)، نمایشنامه‌نویس ایرلندی.

نکرده بودند. او تنها در موقعیتی بود که می‌توانست تفاوت میان آثار انگلیسی و امریکایی را بپذیرد، این نهایت کاری بود که می‌توانست انجام دهد. جلوتر رفتن از این مستلزم بازگشت به مسائل مشکل‌آفرین زبان و فرهنگ و هویت ملی بود؛ سرزمین باتلاقی نامشخصی که ادبیات نخست از آنجا، از فرانسه بعد از واترلو، سر برآورده بود و پژوهشگران بعدی می‌کوشیدند تا آن را فراموش کنند.

رنه ولک، بر اساس سخنرانی‌ای که در سال ۱۹۵۹ ایراد کرده بود، مقاله‌ای را با عنوان «بحران ادبیات تطبیقی» به رشته تحریر درآورد و در آن به آنچه روش‌شناسی منسوخ و ملی‌گرایی متعصبانه می‌نامید، شدیداً تاخت. او هشدار داد که ادبیات تطبیقی هنوز به‌درستی خود را به‌عنوان موضوعی مبتنی بر پایه‌های اساسی تثبیت نکرده است و هنوز با مسائلی دست‌وپنجه نرم می‌کند که مدت‌هاست مرتبط نبودن آنها مشخص شده است. او مکتب فرانسه را مقصر دانست:

همه این مشکلات تنها از این‌رو پدید آمده‌اند که وان‌تینگم و اسلاف و اخلاف او به بررسی ادبی در چارچوب داده‌باوری مسلک اصالت اثبات قرن نوزدهم، یعنی صرفاً به بررسی منابع و تأثیرات نگریسته‌اند ... آنها انبوهی از مشابهت‌ها و حتی در مواردی همسانی‌ها گرد آورده‌اند، اما به‌ندرت از خود پرسیده‌اند که قرار است این روابط حاکی از چه چیز باشد، مگر احتمالاً آشنایی یک نویسنده با نویسنده‌ای دیگر و مطالعه آثار او.^[۱۳]*

رنه ولک این مقاله را بیش از یک ربع قرن پیش نوشته است، اما امروز می‌توان مقاله او را به‌عنوان مقاله‌ای پیشگویانه خواند. زمانی که او وان‌تینگم فرانسویان را برای تحدید دامنه ادبیات تطبیقی محکوم می‌کند، برای میدان دادن به رویکردی جزمی که ره به جایی نمی‌برد مگر به مجموعه‌ای از کوچه‌های بن‌بست که هریک بر خود نام دو نویسنده احتمالاً ناشناخته را دارد، نویسنده‌هایی که به دو زبان گوناگون می‌نوشتند، در همان زمان اشاره می‌کند که چنین رویکردی می‌تواند تبعات آشکاری داشته باشد. درواقع، آنچه اتفاق افتاد این بود که نسل‌های بعدی پژوهشگران جوان دست رد به سینه

* برگرفته از ترجمه مقاله «بحران ادبیات تطبیقی»، سعید ارباب شیرانی، ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، ۲/۱ (پاییز ۱۳۸۹)، صص ۸۸ و ۸۹.

موضوعی زدند که نامرتبط و منسوخ می‌نمود و همان‌گونه که قبلاً در مقدمه گفته شد، بر تعداد نظریه‌پردازان ادبی افزوده و از تعداد تطبیق‌گران کاسته شد. در جهان پسانوگرایی، برای موضوعی که مدام بر سر اینکه آیا بیتس را باید ایرلندی به حساب آورد یا انگلیسی، یا بر سر اینکه آیا بررسی تأثیر ایبسن^۱ بر نمایشنامه امروزی را می‌توان ادبیات تطبیقی نامید یا عمومی، جرّ و بحث می‌کند، جایی وجود ندارد. همان‌گونه که رنه ولک و هری لوین^۲ پیش‌ترها گفته بودند، زمان دست کشیدن از تمایزات کهنه و ناضروری فرارسیده است، زمان پی بردن به انگیزه‌هایی وجودی‌ای که به‌عنوان دستاورد یک عصر خاص و یک بافت فرهنگی خاص در پس آن نهفته است.

پی‌نوشت‌ها

1. René Wellek, 'The Name and Nature of Comparative Literature', *Discriminations*, New Haven and London, Yale University Press, 1970, 99. 1-36.
2. Matthew Arnold, letter to his sister, May 1848, cited in Siegbert Praver, *Comparative Literary Studies: An Introduction*, London, Duckworth 1973.
3. Cours de M. Philarète Chasles à l'Athénée. Séance d'ouverture, 17 janvier, 1835. Pub. in *Revue de Paris*, XIII, no. 17, 1835, PP. 238-62. English version in H. J. Schulz and P. H. Rhein (eds), *Comparative Literature: The Early Years*, Chapel Hill, The University of North Carolina Press, 1973, pp. 13-39.
4. Byron, Preface to *The Prophecy of Dante*, 1819, *The Poetical Works of Lord Byron*, London, Oxford University Press, 1959, p. 37.
5. Vladimír Macura, 'Culture as Translation', in Susan Bassnett and Andre Lefevere (eds) *Translation, History and Culture*, London, Pinter, 1990, pp. 64-71.
6. See Timothy Brennan, 'The National Longing for Form', in Homi K. Bhabha (ed.) *Nation and Narration*, London, Routledge, 1990, pp. 44-71.
7. Frédéric Lolliee, *A Short History of Comparative Literature from the Earliest Times to the Present Day*, trans. M. Douglas Power, London, Hodder and Stoughton, 1906, p. 79.
8. Minute addressed by Lord Macaulay to Lord Bentinck, Governor General of India, 2 Feb. 1835. Reprinted in Philip D. Curtin (ed.) *Imperialism: The Documentary History of Western Civilization*, New York, Walker & Col., 1971, pp. 178-191.
9. Edward Fitzgerald, letter to Cowell, 20 March 1857.

^۱ Henrik Johan Ibsen (۱۸۲۸-۱۹۰۶)، نمایشنامه‌نویس و کارگردان تئاتر و شاعر معروف نروژی.

^۲ Harry Robert Levin (۱۹۵۰-)، تحلیلگر و وکیل و تهیه‌کننده برنامه‌های تلویزیونی و گزارشگر معروف آمریکایی.

10. Jawaharlal Nehru, 'The Economic Background of India: The Two Englands', *The Discovery of India*, New Delhi, 1981, p. 287.
11. C. L. Wrenn, *The Idea of Comparative Literature*, pamphlet publ. by the Modern Humanities Research Association, 1968, p. 5.
12. Chasles, 1835.
13. Ulrich Weisstein, *Comparative Literature and Literary Theory*, Bloomington, Indiana University Press, 1973, p. 171.
14. Paul Van Tieghem, *La Littérature Comrarée*, Paris, Colin, 1931, p. 57 (cited in English in Weisstein, 1973, p. 5).
15. Ferdinand Brunetière, 'European Literature', *Revue des deux mondes* 161 (1900), pp. 326-355, in Joachim Schultz and Phillip Rhein (eds) *Comparative Literature: The Early Years*, Chapel Hill, University of North Carolina Press, 1973, pp. 153-182.
16. Max Koch, *Introduction to Zeitschrift für vergleichende Liter-aturgeschichte*, I.O.S. (1887), pp. 1-22, in Schultz and Rhein, pp. 63-77. 21 Van Tieghem, 1931. See Weisstein, 1973, p. 4.
17. Van Tieghem, 1931. See Weisstein, 1973, p. 4.
18. Weisstein, 1973, p. 200.
19. Hugo Meltzl de Lomnitz, 'Present Tasks of Comparative Literature', in Schultz and Rhein, pp. 53-62.
20. Lolliée, pp. 226-227.
21. René Wellek, p. 17.
22. Weisstein, 1973, pp. 13-14.
23. René Wellek, 'The Crisis of Comparative Literature', in *Concepts of Criticism*, New Haven, Yale University Press, 1963, pp. 282-296.

ادبیات تطبیقی چیست؟

زیگبرت پراور، استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه آکسفورد
ترجمه علی‌رضا انوشیروانی،* دانشیار ادبیات تطبیقی دانشگاه شیراز
و مصطفی حسینی، عضو هیئت علمی دانشگاه بوعلی - همدان

چکیده

زیگبرت پراور (۱۹۲۵-۲۰۱۲) استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه آکسفورد بود. کتاب *درآمدی بر مطالعات ادبی تطبیقی*^۱ (۱۹۷۳) پراور از معتبرترین کتاب‌های درسی کلاسیک این رشته در دانشگاه‌های معتبر جهان محسوب می‌شود. شالوده این کتاب بر این اصل استوار است که ادبیات ملی بدون شناخت ادبیات سایر ملل به‌درستی فهمیده نمی‌شود. در این کتاب پراور نظریه‌ها و روش‌های تحقیق در ادبیات تطبیقی را در ده فصل با ذکر مثال توضیح می‌دهد و برای دانشجویان ادبیات فارسی و خارجی و سایر رشته‌های علوم انسانی که به مطالعات بینارشته‌ای علاقه‌مند قابل استفاده است. این مقاله ترجمه فصل اول این کتاب است که سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) به‌صورت درس‌نامه نظریه و روش تحقیق ادبیات تطبیقی به‌زودی آن را منتشر خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها: نظریه، روش تحقیق، ادبیات تطبیقی، تأثیر ادبی، ترجمه، اقتباس.

* E-mail: anushir@shirazu.ac.ir (نویسنده مسئول)

¹ Siegbert S. Praver, "What is Comparative Literature?" in *Comparative Literary Studies: An Introduction*. New York: Barnes & Noble, 1973. 1-12.

دیرزمانی است که دریافته‌ایم اصطلاح «ادبیات تطبیقی» که متیو آرنولد^۱ آن را به صورتی اتفاقی در دهه ۱۸۴۰ [۱] در انگلستان به کار برد، چندان وافی به مقصود نیست. ظاهراً اصطلاحات مشابه در علوم طبیعی مشمول چنین ایراداتی نیستند. در مثل، اصطلاح «کالبدشناسی تطبیقی» معنی‌دار است، زیرا کالبدشناسی تطبیقی هم روش است و هم موضوع مطالعه، در صورتی که امروزه «ادبیات» فقط موضوع مطالعه است. باید بر قید «امروزه» تأکید کرد، زیرا همان طور که اخیراً رنه ولک — که تاریخچه این اصطلاح و اصطلاحات مرتبط با آن را مفصلاً مورد مداقه قرار داده است — نشان داده، واژه «ادبیات قلمرو خود را محدود کرده است» [۲]. یک ادیب فاضل ایتالیایی خطاب به جیمز باژول^۲، عالمی فرهیخته و سخن‌سنج، می‌گفت که چنین معنایی از ادبیات تا قرن نوزدهم رایج بود اما دیگر منسوخ شده است. اکنون «ادبیات» — سواى «انبوهی از کتب و مقالات که به موضوع خاصی می‌پردازند» — به معنای «مجموع تولیدات ادبی»، «آثار ادبی یک کشور یا یک دوره، یا، به طور کلی به آثار ادبی جهان» اطلاق می‌شود. بنابراین، اصطلاح «ادبیات تطبیقی» خودش را در معرض اتهاماتی مثل اتهام وارده در دهه ۱۹۲۰ از سوی لین کوپر^۳ — که آن را «اصطلاحی ساختگی» می‌نامید که «نه معنی دارد و نه مفهوم» — قرار داده است. از این رو، چه‌بسا شما نیز به خود اجازه دهید که اصطلاحاتی نظیر «سیب‌زمینی تطبیقی» یا «سبوس تطبیقی» به کار ببرید [۳]. بنابراین من، مانند لین کوپر، اصطلاح ناپخته اما دقیق‌تر «مطالعه تطبیقی ادبیات»^۴ را بر اصطلاح موجز و رایج ادبیات تطبیقی ترجیح می‌دهم؛ اگرچه، گاهی به منظور رعایت ایجاز، از همان اصطلاح مرسوم‌تر استفاده می‌کنم. آلمانی‌ها و هلندی‌ها با اتخاذ عبارتی متشکل از یک صفت فاعلی به‌اضافه یک اسم مرکب، از چنین معضلی اجتناب کرده‌اند؛ یعنی با به کار بردن اصطلاح *vergleichende literaturwissenschaft* اهداف این رشته را دقیقاً تبیین کرده‌اند. این عبارت آلمانی از وجه وصفی موجود در اصطلاح انگلیسی (*comparative literature*) دقیق‌تر، و همچنین از صفت مفعولی موجود در اصطلاح فرانسوی (*littérature comparée*) مناسب‌تر است [۴].

¹ Mathew Arnold

² James Boswell

³ Lane Cooper

⁴ Comparative study of literature

اصطلاح «ادبیات تطبیقی» یعنی مطالعه و بررسی ادبیات که از تطبیق به‌عنوان ابزار اصلی، و نه هدف، استفاده می‌کند. حملات شدید و پایان‌ناپذیر بندتو کروچه^۱ مبنی بر اینکه ادبیات تطبیقی نمی‌تواند رشته مستقلی محسوب شود، در مورد کلیه مطالعات ادبی صادق است. درمَثَل، ما نمی‌توانیم فردیت ویلیام وردزورث^۲ و جایگاهش را در سنت ادبی انگلستان و تغییرات آن سنت را بدون مقایسه تلویحی یا تصریحی آثار او با آثار جان میلتن^۳ و جیمز تامسن^۴ و آثار شلی^۵ و کیتس^۶ به‌طور کامل درک کنیم، اما در ادبیات تطبیقی مقایسه‌ها در فراسوی مرزهای ملی صورت می‌گیرد. اینجا با مشکل دیگری مواجه می‌شویم: اگر ما بزرگ‌ترین رمان رشد و کمال^۷ ادبیات آلمان، یعنی دوره کارآموزی ویلهلم مایستر گوته^۸ را با رمان دوران دانشین پیری، اثر نویسنده اتریشی، آدالبرت اشتیفتز^۹، که به همین ژانر تعلق دارد، یا با رمان دیگری مثل هانری تازه‌کار، اثر نویسنده سوئیس، گوتفرد کیرل^{۱۰} مقایسه کنیم، آیا این پژوهش در حوزه مطالعات ادبی تطبیقی قرار می‌گیرد؟ از منظری، بدون تردید، بلی؛ زیرا چه‌بسا که سنت‌های ملی آلمان و اتریش و سوئیس و فضای متفاوت سیاسی و فرهنگی این کشورها، دلیلی بر تفاوت‌های مهم لحن و سبک و موضوع در این رمان‌ها باشد. با این حال، اشتیفتز و کیرل، به دلیل وابستگی نزدیک به سرزمین بومی‌شان، به‌درستی خود را در زمره نویسندگان سنت بزرگ آلمانی لحاظ می‌کنند؛ هرچند، بررسی وجوه افتراق بین آنها در تخصص یک آلمانی‌شناس است. مطالعات ادبی تطبیقی، به‌زعم عموم، و همان‌گونه که در این کتاب مد نظر من است، در فراسوی مرزهای زبانی فعالیت می‌کند. از این منظر، مطالعه و بررسی نویسنده‌ای که با تبحر به بیش از یک زبان می‌نویسد کار درستی به نظر می‌رسد؛ مثل ایون گُل^{۱۱} که تقریباً به یک اندازه بر زبان

¹ Benedetto Croce

² William Wordsworth

³ John Milton

⁴ James Thomson

⁵ Shelley

⁶ Keats

⁷ Novel of development

⁸ Goethe's *Wilhelm Meisters Lehrjahre*

⁹ Adalbert Stifter, *Der Nachsommer*

¹⁰ Gottfried Keller, *Der grüne Heinrich*

¹¹ Yvan Goll

فرانسه و زبان آلمانی تسلط دارد، یا سموئل بکت^۱ که هم به انگلیسی و هم به فرانسه می‌نویسد، و ولادمیر نَباکوف^۲ که آثار متقدم او به روسی و آثار متأخر او به انگلیسی است. برای ادای حق مطلب در باب دستاوردهای این نویسندگان، منتقد ادبی، در قیاس با منتقدی که می‌کوشد تا به درستی در خصوص آثار شاعران انگلو - ایرلندی مثل ییتس^۳، یا شاعران انگلو - امریکایی مانند الیوت^۴ و پاونده^۵ داوری کند، باید چندزبانه باشد.

محققان اغلب بین ادبیات تطبیقی و ادبیات عمومی تمیز قائل شده‌اند. سپس تفاوت بین این دو را در جمله موجزی بیان کرده است. به نظر او ادبیات عمومی عبارت است از «مطالعه و بررسی ادبیات، بدون در نظر گرفتن مرزهای زبانی»، و ادبیات تطبیقی یعنی «مطالعه و بررسی ادبیات‌های ملی در ارتباط با یکدیگر» [۵]. این تمایز مفید است، البته تا وقتی که ما مفهوم ادبیات «ملی» را جدا از مشکلات آن در نظر نگیریم؛ به علاوه، محتاج به گفتن نیست که این دو نوع مطالعه و بررسی، خواهناخواه، هم‌پوشانی دارند. وقتی که ما سیر توسعه و تکامل غزل‌واره^۶ را در اروپا، از روزگار پترارک^۷ به بعد، بررسی می‌کنیم، در واقع به «ادبیات عمومی» پرداخته‌ایم - مانند پژوهش‌هایی که درباره موضوعاتی مانند نظریه ادبی و بوطیقای شعر و اصول نقد ادبی در ساحت فراملّیتی انجام می‌دهیم. اما وقتی که ضمن بررسی سیر تحول غزل، غزلی را از شکسپیر با غزلی از پترارک مقایسه کنیم، وارد حوزه «ادبیات تطبیقی» شده‌ایم. این نکته که دو حوزه فعالیت ادبیات عمومی و ادبیات تطبیقی از هم تفکیک‌ناپذیرند نیاز به توضیح و مثال بیشتری ندارد.

حال به مطلبی خواهم پرداخت که زبان‌شناسی نوین - که همه حوزه‌های علوم انسانی به نوعی وام‌دار آن هستند - به ما آموخته است: واژه‌های کلیدی را نه جدا از یکدیگر، بلکه در زمینه‌های مرتبط و لغوی در نظر بگیرید [۶]. حوزه لغوی «ادبیات

¹ Samuel Beckett

² Vladimir Nabokov

³ William Butler Yeats

⁴ T.S. Eliot

⁵ Ezra Pound

⁶ Sonnet

⁷ Petrarch

تطبیقی»، علاوه بر «ادبیات عمومی»، شامل «ادبیات جهان»^۱ نیز می‌شود. این اصطلاح — که در آثار متأخر گوته هاله‌ای از تیمن و تبرک به خود گرفت — در گذر زمان صاحب معانی مختلفی شد که سه مورد آن در بحث ما از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. به اولین معنی، تلویحاً، در عنوان بسیاری از کتاب‌های تاریخ ادبیات اشاره شده و آن عبارت است از تلاش برای نگارش چنین تاریخی بر مبنای ادبیات جهانی (یا دست‌کم اروپایی)، از طریق در کنار هم قرار دادن فصول و بخش‌هایی از ادبیات ملل مختلف، یا از رهگذر توضیح جنبش‌ها و جریان‌ها، و یا دوره‌های ادبی مختلف کشورها، تا حد امکان. ج. برنت کورستیوس^۲ معضلات و مخاطرات این نوع تاریخ‌نگاری را عمیقاً تجزیه و تحلیل کرده است [۷]. در معنای دوم، مراد از «ادبیات جهان»، «آثار بزرگ» و «آثار کلاسیک» و «آثار معتبر جهان» است و چه‌بسا آثاری نظیر *ادیسه*،^۳ *اورستیا*،^۴ *آنتی*،^۵ *کمدی الهی*،^۶ *فاوست*،^۷ *مادام بواری*،^۸ و *کوه جادو*،^۹ جملگی به این دسته تعلق داشته باشند. اما مهم‌تر از دو مورد مذکور، سومین تعریف این اصطلاح است که وام‌دار گوته است. منظور گوته از ادبیات جهان آگاهی داشتن از سنت‌های ملی‌ای غیر از سنت خودی بود. اقبال یافتن و استقبال از آثاری که در دیگر کشورها و سایر زبان‌ها نوشته شده‌اند، دادوستدی است بین ادبیات‌های مختلف که مکمل مبادلات تجاری موازی با آن است [۸]. این کار البته به معنی ترک سنت‌های ملی یا نابودی ادبیات‌های ملی نیست. در واقع، آندره ژید^{۱۰} آن‌گاه که در ۹ اکتبر ۱۹۱۶ در دفتر خاطرات روزانه‌اش در باب نیاز به «اروپایی کردن» فرهنگ اظهار نظر می‌کرد، به دیدگاه گوته بسیار نزدیک شده بود. در بحبوحه جنگ جهانی، ژید استغراق در فرهنگی برآمده از «ادبیات متنوع جهان کهن سال ما، که هرکدام از آنها اصالت فردی خود را دارد» نیازی مبرم می‌داند. او در متنی که هم‌سو با نظریات گوته است می‌افزاید: «ویژگی خاص ادبیات، حتی در

^۱ *Weltliteratur*

^۲ J. Brandt Corstius

^۳ *Odyssey*

^۴ *Oresteia*

^۵ *Aeneid*

^۶ *Divine Comedy*

^۷ *Faust*

^۸ *Madame Bovary*

^۹ *The Magic Mountain* (German: *Der Zauberberg*)

^{۱۰} André Gide

سطح ملی‌اش، موجب اروپایی شدن فرهنگ می‌شود» [۹]. تفاوت فاحش او با گوته در این است که نگاه گوته بیشتر به فراسوی مرزهای اروپا دوخته شده بود. گوته در اواخر عمرش می‌کوشید تا ادبیات و فرهنگ شرق (ایران، جهان عرب، هند) را با ادبیات و فرهنگ قاره بومی‌اش آشتی دهد. حتی عناوین مجموعه اشعار متأخرش، مانند *دیوان غربی - شرقی*^۱ و *فصول و اوقات چینی - آلمانی*^۲ [۱۰]، حاکی از مساعی او برای بارور کردن ادبیات آلمان از رهگذر مراوده و رابطه با ادبیات و فرهنگ‌های دوردست است.

ادبیات جهان، به‌زعم گوته، صراحتاً با ادبیات تطبیقی ارتباط دارد و احتمالاً بستر لازم را برای یافتن پاسخ بسیاری از سؤالات جالب توجه تطبیق‌گران فراهم خواهد آورد. آثار معیار^۳ نویسندگان بزرگ چگونه شکل می‌گیرد؟ چرا در *کمدی الهی* دانته^۴ این قدر به لوکان^۵ و استاتیوس^۶ اهمیت داده شده است؟ چرا ویرژیل^۷، و نه هومر^۸، الگوی اصلی شعرای حماسه‌سرای قبل از قرن هفدهم بود؟ [۱۱] چرا نام داستایفسکی^۹ تدریجاً در اروپای قرن بیستم بیشتر و بیشتر بر سر زبان‌ها افتاد؟ [۱۲] چرا وقتی از ژنرال دوگل^{۱۰} خواستند سه چهره بزرگ ادبیات اروپا را نام ببرد، جوابش «دانته و گوته و شاتوبریان»^{۱۱} بود؟ داور دوگل چقدر نامتعارف و چقدر گویای واقعیت است؟ [۱۳] تلاش برای یافتن پاسخ چنین پرسش‌هایی لزوماً کار را به قلمرو اجتماعی و سیاسی و همچنین فرهنگی می‌کشاند. لزومی ندارد که فرد جامعه‌شناسی حرفه‌ای باشد تا تفاوت بین نظر رنه ایتامبل - مبنی بر اینکه ما برای گزینش آثار برتر و آشنایی با انواع ادبی جدید باید، به تبعیت از گوته، نگاهی فراسوی مرزهای اروپا داشته باشیم (مسطور در کتاب *مقایسه که دلیل نمی‌شود*^{۱۲}) - و دیدگاه آن استاد فرانسوی را که لئوپولد سنگور^{۱۳} در داکار دانشجویش بود، درک کند: [۱۴]

¹ West-östlicher Divan

² Chinesisch-deutsche Jahres-und Tageszeiten

³ canonical works

⁴ Dante Alighieri

⁵ Lucan

⁶ Statius

⁷ Virgil

⁸ Homer

⁹ Dostoyevsky

¹⁰ Charles de Gaulle

¹¹ Chateaubriand

¹² *Comparison n'est pas raison*

¹³ Leopold Senghor

ریاست محترم کالج لیورمان در داکار دائماً به ما گوشزد می‌کرد که اجداد ما هرگز تمدنی نداشته‌اند. آنان برای ما لوح سفیدی به ارث گذاشته‌اند که می‌توان هر چیزی بر روی آن حک کرد. وقتی، در دوران ناآرام جوانی، تقاضای لباس کنانی می‌کردیم او ما را به دورانی ارجاع می‌داد که به پوشیدن ازار عادت داشتیم، و در خاتمه بحث می‌افزود که ما به‌جای پرداختن به معانی کلمات، افسون موسیقی کلمات شده‌ایم، و این دلیل قطعی بی‌تمدنی ما بود.

این مهم بر عهده کسانی است که امروزه مصمم‌اند قلمرو مطالعات ادبیات تطبیقی را توسعه دهند و در حدّ توان می‌کوشند تا این امپریالیسم فرهنگی به‌ظاهر خیرخواهانه را در هم بشکنند؛ کاری که میلمن پَری،^۱ آلبرت لُرد^۲ و باورا^۳ آن را آسان‌تر ساخته‌اند. آنان پیوسته از ما خواسته‌اند تلقی‌مان را از «ادبیات» با ملحوظ کردن آثار شفاهی وسعت بخشیم. بدیهی است که هیچ خواننده‌ای نمی‌تواند تمام آثار ماندگار ادبی جهان را در حافظه داشته باشد. هر کسی باید گزینش خاص خودش را داشته باشد، راه خود را پیدا کند و بداند چه نویسندگانی و چه آثاری بیشترین سنخیت را با طرز تفکر او دارند. هنوز خیل عظیمی با نظر سنت‌بو^۴ در نشریه مباحث دوشنبه (۲۴ اکتبر ۱۸۵۰) در پاسخ به سؤال «مشخصات یک اثر کلاسیک کدام است؟» هم‌داستان‌اند:

خانه پدرم^۵ دارای عمارت‌های متعددی است — و این به یک اندازه در مورد پادشاهی آسمان^۶ و پادشاهی زیبایی^۷ صادق است. هومر، همیشه و همه‌جا، نخستین فرمانروای این قلمرو است؛ کسی که بیشتر به یک خدا شبیه است. اما پشت سر او، مانند مراسم اهدای هدیه مُغان به مسیح نوزاد، سه شاعر جلیل‌القدر ایستاده‌اند؛ همان سه هُمیری که دیری است برای ما ناشناخته‌اند، کسانی که اشعار حماسی سترگی برای ملل باستانی آسیا سروده‌اند: والمیکی^۸ و ویاسای^۹ هندی، و فردوسی ایرانی. شایسته است بدانیم که در قلمرو ذوق و استعداد چنین مردانی بوده‌اند و بدین‌سان، نگاهی جامع‌نگرانه به بشریت داشته باشیم. مع‌الوصف، پس از ادای احترام به آنها، نباید چندان در این اقالیم رحل اقامت افکنیم [۱۵]. (تأکید از نویسنده است)

¹ Milman Parry

² Albert B. Lord

³ Bowra

⁴ Sainte-Beuve

⁵ My Father: منظور نویسنده در اینجا پادشاهی خدای پدر و پادشاهی زیبایی (ادبیات) است.

⁶ Kingdom of Heaven

⁷ Kingdom of the Beautiful

⁸ Valmiki

⁹ Vyasa

با این حال، خوانندگان و نویسندگانی مثل هرمان هسه^۱ یا آرتر ویلی^۲ هستند که به هنگام شناخت اندیشه و ادبیات غیراروپایی کاملاً مات و مبهوت می‌شوند. به نظر آنان، درآمیختن شرق و غرب ضروری است و در گلچین آثار فاخر ادبی خود، آثار لی تای پو^۳ و کنفوسیوس^۴ را در کنار آثار گوته و کیتس قرار می‌دهند. چه بسا اینان بتوانند واسطه بین خوانندگان اروپایی و نویسندگان فراروپایی باشند و حوزه مطالعه خوانندگان غربی را — که در پی انتخاب ادبیاتی هستند که با آن سنخیت فکری دارند — گسترش دهند [۱۶].

رنه ولک در فصلی از کتاب *تمایزات: دیگر مفاهیم نقد*^۵، که من قبلاً به اختصار بدان اشاره کردم، سیاهه‌ای از دیگر اصطلاحاتی ارائه می‌دهد که «ادبیات تطبیقی» بخشی از حوزه معنایی آنها به شمار می‌رود؛ اصطلاحاتی مانند «معرفت» و «ادب» و «کلام زیبا»^۶ (که با واژه «ادبیات» رقابت می‌کنند) و اصطلاحاتی مانند «ادبیات جهانی» و «ادبیات بین‌المللی» (که با «ادبیات تطبیقی» یا *ادبیات جهان* رقابت می‌کنند). تا اینجا به اندازه کافی مقدماتی را گفتیم که اکنون بتوانیم بر اساس آنها تعریف کارآمدی از «مطالعات ادبی تطبیقی» — آن‌گونه که در این کتاب مد نظر ماست — ارائه دهیم.

مطالعات ادبی تطبیقی یعنی بررسی وجوه اشتراک و افتراق، منبع الهام یا تأثیر و تأثر بین متون ادبی (من جمله متون نظریه و نقد ادبی) که به بیش از یک زبان نوشته شده باشند، یا مطالعه و بررسی روابط و مراودات ادبی بین دو یا چند جامعه که به زبان‌های مختلف صحبت می‌کنند.

این تعریف از دو منظر مهم با تعریف کلود پیشوا^۷ و ا. م. روسو^۸ [۱۷] — که از منظر دیگری به آن شباهت دارند — تفاوت دارد. اول اینکه این عقیده را رد می‌کند که اگر کسی با بیش از یک فرهنگ آشنا نباشد تطبیقگر نیست؛ عقیده‌ای که بیشتر مشکل‌ساز است تا راه‌گشا، مخصوصاً وقتی که آثار ادبی نویسندگان دوزبانه، مثل بکت،

^۱ Hermann Hesse

^۲ Arthur Waley

^۳ Li Tai Po

^۴ Confucius

^۵ *Discriminations: Further Concepts of Criticism*

^۶ Belles lettres

^۷ Claud Pichois

^۸ A. M. Rousseau

یا ادبیات مناطق جغرافیایی چندزبانه، مثل آلساس^۱ و سوئیس را بررسی می‌کنیم. البته، بر آن نیستم که نقش همیشگی سنت‌های ملی یا بومی را در پیدایش و گسترش ادبیات تضعیف یا تکذیب کنم. امروزه صاحب‌نظران بسیاری مفهوم ملیت مبتنی بر تفاوت‌های زیست‌شناختی را رد می‌کنند، اما هیچ فرد منطقی‌ای نمی‌تواند تفاوت‌های ناشی از عوامل اجتماعی و آموزشی و جغرافیایی و تاریخی را، که در شکل‌گیری ملت‌های مختلف و نویسندگان‌شان نقش داشته‌اند، انکار کند [۱۸]. دوم آنکه تعریف من شامل قلمرو وسیع ادبیات تطبیقی، آن‌چنان که هنری رماک^۲ تعریف می‌کند، نمی‌شود. برطبق نظر هنری رماک، ادبیات تطبیقی یعنی «مطالعه روابط بین ادبیات از یک سو و سایر حوزه‌های دانش بشری، مثل هنرهای زیبا، فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی، علوم تجربی، دین و نظایر آن، از سوی دیگر». بررسی سایر حوزه‌های دانش بشری در واقع برای روشنداقت حقایق ادبی حائز اهمیت است، اما در تعریفی که بر آن است تا مرز بین قلمرو پژوهش‌های تطبیقگر و دیگر محققان ادبی را مشخص کند، جایی ندارد [۱۹].

پُر واضح است که نمی‌توان حدود و ثغور ادبیات تطبیقی را به طور مطلق مشخص کرد. چگونه می‌توان «زبان‌های مختلف» را تعریف کرد؟ کسانی هستند که انگلیسی مدرن بریتانیایی و امریکایی، یا آلمانی و آلمانی سوئسی را نظام‌های زبان‌شناختی متفاوتی می‌دانند؛ حال آنکه دیگران می‌کشند تا موقعیت‌های دوزبانه^۳ و دوواژگانه^۴ را از هم متمایز سازند. وقتی که فرد مقیم زوریخ به زبان آلمانی فاخر تکلم می‌کند، توانایی‌اش را در دوواژگانگی نشان می‌دهد، اما وقتی که وی به زبان فخیم فرانسه صحبت می‌کند مهارتش را در دوزبانگی عرضه می‌کند. شاید بتوان در این زمینه تنوعات نسبی را تا حدی مشخص کرد: فرضاً انگلیسی بریتانیایی گراهام گرین^۵ و انگلیسی امریکایی جروم سلینجر^۶ تنوع کمتری نسبت به مثلاً آلمانی و هلندی، یا اسپانیایی و پرتغالی دارد. آدمی به یاد کلام موجز کنایه‌آمیز ماکس وائرنایش^۷ — که

^۱ Alsace

^۲ Henry Remak

^۳ Bilingual

^۴ Diglossic

^۵ Graham Greene

^۶ J. D. Salinger

^۷ Max Weinreich

عمری را صرف شناساندن زبان یدیش^۱ به مثابه زبانی مستقل کرد — می‌افتد: «زبان لهجه‌ای است که هم ارتش زمینی دارد و هم نیروی دریایی» [۲۰]. این موضوع گسترده‌ای است که باب مباحثه همیشه در آن باز است.

به علاوه، شایان ذکر است که در متن ما واژه «ادبیات» لزوماً به برترین و معتبرترین آثاری که در زمره آثار برتر و کلاسیک یک ملت قرار می‌گیرند و یا قرار است که در زمره این آثار باشند، اشاره نمی‌کند. توقع ما از تطبیق‌گران، مثل دیگر محققان ادبی، این است که نگاهی به فراسوی آثار کلاسیک بکنند و حتی آثار تفننی و تعلیمی را نیز بررسی کنند. مثلاً خواندن رمان‌های گوتیک^۲، رمان‌های عامه‌پسند، داستان‌های جنایی، رمان‌های پاورقی^۳، ملودرام‌ها و گزارش‌های رسمی پلیس — همان طور که دانلد فَنگِر^۴ و دیگران اشاره کرده‌اند — به نحو چشمگیری بر شناخت آثار بالزاک^۵، دیکنز^۶ و داستایفسکی پرتو می‌افکند. رمان‌نویسان بزرگ قرن نوزدهم، به تاسی از شکسپیر^۷، عناصری را از داستان‌های سرگرم‌کننده وام گرفتند و به آنها رنگ و لعاب تازه‌ای بخشیدند.

تاریخ مطالعات ادبی تطبیقی اغلب به بررسی تاریخچه دو اصطلاح *littérature comparée* در زبان فرانسه و *comparative literature* در انگلیسی می‌رسد. قدمت ادبیات تطبیقی یا به اوایل قرن نوزدهم — آن‌گاه که اصطلاح فرانسوی ادبیات تطبیقی به تقلید از آناتومی تطبیقی کوویه^۸ رواج یافت — بازمی‌گردد، یا به زمانی که این موضوع به مثابه رشته‌ای دانشگاهی با دروس متفرقه فرانسوا نوئل^۹ و فرانسوا لاپلاس^{۱۰} در سربن (دروس ادبیات تطبیقی بین سال‌های ۱۸۱۶-۱۸۲۵) آغاز شد و در اواسط قرن نوزدهم شتاب گرفت. اما در واقع ادبیات فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف، از زمانی که رومیان اشعار و خطابه‌هایشان را با اشعار و خطابه‌های یونانیان مقایسه می‌کردند و همچنین از

¹ Yiddish

² Gothic

³ Roman-feuilleton

⁴ Donald Fanger

⁵ Balzac

⁶ Dickens

⁷ Shakespeare

⁸ Georges Cuvier

⁹ François Noel

¹⁰ François Laplace

زمانی که آثار مکتوب به زبان‌های مختلف در دسترس ارباب ذوق — که توجه خاصی به ادبیات مغرب‌زمین در عصر رنسانس داشتند — قرار گرفت، مورد مقایسه قرار گرفتند [۲۱]. وقتی که زبان لاتین جایگاه خود را به‌عنوان زبانی «جهانی» از دست داد و ملی‌گرایی فزاینده باعث جدایی بیش از پیش کشورهای اروپایی شد، مطالعات ادبی تطبیقی کارکردهای جدیدی پیدا کرد. در مثل، می‌شد از رهگذر ادبیات تطبیقی وحدت و جامعیت از دست‌رفته را به جامعه اروپا و جهانی بازگرداند، یا می‌شد از طریق بررسی تعاملات سودمند با سایر ملل، سنت‌های بومی محدود را غنی‌تر کرد. همچنین تطبیق‌گران نگاهشان را بیش از پیش به فراسوی مرزهای اروپا دوختند. تطبیق‌گران در آغاز از طریق نویسندگان رمانتیک آلمانی با آثار کلاسیک هند، به‌واسطه گوته با ادبیات عربی و فارسی و حتی چینی، و در روزگار ما با شرق دور و همچنین با سنت‌های شفاهی و ادبی افریقا آشنا شدند. روش‌های نوین و دقیق دسته‌بندی انواع ادبی در رشد و توسعه همه‌جانبه مطالعات ادبی مؤثر واقع شد؛ مقایسه، در فراسوی مرزهای زبانی، به شکل‌گیری سنت‌های بومی کمک کرد و باعث ظهور جریان‌های ادبی خاصی در ادبیات‌های ملی گشت و نظریه ادبی جدیدی که قلمرو خود را به ادبیات ملی خاصی محدود نمی‌کرد، پا به عرصه وجود نهاد.

آثار آگوست ویلهلم شلگل^۱ نشانگر روش اول، آثار متیو آرنلد مبین روش دوم، و آثار فریدریش شلگل^۲ بیانگر روش سوم است، و همان‌گونه که سنت بو در مجله دو جهان^۳ (سپتامبر ۱۸۶۸) اظهار کرد، روح حاکم بر مطالعات ادبی تطبیقی «کنجکاو روی‌نفراننده محض» بود که آن را از مباحث مجادله‌ای لسینگ^۴ و ولتر^۵ کاملاً جدا می‌کرد. کسانی چون لسینگ و ولتر غالباً در معرض خطر فرورفتن در باتلاق اثبات‌گرایی و خطر سقوط در مجموعه‌ای از مستندات تاریخی — که چندان به مباحث ادبی دست‌اول ارتباطی نداشت — قرار داشتند، اما منتقدان عالم و مستعد در داخل و خارج دانشگاه‌ها، شاعران، نمایشنامه‌نویسان و رمان‌نویسان که نه تنها پذیرای آثار

^۱ August Wilhelm Schlegel

^۲ Friedrich Schlegel

^۳ *Revue des deux mondes*

^۴ Lessing

^۵ Voltaire

مکتوب به دیگر زبان‌ها بودند، بلکه نظرشان را هم در مقالات انتقادی ابراز می‌کردند، بارها به داد آنها رسیدند. اینان معمولاً ادبیات تطبیقی را «هدف می‌دانند و نه موضوع، هدفی که انگلیس‌گرایان و امریکاگرایان، از آنجاکه آن را همسو با گرایش خود می‌بینند، با آن همراه می‌شوند» [۲۲]. آنها با آنتونی تورلبی^۱ هم عقیده‌اند که:

ادبیات تطبیقی فی‌نفسه به هیچ اصلی به‌جز تطبیق، که مفیدترین ابزار برای تحلیل آثار هنری است، متعهد نیست و به‌جای محدود کردن مقایسه آثار مکتوب در یک زبان، بهتر می‌داند که پژوهشگر در پی یافتن وجوه اشتراک این آثار در دیگر زبان‌ها باشد [...] خواندن یک شعر یا دیدن یک تصویر یا یک بنای تاریخی به درک محدودی از ویژگی‌های آن می‌انجامد، اما دیدن نمونه دیگری از «همان» چیز، که البته در جای خود اثر هنری مستقلی است، گرچه همان «چیز» نیست، به‌رحال قابل مقایسه با آن است. و این اولین قدم است در جهت درک اینکه چه چیزی در هر مورد ناب، اصیل و دشوار است [۲۳].

آنها مانند لیلی‌ین فُرسْت^۲ کوشیده‌اند تا از رهگذر مطالعات تطبیقی «به شناختی متعادل‌تر و دیدگاهی واقعی‌تر دست یابند؛ شناختی که با تحلیل منفک یک ادبیات ملی، حال هر قدر هم غنی باشد، حاصل نمی‌شود» [۲۴].

آنان در اغلب موارد متکی به اصلی هستند که فریدریش شلیگل برای اولین بار در مقاله معروفش درباره «مطالعه ادبیات یونانی» (۱۷۹۵-۱۷۹۶) آن را بیان می‌کند:

بخش‌های ملی ادبیات مدرن که از بافت اصلی‌شان جدا شده‌اند و منفک و قائم به خود گردیده‌اند، دیگر به‌خودی‌خود قابل فهم نیستند. فقط و فقط در ارتباط با یکدیگر است که می‌توان آهنگ و تعریف ادبیات مدرن را به‌درستی شناخت. همان کلیت ادبیات مدرن را هم اگر دقیق‌تر بررسی کنیم [۲۵]، بیشتر و بیشتر به این نتیجه می‌رسیم که آن هم جزئی از یک کل بزرگ‌تر است [۲۶].

آنها با متیو آرنلد هم‌داستان‌اند که می‌گفت: «در همه جا ارتباطی هست، در همه جا نقطه اشتراکی هست. هیچ رخداد واحدی، هیچ ادبیاتی، به‌درستی فهم نخواهد شد مگر اینکه با سایر رخدادهای و سایر ادبیات‌ها مقایسه شود.» [۲۷]

¹ Anthony Thorlby

² Lilian Furst

منابع

1. Matthew Arnold. Letter to his sister. May 1848.
2. Rene Wellek. *Discriminations: Further Concepts of Criticism*. New Haven 1970, p. 1 ff.
3. Wellek, op. cit., p. 4.
4. Albert Malblanc. *Stylistique comparee du francais et de l'allemand*. Paris, 1961.
5. *Yearbook of Comparative and General Literature* XV (1966), p. 63.
6. Wellek, op. cit., p. 13.
7. J. Brandit Corstius. "Writing histories of world literature". *Yearbook of Comparative and General Literature* XII (1963), pp. 5-14.
8. cf. Fritz Strich. *Goethe und die Weltliteratur*. Berne 1946, pp. 13-27.
9. Andre Gide. *Journals 1889-1949*. Translated, collected and edited by Justin O' Brien. 1967, pp. 257-258.
10. 'Divan' means 'assembly' or 'group': the Persian poets used this to describe a collection of poems.
11. cf. Ulrich Weisstein. *Einführung in die vergleichende Literaturwissenschaft*. Stuttgart, 1968, p. 109.
12. cf. Lionel Trilling. "The fate of pleasure: Wordsworth to Dostoevsky". In *Romanticism Reconstructed: Selected Papers from the England Institute*. Ed. Northrop Frye. New York, 1963, pp. 73-106.
13. Quoted by George Steiner in "The Uncommon Market". *The Times* (Saturday Review), 14 August 1971.
14. Leopold Sedor Sengor. *Ansprachen anlässlich der Verleihung des Friedenspreises des deutschen Buchhandels*. Frankfurt, 1968, pp., 44-48.
15. Francis Steegmuller and Norbert Guterman. *Saint-Beuve: Selected Essays*. London, 1963, p. 8.
16. cf. Ronald Peacock. *Criticism and Personal Taste*. Oxford, 1972, p. 14.
17. *La Litterature Comparee*, 2nd ed., Paris, 1967, pp. 174-176.
18. N. P. Stallknecht and H. Frenz. *Comparative Literature: Method and Perspective*. Ed. Carbondale, 1961, p. 3.
19. Uriel Weinreich's *Languages in Contact*. 2nd ed., The Hague 1963, and Leonard Forster's *Poet's Tongues: Multilingualism in Literature*. Cambridge, 1970.
20. cf. Jhon Lyons. *New Horizons in Linguistics*. Harmondsworth, 1970, p. 19.
21. Keith Whinnom. *Spanish Literary Historiography: Three Forms of Distortion*. Exter, 1967, pp. 6-9.
22. Harry Levin. *Countercurrents in the Study of English*. Vancouver, 1966, p. 29.
23. "Comparative Literature". *Times Literary Supplement*. 25 July 1968, and *Yearbook of Comparative and General Literature* XVIII (1968), pp. 78-9.
24. *Romanticism in Perspective: A Comparative Study of Aspects of the Romantic Movement in England, France and Germany*. London, 1969, p. 227.
25. The precise significance of the term *Haltung*, which Schlegel uses here, is disputed.
26. Friedrich Schlegel. *Sammtliche Werke*. Vienna, 1823, vol. V, pp. 40-41.
27. Matthew Arnold. *On the Modern Element in Literature*. Inaugural Lecture delivered in the University of Oxford, 14 November 1857.

ادبیات تطبیقی در جهان عرب*

فریال جبوری غزول، استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه امریکایی قاهره
ترجمه سحر غفاری،** دانش‌آموخته دکتری ادبیات فارسی دانشگاه تهران

چکیده

اعراب از ابتدای ظهور اسلام در خاورمیانه با ادبیات تطبیقی آشنا بوده‌اند، اما این آشنایی از حد مقایسه اشعار، به‌منظور یافتن شاعر یا شعر برتر، فراتر نمی‌رفت؛ زیرا آنها زبان عربی و ادبیات شعری آن را پدیده‌ای بی‌همتا می‌شمردند و به همین دلیل تصور مقایسه کردن آن با ادبیات سایر زبان‌ها منتفی بود. پس از هجوم ناپلئون به مصر، ادبیات تطبیقی، به مفهوم غربی آن، در عالم عرب ظهور کرد. انتشار کتاب روحی الخالدی نقطه عطفی در آغاز مطالعات تطبیقی در زبان عربی بود و پس از آن کتاب‌ها و نشریات عرب‌زبان چندی به مباحث تطبیقی پرداختند. اما این رشته هیچ‌گاه به‌صورت رشته‌ای دانشگاهی درنیامد، بلکه تنها در حد ارائه چند واحد، در میان دروس ادبیات عربی، باقی ماند؛ زیرا استادان گروه عربی، علاوه بر درک نادرست این رشته، آن را تهدیدی برای تعیین گروه عربی می‌پنداشتند. اما اینکه چرا ادبیات تطبیقی در جهان عرب، برخلاف غرب که با بحران مواجه شده، چنین در حال رشد است و ستایش و توجه دانشگاهیان را به خود جلب کرده، حاصل خصلت ذاتی این رشته است که به فرد این توانایی را می‌دهد که از مرزهای ملی فراتر برود و شاهد تفاوت‌ها یا شباهت‌های ادبیات ملل مختلف، بدون ترجیح یکی بر دیگری، باشد. نظریه تأثیر و تأثر که در ابتدا تحت تأثیر فرانسویان در میان محققان عرب رایج بود، اکنون دیگر مطلوب ادبیات تطبیقی نیست. با در نظر گرفتن رشد ملی‌گرایی و پان‌عربیسم و همچنین نقد روش‌ها و نظریات کشورهای سابقاً استعمارگر جهان، دلیل توجه روزافزون جهان عرب به ادبیات تطبیقی آشکار می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، جهان عرب، ادبیات عربی، روحی الخالدی، نشریات عرب‌زبان.

* Ferial Jabouri. Ghazoul. "Comparative Literature in the Arab World." *Comparative Critical Studies*. 3: 1-2 (2006): 113-124.

** E-mail: sahar.ghaffarib@gmail.com

مطالعات ادبیات تطبیقی در جهان عرب نخستین بار در سال ۱۹۰۴ و با انتشار کتاب تاریخ علم الأدب عند الأفرنج و العرب و فیکتور هوگو آغاز شد [۱]. مؤلف این اثر، روحی الخالدی، پژوهشگر فلسطینی، علاوه بر عربی بر چندین زبان دیگر از جمله ترکی استانبولی، فارسی، فرانسه، و انگلیسی نیز تسلط داشت. کتاب او در ابتدا در نشریه الهلال و به صورت پیوسته از سال ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۴ منتشر می‌شد و سپس در سال ۱۹۰۴ به شکل کتاب درآمد و در سال ۱۹۱۲ تجدید چاپ شد. تجدید چاپ زود هنگام این کتاب و انتشار نخست آن به صورت مجموعه مقالات، در مجله فرهنگی و غیرتخصصی الهلال، حکایت از جذابیت موضوع ادبیات تطبیقی نزد خوانندگان فرهیخته و متوسط آن زمان دارد. خالدی در اورشلیم — که در آن زمان تحت‌الحمایه امپراتوری عثمانی بود — متولد شد و تحصیلات خود را در دانشکده علوم سیاسی سوربن به اتمام رساند. او چندی بعد به سرکنسولی عثمانی در بوردو^۱ منصوب شد. تمرکز او بر ویکتور هوگو (۱۸۰۲-۱۸۸۵)، احتمالاً به مجموعه اشعار او به نام شرقی‌ها،^۲ و همچنین صدمین سالگرد تولد هوگو برمی‌گردد [۲].

پر واضح است که اعراب از ابتدای ظهور و گسترش اسلام در خاورمیانه و پس از آن، همواره از ادبیات تطبیقی اطلاع داشته‌اند. فرهنگ‌های گونه‌گون بسیاری در شکل بخشیدن به تمدن اسلامی، چه در عراق عباسی و چه در اندلس، سهمیم بوده‌اند؛ برای مثال، نوع^۳ رایج «غزل» در زبان‌های عربی، فارسی، اردو، ترکی و در این اواخر، در انگلیسی یافت می‌شود. به همین قیاس، شعر تروبادور^۴ و اشعار اسپانیای قرون وسطا، که به دو زبان (مثل عبری و عربی) سروده می‌شدند، نیز بدون حس تشخیص ادبیات تطبیقی قابل سرایش نبودند، چه رسد به اینکه مورد بررسی قرار گیرد. اما داشتن تبحر در ادبیات و زبان‌های گوناگون و تسلط بر آنها و استفاده از آنها به شکلی بدیع و خلاقانه یک چیز است و به‌کارگیری آن تبحر در رشته‌ای تحقیقاتی، چیزی دیگر. آنچه

^۱ Bordeaux^۲ Les Orientales (1829)^۳ genre^۴ Troubadour شاعر و نوازنده دوره‌گرد در قرن‌های دوازده و سیزده میلادی در فرانسه و اسپانیا و ایتالیا.

خالدی در عنوان کتابش گنجانده (علم الأدب) — که می‌توان آن را به آموزش یا دانش ادبیات ترجمه کرد — آشکارا یک زمینه کاری جدید است.

اعراب، برطبق عرف و سنت، به مطالعات ادبی علاقه‌مند نبودند، مگر زمانی که از کتاب مقدس یا از شعر حرف می‌زدند. با نگاهی به تاریخ ادبیات عربی می‌توان متون پراکنده تحلیلی‌ای درباره نثر و کلاً ادبیات یافت، ولی توجه و تمرکز محققان عرب در قرون وسطا مشخصاً بر شعر و بلاغت بوده است. با در نظر گرفتن خصلت متونی که محور بررسی قرار می‌گرفتند، مانند متن غیر قابل تقلید قرآن و ژانر تک‌قافیه‌ای قصیده، [می‌توان دریافت که چرا] دیگر نیازی به بررسی‌های تطبیقی نبوده است؛ هرچه باشد قرآن کلام قدسی خداوند بود و اشعار دوره جاهلی نیز میراث ارزشمند گذشتگان و نیاکان عرب.

هم قرآن و هم اشعار غیرمذهبی پدیده‌هایی بی‌قرین شمرده می‌شدند و لذا تصور مقایسه آنها با همتایان فرضی، کاری عبث و نشدنی بود. مردمان قرون وسطا قرآن را تنها بدان منظور با متون دیگر مقایسه می‌کردند که برتری و اعجاز آن را به نمایش گذارند و همچنین نشان دهند که چقدر دست یافتن به آن سطح از کلام، هر قدر که انسان تیزهوش و خوش‌قریحه باشد، غیرممکن است. آنها حتی برای اشاره به آن برتری و زیبایی متعالی، واژه‌ای خاص وضع کردند: اعجاز؛ لغتی که مشخصه آن وحی و مکاشفه و چیزی شبیه به خرق عادت است.

[البته] در قرون وسطا میان شعرا مقایسه‌هایی انجام می‌گرفت، اما این مقایسه‌ها صرفاً بدین منظور انجام می‌شد که معلوم شود چه کسی شاعرتر است یا چگونه یک بیت در حد و اندازه بیت دیگر یا برتر از آن قرار می‌گیرد. اعراب این نوع مقایسه را موازنه می‌خواندند؛ یعنی ارزیابی یا سنجش تطبیقی. سخن‌سنجان عرب نسبت به اشعار غیرعربی بی‌علاقه بودند. جاحظ، از نقّادان قرن نهم میلادی، تا بدانجا پیش رفت که گفت یونانیان اصلاً شعر ندارند، زیرا اشعار یونانی فاقد آن ساختار تک‌قافیه‌ای بود که او آن را برای شعر ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌شمرد. همه این عوامل موجب نوعی غرور و حس برتری در اعراب نسبت به زبان‌شان شد که این حس، با در نظر گرفتن این واقعیت که زبان قبایل آنها همان زبانی بود که خداوند برای نزول قرآن برگزیده بود،

بیشتر هم می‌شد. به همین جهت، آنها عربی را زبانی خودبسنده می‌شمردند که سنت شعری آن، به اندازه کتاب مقدس، گواهی بود بر توانایی‌ها و ظرفیت‌های فوق‌العاده آن. اما از سوی دیگر، سنت روایی در جهان عرب، تا این اندازه هم تنگ‌نظرانه و مستقل نیست و بی‌شک نقش و تأثیر فرهنگ‌های کهن و خارجی بر سنت روایی عرب، چه روایات رسمی و ادبی عرب مانند کلیله و دمنه این مقفع و چه داستان‌های عامیانه‌ای که شفاهاً جمع‌آوری و سپس مکتوب شده‌اند مانند هزارویک شب، غیر قابل انکار است.

تأثیر چندگانه‌ای که سنن روایی دیگری چون داستان‌های ایرانی و هندی، خاور نزدیک، بیزانس، و فرهنگ هلنی، بر داستان‌گویی عربی گذاشته‌اند به‌آسانی قابل تشخیص است. اما به‌ندرت پیش می‌آمد که داستان، به‌عنوان یک پدیده ادبی، ذهن تحلیلگر اعراب قرون وسطا را به خود مشغول کند و دلیل آن نیز این بود که شعر همواره نثر را تحت‌الشعاع قرار می‌داد، به حدی که نثر تبدیل به امری ثانویه و درجه‌دوم شده بود. به تعبیری، اعراب نثر را نوع ادبی فرعی و کم‌اهمیت می‌شمردند که به قدری کم‌مایه و دون بود که دلیلی برای نظریه‌پردازی برای آن وجود نداشت. به حاشیه راندن نثر و عدم توجه تحلیلی به این ژانر، عدم توجه به تأمل تطبیقی ادبی را به دنبال داشت. ادبیات اسلامی، برخلاف فلسفه اسلامی که از حکمت یونان بهره بسیار برده بود، نه به روایات حماسی یونان توجهی نشان داد و نه به آثار روایی ایران و هند. فلسفه یونان اذهان قرون وسطایی را، با [ایجاد] رابطه میان حکمت و اشراق، میان خرد بشری و اصول و ضوابط قرآن، ورزیده کرد — البته هر دوی اینها دو طریقه برای وصول به حقیقتی واحدند. تعمقی این‌چنینی ذاتاً تطبیقی است، اما ژانر روایی، برخلاف فلسفه، حتی ذهن کنجکاو اعراب را پرورش نداد تا در تکنیک‌ها و فنون آن مذاقه کنند، چه رسد به آنکه بخواهند سنن روایی و داستانی فرهنگ‌های دیگر را بررسی هم بکنند. اگر حکمت عربی به همان اندازه که به موسیقی و بلاغت معطوف شده بود به داستان نیز توجه می‌کرد، گرایش‌های تطبیقی نیز امکان ظهور می‌یافتند.

آنچه اکنون می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که فرهنگ عربی — که خود از تلفیق و تلاقی چندین فرهنگ تشکیل شده است — خصائصی دارد که فی‌نفسه آن را در معرض مطالعات تطبیقی قرار می‌دهد، اما [باید گفت که] ادبیات عربی تا اوایل قرن

بیستم هیچ‌گاه به مباحث تطبیقی نپرداخت. محوریت متن مقدس و شعر در زیباشناسی عرب، متون غیرمذهبی و داستانی را برای قرن‌های متمادی به حاشیه راند و مانع از بروز هر گونه گرایش تطبیقی شد. بنابراین، انتشار کتاب الخالدی با موضوع ادبیات تطبیقی، نه تنها نشان‌دهنده تأثیر اندیشه‌های امروز فرانسه بر دانش پژوهشی عرب و همچنین نقش و تأثیر استعمار در فرهنگ کشورهای مستعمره است، بلکه نشانی است آشکار از بروز گرایش‌های غیرمذهبی به طور کل، و ظهور رمان به طور خاص [در میان اعراب]؛ ضمن اینکه سال ۱۹۰۴ شاهد انتشار اولین ترجمه عربی *الیاذه* در قاهره، توسط سلیمان البستانی، نیز بود. این اثر در مقدمه مفصل خود به برخی موضوعات تطبیقی اشاره کرده است [۳]. این رویدادها، در کنار تحولات دیگر، از توجه و علاقه نوظهور اعراب به امور غیرمذهبی و ژانر داستانی حکایت می‌کرد [۴].

اما اولین اثر خالدی درباره ادبیات تطبیقی در زبان عربی مفهوم دیگری نیز دارد. این کتاب به غرب اشاره می‌کند که با در نظر گرفتن میزان تأثیرگذاری اروپا بر خاورمیانه پس از حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸، چندان بعید و نامنتظر نیست. ورود مباحث ادبیات تطبیقی به فرهنگ عربی یکی از ابعاد جنبش نوزایی عرب در اوایل قرن بیستم بود که در باب خودش روی داد تا به شناخت و آگاهی بهتری از فرهنگ غرب برسد و از این آگاهی بهره ببرد [۵]. نمونه‌ای از پنجاه کتابی که از سال ۱۹۴۵ تا ۲۰۰۴ با موضوع ادبیات تطبیقی به عربی ترجمه شده‌اند (در قاهره، بیروت، کازابلانکا، کویت، دمشق، و عمان) [۶] نشان می‌دهد که به جز یک کتاب که به ادبیات تطبیقی در چین می‌پردازد، باقی آثار دربرگیرنده گرایش‌های اصلی و مهم تحقیقاتی در غرب است. همچنان که عزالدین المناصره (شاعر فلسطینی، ۱۹۴۶) به درستی خاطر نشان می‌کند، آنچه ترجمه شده تقریباً نماینده افکار شهرهای مرکزی در اروپا و امریکاست [۷].

محققان دیگر در حوزه پژوهش‌های تطبیقی همواره دنباله‌رو الخالدی، پیش‌گام این نهضت، بوده‌اند. [کسانی چون] قسطاکی الحُمصی، دانشمند سوری که در سال ۱۹۳۵ جلد سوم کتابش، *منهل الورد فی علم الانتقاد*^۱ را منتشر کرد. این کتاب، با مقایسه

^۱ منبع تازه‌واردان در علم نقد

کمدی الهی دانته^۱ و رساله العُفران ابوالعلائی معری، به نقد تطبیقی و عملی ادبیات قرون وسطا می‌پردازد [۸]. الحُمصی به این نتیجه رسیده است که دانته (۱۲۶۵-۱۳۲۱)، چه به صورت مستقیم و چه غیرمستقیم و از طریق ترجمه، با کتاب ابوالعلا (۹۷۳-۱۰۵۷) آشنا بوده است. پس از حمصی دومین فرد برجسته‌ای که پایه‌گذار مطالعات ادبیات تطبیقی در جهان عرب شناخته می‌شود محمد عُنیمی هلال (۱۹۱۶-۱۹۶۸) است که آثارش به منبعی استاندارد در ادبیات تطبیقی تبدیل شده‌اند و همچنان در تمام دانشگاه‌های جهان عرب تدریس می‌شوند. هلال در دانشگاه الازهر مصر و سوربن تحصیل کرده بود و اطلاع از ادبیات فرانسه را، با تسلط بر ادبیات کلاسیک عربی و فارسی، در خود جمع داشت. او که سخت تحت تأثیر مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی و تأکید آن بر روابط واقعی^۲ [آثار ادبی] بود، تنها به روابط و تأثیراتی توجه می‌کرد که بتوان از لحاظ تاریخی آنها را اثبات کرد. هلال مؤلف کتاب الأدب المقارن (۱۹۵۳) است که بارها تجدید چاپ شده است. او کتاب‌های مهم دیگری نیز دارد که به مقایسه عشق عذری و صوفیانه در شعر و نیز مقایسه داستان لیلی و مجنون در سنن ادبی گونه‌گون پرداخته است [۹]؛ افزون بر این، او [چند] شعر فارسی و کتاب ادبیات چیست؟ سارتر^۳ را نیز به عربی ترجمه کرده است.

ادبیات تطبیقی در دهه ۱۹۴۰ به یک رشته تحصیلی در دانشگاه قاهره بدل گشت، اما این رشته نیز، به مانند بسیاری رشته‌های جوان و نوپای دیگر، شدیداً به عزم و نیروی کسانی که به کار تدریس آن اشتغال داشتند وابسته بود. مع الوصف، ادبیات تطبیقی رفته‌رفته در فاصله دو دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ در بسیاری از دانشگاه‌های معتبرتر، در سراسر جهان عرب، به رشته‌ای آکادمیک تبدیل شد. در اکثر دانشگاه‌های عربی، این رشته برابر بود با یک واحد درسی در گروه‌های ادبیات، در دوره‌های کارشناسی یا کارشناسی ارشد. تدریس این واحدها نیز معمولاً به کسانی واگذار می‌شد که به‌جای آموزش دقیق و دانشگاهی این رشته، صرفاً به این حوزه علاقه‌مند بودند. حتی امروز نیز

¹ Dante's *The Divine Comedy*

² rapports de fait

³ Sartre's *Qu'est-ce que la Littérature?*

تحصیل و مطالعه ادبیات تطبیقی، نسبت به رشته‌هایی چون ادبیات عربی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیولی، روسی، فارسی و حتی ژاپنی، کمتر نهادینه و سازمان‌یافته است. تنها گروه ادبیاتی که در تمام جهان عرب، اسماً و رسماً، خود را با عنوان گروه ادبیات تطبیقی معرفی کرده، گروه ادبیات انگلیسی و تطبیقی در دانشگاه امریکایی قاهره است.^۱ تغییر نام گروه از ادبیات انگلیسی به ادبیات انگلیسی و تطبیقی، حول و حوش اواخر دهه هفتاد و با درک و تشخیص تحولات تأثیرگذار بر مطالعه ادبیات انگلیسی در جهان سوم — که چیزی از تحولات غرب کم نداشت — رخ داد.

من به‌همراه تنی چند از استادان رسمی ادبیات تطبیقی و محققانی که در گسترش و بسط این زمینه پژوهشی جدید در ادبیات در جهان عرب تأثیرگذار بوده‌اند، درباره شرایط و اوضاع این رشته به بحث نشستیم؛ از جمله [با چهره‌هایی چون] احمد عثمان (ادبیات کلاسیک یونان و روم باستان)، امینه رشید (ادبیات فرانسه)، ملک هاشم، رضوی عاشور، محسن الموسوی (ادبیات انگلیسی)، و عبدالماجد آنونی و عزالدین المناصره (ادبیات عربی). همه این استادان، بلااستثنا، بر این عقیده‌اند که گرایش دانشجویان به ادبیات تطبیقی هر روز بیشتر می‌شود؛ به‌خصوص که چند دانشجوی کارشناسی — که شمار آنها نیز رو به افزایش است — بر آن شده‌اند که پایان‌نامه‌ها و مقالاتی در موضوعات ادب تطبیقی بنگارند. اکنون این رشته، پس از دهه‌ها نکوهش ادبیات تطبیقی به‌عنوان رشته‌ای بدون اصل و پایه درست، در نظام آموزشی‌ای که تنها ادبیات ملی را به رسمیت می‌شناخت و صرفاً برای مرزهای زبانی اهمیت قائل بود، به سبب خصلت التقاطی و تلفیقی‌اش، به عرصه‌ای بدل شده است که دانشجویان آشکارا در طلب آن‌اند.

کشور الجزایر نمونه دیگری را از نحوه رشد ادبیات تطبیقی در جهان عرب عرضه می‌کند. دانشگاه الجزیره «پس از اشغال الجزایر توسط فرانسه، از لحاظ علمی و اداری، یکی از زیرمجموعه‌های دانشگاه‌های این کشور محسوب می‌شد» [۱۰] و ادبیات تطبیقی، همان گونه که یک واحد درسی در گروه ادبیات فرانسه پاریس بود، در دانشگاه الجزیره نیز تدریس می‌شد. پس از استقلال الجزایر در اوایل دهه ۱۹۶۰ کرسی‌ای برای

^۱ English and Comparative Literature Department at the American University in Cairo (AUC)

ادبیات تطبیقی در دانشگاه الجزیره دایر شد. این کرسی در قالب مرکز «انجمن ادبیات تطبیقی الجزایر» و نشریه آن، *دفترهای ادبیات تطبیقی الجزیره*^۱ که در فاصله سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۷ شکل گرفت، فعالیت می‌کرد. استادان جوان الجزایری ابتدا این فعالیت‌ها را با کمک استادان فرانسوی ساکن در الجزایر، یا آنان که به این کشور سفر می‌کردند، انجام می‌دادند. پس از اصلاح نظام آموزش عالی الجزایر در سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۰، ادبیات تطبیقی تا حد یک واحد الزامی برای تمام گروه‌های عربی در دانشگاه‌های الجزایر ارتقا یافت [۱۱].

دهه ۱۹۸۰ میلادی، شاهد موجی از فعالیت‌ها و انتشار آثار در حوزه ادبیات تطبیقی بود که [این موج] هم‌سو بود با گرایش‌های معاصر که پژوهش را به جانب نظریه سوق داده بود. عبدالماجد آنونی در سال ۱۹۸۳ نشستی بین‌المللی برای بحث و بررسی، در دانشگاه عنابه الجزایر ترتیب داد که به تشکیل «انجمن ادبیات تطبیقی عرب»^۲ در سال بعد انجامید. این انجمن اولین همایش خود را در سال ۱۹۸۴ در عنابه برگزار کرد. گزارش [فعالیت‌های] این همایش با عنوان *ادبیات تطبیقی نزد اعراب: مفاهیم و روش‌شناسی*^۳، توسط آنونی گردآوری و از سوی دانشگاه عنابه منتشر شد [۱۲] که علاوه بر مقالات تحقیقی، دربرگیرنده آیین‌نامه انجمن نیز هست. انجمن ادبیات تطبیقی عرب بر آن شد که این همایش را یک سال در میان، در یک کشور عرب‌زبان دیگر برگزار کند؛ لذا دومین همایش این انجمن در سال ۱۹۸۶ در دمشق، و سومین آن در سال ۱۹۸۸ در مراکش برگزار شد. قرار بود چهارمین همایش در اربیل عراق برگزار شود، ولی بروز بحران در منطقه به دنبال جنگ خلیج فارس، مانع از تحقق این برنامه شد.

مصر در زمینه چاپ آثار مربوط به ادبیات تطبیقی همواره پیشرو بوده است. آثار پیش‌گامانی که پیش‌تر نام بردیم (الخالدی، الحُمصی، و هلال)، هر سه در مصر منتشر شده است. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ تمایلات آشکارتری به ادبیات تطبیقی به چشم می‌خورد. نشریاتی که به مباحث ادبی اختصاص یافته بودند، مانند فصلنامه عرب‌زبان

^۱ *Cahiers Algeriens de Littérature Comparée*

^۲ Arab Association of Comparative Literature (AACL)

^۳ *La Littérature Comparée chez les Arabes: Concept et Méthodologie*

فُصول: مجله نقد ادبی^۱، که توسط انجمن سراسری کتاب مصر (از سال ۱۹۸۰ تا کنون) منتشر می‌شود، و همچنین سالنامه سه‌زبانۀ الف: مجله بوطیقای تطبیقی^۲ که (از سال ۱۹۸۱ تا کنون) در دانشگاه امریکایی قاهره انتشار می‌یابد، طلیعه دورانی جدید از توجه دوباره به نظریه‌های تحلیلی و ادبیات تطبیقی‌اند. هر شماره از این نشریات وزین علمی، با ارائه دیدگاه‌ها و رویکردهای گونه‌گون و مختلف، بر یکی از موضوعات، مضامین و ژانرهای خاص تمرکز می‌کند. این نشریات همچنین حاوی ترجمه‌هایی از متون نظری‌اند که خوانندگان را با طیفی از مباحث ادبی آشنا می‌کنند [۱۳]. علاوه بر این، انتشار گزارش همایش‌های بین‌المللی ادبیات تطبیقی که توسط گروه‌های انگلیسی و فرانسه در دانشگاه‌های مصر برگزار می‌شود، مجلداتی با تحقیقاتی تحسین‌برانگیز فراهم آورده است؛ از جمله فعالیت‌های نشست‌های بین‌المللی روایت‌شناسی و بلاغت در ادبیات فرانسه و عرب،^۳ گردآورده امل فرید (۱۹۸۸)، مقالات کلاسیک^۴ (۱۹۹۲)، گردآورده احمد عثمان، و تصویر مصر در ادبیات قرن بیستم^۵ (۱۹۹۱) و تاریخ در ادبیات^۶ (۱۹۹۵) که هر دو توسط هدی الجندی مدون شده‌اند [۱۴]. انجمن ادبیات تطبیقی مصر^۷ نیز با انتشار مجله سه‌زبانۀ اش، المقارنات^۸ و همچنین با برگزاری هم‌اندیشی‌هایی در موضوع ادبیات تطبیقی، سهمی بسزا در افزایش این مجموعه‌ها داشته است. مضافاً اینکه شورای عالی فرهنگ^۹ مصر نیز بودجه‌ای را برای یک پروژه سترگ ترجمه، به سرپرستی استاد و منتقد بزرگ ادبیات عرب، جابر عصفور، اختصاص داده که موجب فراهم آمدن بسیاری از آثار مهم نظریه‌ادبی به زبان عربی شده است. شمار آثار ترجمه‌ای این پروژه که فعالیت خود را در سال ۱۹۹۵ آغاز کرد، اکنون تنها پس از گذشت یک دهه، به یک‌هزار جلد رسیده است. مصر در زمینه [چاپ و نشر] تنها نیست و ناشران کوییتی نیز به شکلی سازمان‌یافته به انتشار ترجمه‌هایی از آثار مهم

¹ Fusul: Journal of Literary Criticism

² Alif: Journal of Comparative Poetics

³ Actes du colloque international de narratologie et rhétorique dans les littératures française et arabe

⁴ Classical Papers

⁵ Images of Egypt in Twentieth-Century Literature

⁶ History in Literature

⁷ The Egyptian Society of Comparative Literature (ESCL)

⁸ Muqaranat/ Comparatisons

⁹ The Higher Council of Culture

و بزرگ خارجی، عموماً در موضوع نظریه ادبی، پرداخته‌اند. نشریه *عالم الفکر*، از بهترین مجلات آکادمیک جهان عرب، نیز در کویت منتشر می‌شود و با آنکه اختصاصاً با ادبیات سروکار ندارد، پژوهش‌های برجسته‌ای در حوزه ادبیات تطبیقی و نظریه نقد به چاپ رسانده است. نشریه *دوزبانه* و معتبر *الثقافة* که در بحرین منتشر می‌شود، منحصراً موضوع ادبیات تطبیقی را کانون توجه خود قرار داده است. دانشگاه منوبه در تونس مجموعه‌ای را منتشر کرده که صرفاً به مطالعات انگلیسی اختصاص یافته و توسط حبیب آجرود مدون گشته است. در فهرست این مجموعه عناوین جالب توجهی به چشم می‌خورد، از جمله: *مسائل انگلیسی*^۱ (۱۹۹۴)، *از میان مرزها*^۲ (۱۹۹۵) و *معیار: تفاوت‌ها و ارزش‌ها*^۳ (۱۹۹۷) [۱۵]. در عربستان سعودی نیز انجمن‌های ادبی پرشماری، نه تنها در زمینه بحث پیرامون موضوعات تطبیقی، بلکه حتی در حوزه چاپ نشریات و نمودارهایی در موضوع نظریه و نشانه‌شناسی تطبیقی، شروع به فعالیت کرده‌اند.

اکنون [پرسشی که طرح می‌شود این است که] چرا ادبیات تطبیقی در جهان عرب این‌گونه در حال رشد و پیشرفت است؛ آن هم درست در زمانی که این رشته در شهرهای بزرگ غربی با بحران مواجه شده؟ یکی از دلایل توجه جهان عرب به ادبیات تطبیقی، و البته به برکت مطالعات پسااستعماری و فمینیستی، آن است که این رشته به‌جای اینکه توجه خود را صرفاً بر درگذشتگان سفیدپوست مذکر یا ادبیات کلاسیک اروپا معطوف کند، بیشتر حوزه‌ای است که هر خواننده جهان‌سومی‌ای در آن احساس آشنایی می‌کند. یک دانشجوی عرب که ادبیات، به‌ویژه ادبیات اروپا، را می‌خواند معمولاً بر دو یا سه زبان تسلط دارد و به سبب آنکه کشور او زمانی از لحاظ سیاسی و اکنون از لحاظ اقتصادی، مستعمره بوده، او نیز فرهنگی دورگه و ترکیبی دارد. وجود هم‌زمان بیش از یک سبک برای زیستن، مانند سبک سنتی و معاصر و دست و پا زدن میان [دو شیوه] پیشامدرن و پسامدرن، نوعی حس دوگانه [در انسان] پدید می‌آورد. پژوهش‌های تطبیقی در ادبیات به چنین دیدگاه‌های دوگانه‌ای پاسخی مشخص و صریح

^۱ *Things English*^۲ *Across Boundaries*^۳ *The Canon: Differences and Values*

می‌دهد. فرد دیگری چگونه می‌تواند ادبیات موروثی سرزمین خویش را، که در آن پرورش یافته، درک کند، درحالی‌که به هنگام تحصیل در مقابل نمایش خیره‌کننده کلاسیک‌های خارجی سر تسلیم فرود آورده است؟ پافشاری‌های نخ‌نماشده برای بررسی تأثیر یا ردیابی خاستگاه [اثر ادبی] دیگر مطلوب ادبیات تطبیقی نیست. تطبیق‌گران امروز بیشتر با مسئله درک تفاوت‌ها سروکار دارند، با داشتن توانایی برای کنار هم گذاشتن [و مقایسه] دو یا چند سبک متفاوت، بدون ترجیح دادن یکی بر دیگری.

بی‌شک جدّ و جهدی که ادبیات تطبیقی به خط‌مشی خود افزوده است و در آثار کسانی چون ادوارد سعید،^۱ گایاتری چاکراوورتی اسپیواک،^۲ و باربرا هارلو^۳ دیده می‌شود، حوزه کار این رشته را از بررسی متون و ادبیات بیگانه و دورافتاده، به موضوعات روز و جدیدی که بیشتر به زمینه کاری ادبیات تطبیقی مربوط می‌شود تغییر داده است. بسیاری از دانشجویان عرب، برخلاف هم‌تایان غربی خود، آثار اسپیواک را به‌واسطه تجربه شخصی خود از سرکوب و ستم‌دیدگی درمی‌یابند. هنگامی که اسپیواک در مقاله‌اش با عنوان فصیحانه «آیا درجه دو می‌تواند اظهار نظر کند؟» مطلبی را بسط می‌دهد، این دانشجویان آن [حقیقت] را به تجربه از سر می‌گذرانند.^۴ اینها اگر قادر به درک زیربوم‌ها و غوامض بحث ادوارد سعید درباره گرامشی^۵ یا لوکاچ^۶ نباشند، به‌رحال به‌درستی درمی‌یابند که مباحث کسانی چون لوکاچ یا گرامشی، پژوهش‌هایی در ردّ قدرت و سلطه‌طلبی است، و حتی زمانی که نتوانند تمام ظرایف و جزئیات ادبیات افریقا یا امریکای جنوبی را دریابند، به‌خوبی قادر به درک مفهوم ادبیات مقاومت در تعبیر هارلو هستند.

درمجموع، ادبیات تطبیقی در جهان عرب امروز، بیش از آنکه با تفاوت‌ها و وجوه اختلاف نظریه‌های گوناگون سروکار داشته باشد، به شیوه‌ای که نظریه خود را از طریق

^۱ Edward W. Said

^۲ Gayatri Chakravorty Spivak

^۳ Barbara Harlow

^۴ یعنی مباحث اسپیواک درباره جهان سوم را، به دلیل از سر گذراندن همان تجارب، به‌خوبی درک می‌کنند. م.

^۵ Gramsci

^۶ Lukács

آن وفق می‌دهد و از احتیاجات مبرم فرد سخن می‌گوید، می‌پردازد. نظریه غالباً عاری از ابزارهای پیچیده در چارچوب فلسفی خود گشته، در عوض تنها به موضوعات همان زمان مصروف می‌شود. شور و انگیزشی که در ادبیات تطبیقی احساس می‌شود تا حدی به سبب آن است که این رشته می‌تواند به‌گونه‌ای عمل کند که گسست‌های فرهنگی جبران و [درعین‌حال] میان امر انتزاعی و ملموس ارتباط برقرار شود.

بخشی از حظ و لذتی که امروز در ادبیات تطبیقی و نقد [نهفته است]، از این حقیقت ناشی می‌شود که این رشته به فرد این توانایی را می‌دهد که آزادانه از حد و مرزها فراتر برود و خلاقانه و به‌طور هم‌زمان، فرهنگ‌ها و سنن ادبی گونه‌گون را از نظر بگذراند. [در این زمان] تمام موانع برداشته می‌شود و کلیه سلسله‌مراتب (ولو در ظاهر) محو می‌گردد. [در اینجا] دیگر توجه ما معطوف به اموری چون یافتن متن اصلی و بی‌ارزش شمردن نسخه‌بدل، یا مرجح داشتن خَلَف بر سَلَف، سبک ممتاز بر سبک‌های نازل، یا فرهنگ نخبگان بر فرهنگ عوام نیست. ادبیات تطبیقی اکنون بیش از هر زمان دیگری [از قیود] آزاد گشته و همین حس آزادی و رهایی از سیطره یک ادبیات ملی واحد است که [انسان را] به وجد می‌آورد. این نظرگاه جدید در ادبیات تطبیقی، از اساس، با ایده‌های قدیمی‌تر این رشته در اوایل قرن بیستم تفاوت دارد. [اکنون دیگر] وابستگی و اتکا به غرب و افکار رایج آن سامان از میان رفته است. آری، نظریه‌ها و نوآوری‌های نظری همواره در مراکز و شهرهای بزرگ غرب شکل می‌گیرد، اما دیگران نیز، همچنان که در جاهای دیگر هستند، در غرب نیز حضور دارند. طنین [پژوهشگران] صحرای افریقا و شبه‌قاره هند، مانند نگوگی و تیونگو^۱ و اعجاز احمد، همان قدر بااهمیت است که [صدای] وین‌بوت،^۲ فریدریک جیمسن،^۳ یا تری ایگلتن.^۴ منتقدان بسیار فاضل امروز دیگر تنها به کارهای غربی رجوع نمی‌کنند، بلکه آثار کسانی چون غسان کفانی، نوال سعداوی، یا طیب صالح را نیز به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند. این گفتمان (ادبیات تطبیقی) که در اصل از اروپا و امریکای شمالی

^۱ Ngugi wa Thiong'o

^۲ Wayne Booth

^۳ Fredric Jameson

^۴ Terry Eagleton

سرچشمه گرفته، بیشتر کثرت‌گرا^۱ می‌شود و این همان زمانی است که این احساس در تطبیق‌گر عرب پدید می‌آید که فرد می‌تواند به گفتمان جهانی امروز درباره ادبیات ملحق شود.

اما از لحاظ تاریخی و به دلایل ساختاری و سازمانی و همچنین به سبب طرق ادراک ادبیات تطبیقی، جهان عرب همواره با این رشته مخالفت می‌ورزید. ادبیات تطبیقی رشته‌ای نیست که بتوان آن را در یک نظام دانشگاهی، مکانی که گروه‌های زبان هر یک مستقلاً به فعالیت مشغول‌اند، جای داد. پس از آغاز تب ملی‌گرایی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ادبیات تطبیقی را یا یکی از بازمانده‌های ادب نخبه‌گرا می‌شمردند و یا ابزاری مظنون جهت رسوخ امپریالیسم. از آنجاکه در ادبیات تطبیقی داشتن آموزش پایه برای بیش از یک زبان ضروری است، طبعاً تطبیق‌گران در گروه‌های دیگر، جز گروه عربی، نیز حضور پیدا می‌کنند. با وجود آنکه دانشجویان رشته ادبیات عربی زبان‌های خارجی دیگری را نیز فرامی‌گیرند، به اندازه دانشجویان عربی که رشته تحصیلی‌شان همان زبان‌های خارجی است، بر این زبان‌ها تسلط ندارند. همین امر موجب شده است که ادبیات تطبیقی در اکثر کشورهای عربی به گروه‌های زبان‌های خارجی دیگر وابسته باشد؛ درحالی‌که در ایالات متحده برنامه‌های این رشته در درون گروه ادبیات انگلیسی و با ارتباط نزدیک با گروه‌های زبانی دیگر گنجانده شده است.

اما با فزونی گرفتن پدیده تحریر جوابیه^۲ نویسنده‌هایی را از کشورهای سابقاً مستعمره می‌یابیم که صراحتاً از زبان کشوری که پیش‌تر استعمارگر آنها بوده است استفاده می‌کنند تا نحوه بازنمایی آن فرهنگ‌ها را از دیگری به چالش بکشند. نوشتن به یک زبان دیگر، همراه با نوآوری و خلاقیت، هرچند آن زبان متعلق به سرکوبگر تاریخی باشد، دیگر مانند گذشته شرم‌آور و مایه ننگ نیست. اکنون دیگر نویسنده‌های عربی را که به انگلیسی یا فرانسوی یا ایتالیایی می‌نویسند، به چشم خود فروخته‌هایی که فرهنگ خود را وانهاد و به دنبال فرهنگ استعمار رفته‌اند، نمی‌نگرند، بلکه آنها را سفیرانی فرهنگی می‌شمارند که قادرند دیدگاهی را ابراز کنند که پیش‌تر خاموش شده

^۱ pluralistic
^۲ writing back

بوده است. این تحول به‌ویژه در نوشته‌های معاصر عرب که به زبان‌های اروپای غربی و در موضوعاتی به‌شدت پسااستعماری یا ضداستعماری نگاشته شده‌اند، رخ داده است؛ از جمله در آثار کسانی چون: آهداف سُویف، آسیه جَبَّار، عِتِل عدنان، رنده غازی، لیلیا ابوالعلاء، و آنتون شَمَّاس [۱۶]. اکنون جغرافیای فرهنگی جهان تغییر کرده است و دیگر آن دوسویگی^۱ سفت و سختی که زمانی وجود داشت از بین رفته و همین امر موجب اقبال به شیوه‌های دیگر نگرش به جهان گشته است. از این رو، حوزه ادبیات تطبیقی به عرصه‌ای بدل شده که می‌توان در آن از غنای نهفته در تفاوت‌ها و همچنین پیچیدگی دلچسب ادبیات جهان — که برخلاف گذشته دارد همه‌گیر می‌شود — بهره‌مند شد. بدین ترتیب این رشته، از ابتدای ظهورش در جهان عرب، گام‌های بلندی برداشته است. این رشته که در آغاز صرفاً به دنبال کشف تأثیرات یا یافتن شباهت‌ها بود، اکنون حوزه‌ای شده است برای تجلیل و ستایش از تفاوت‌ها و جوابیه‌ها.

[با این‌همه] اگر این تحول انتقادی به‌صورت سازمانی و نهادی درنیاید، این موقعیت برای ادبیات تطبیقی و نقد ادبی، با وجود شور و شوق بسیاری که اکنون در این زمینه پیدا شده است، به شکست خواهد انجامید. ما باید علاقه و شوق خود را به نتایج عینی و ملموس تبدیل کنیم، [اما] با در نظر گرفتن اوضاع سیاسی جهان عرب و وضعیت کلی اخلاق‌زدایی^۲، هر گونه تلاش برای بسط یا تداوم بخشیدن به فعالیت سازمان‌های ملی‌گرا یا پان‌عرب مربوط به ادبیات تطبیقی، آکنده از صعوبت و دشواری خواهد بود. اما با وجود این استثنا — که محصول مناقشات در صحنه‌های بزرگ‌تر سیاسی است — افراد متعهد و مکتبی همچنان در سراسر مرزها به تبادل نظر و برگزاری جلسات بحث و کارگاه‌های علمی مربوط به ادبیات تطبیقی و نقد ادبی مشغول‌اند.

با توجه به اینکه ادبیات تطبیقی در جهان عرب، از لحاظ سازمانی، همواره وابسته به گروه‌های زبان‌های خارجی است و همچنین تا زمانی که گروه‌های زبان عربی، یعنی زبان ملی این کشورها، به این رشته تمایل نشان ندهند، این رشته همچنان به‌عنوان فعالیتی جنبی و فوق‌برنامه باقی خواهد ماند. البته این عدم تمایل، با چند استثنا، تا

^۱ binarism؛ مقصود اعتقاد به تقابل میان دو امر، مثل عالی و دانی یا غرب و شرق است. م.

^۲ demoralization

حدی برخاسته از نداشتن تسلط بر زبان‌های دیگر و همچنین درک نادرست از نقش ادبیات تطبیقی است. [در گروه‌های عربی] ادبیات تطبیقی را (در نظر من به اشتباه)، حوزه‌ای می‌شمارند که استقلال و تعین ادبیات عربی را تهدید می‌کند؛ حال آنکه در گروه‌های زبان‌های خارجی دیگر، ادبیات تطبیقی را (گاه به درستی) رشته‌ای می‌دانند که بدون داشتن آموزش و اطلاع کافی از تاریخ ادب عربی، پژوهش‌های تطبیقی را در این زمینه بر عهده می‌گیرد. در نظام دانشگاهی عرب وجود رشته‌های دوگانه بسیار نایاب است؛ زیرا نه نظام آموزش عالی آن را تأیید می‌کند و نه به راحتی چنین رشته‌هایی را مجاز می‌شمارد، اما پژوهشگرانی یافت می‌شوند که به همان خوبی که بر عربی تسلط دارند، با زبان‌های خارجی نیز آشنا هستند. عبدالفتاح کیلیطوی^۱ مراکشی و سیزا قاسم^۲ مصری از مهم‌ترین نمونه‌های این دسته‌اند. می‌توان امید داشت که به واسطه وجود این پژوهشگران برجسته شاهد نسل جدیدی از تطبیق‌گران علاقه‌مند و بانگیزه باشیم که بتوانند بر چندین سنت ادبی تسلط یابند و با صلاحیت و وثوق درباره هر یک اظهار نظر کنند. تنها در آن زمان است که ادبیات تطبیقی در دنیای عرب، به‌عنوان یک رشته دانشگاهی معتبر و کارآمد، وارد عمل خواهد شد، و تنها در آن زمان است که ادبیات تطبیقی در این بخش از جهان که متعلق به ماست، از یک وجد و شور لحظه‌ای فراتر می‌رود و به یکی از رشته‌های مهم علوم انسانی بدل می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. روحی الخالدی، *تاریخ علم الأدب عند الافرنج و العرب و فیکتور هوکو*، قاهره: دار الهلال، ۱۹۰۴.
۲. عزالدین المناصره، *التقد الثقافي المقارن، عمان: دار مجدالوی*، ۲۰۰۵، صص ۳۳۱-۳۳۲.
۳. هومر، *الالیاذة*، ترجمه سلیمان البستانی، قاهره: دار الهلال، ۱۹۰۴.

^۱ Abdelfattah Kilito

^۲ Ceza Kassem

۴. این نکته حائز اهمیت است که *الف لیلة و لیلة* (چاپ ۱۸۳۵) از نخستین کتاب‌هایی بود که انتشارات تازه تأسیس بولاق در آن زمان به چاپ رساند.
۵. میجان الرویلی و سعد البازعی، *دلیل النقد الأدبی*، ریاض: مکتبه الملک فهد، ۱۹۹۵، ص ۱۸.
۶. شامل مقاله‌ها و کتاب‌هایی از رنه ولک، هری لوین، هانس رابرت یاوس، رنه اتیامبل، و سوزان باسنت.
۷. *النقد التقافى المقارن*، صص ۱۰۳-۱۰۵.
۸. قسطاکی الحمصی، *منهل الورد فی علم الانتقاد*، ج ۳، حلب: مطبعة العصر الجدید، ۱۹۳۵.
۹. محمد غنیمی هلال، *الأدب المقارن*، ویراست سوم، قاهره: مکتبه الانجلو المصریه، ۱۹۶۲؛ و *لیلی والمجنون*، قاهره: مکتبه الانجلو المصریه، ۱۹۶۲.
۱۰. از نامه عبدالماجد انونی به نگارنده در ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۵.
۱۱. همان.

12. *La Litterature Comparee chez les Arabes: Concept et Methodologie*, edited by Abdel-Majid Anoune (Annaba: Office des Publication Universitaires, n.d. [1985?]).

۱۳. برای جزئیات بیشتر نک:

Tahia Abdel-Nasser, 'The New Wave of Comparative Literature Journals in the Arab World,' *Yearbook of Comparative and General Literature* 48 (2000), 127-134.

14. *Actes du colloque international de narratologie et rhetorique dans les litteratures francaise et arabe*, edited by Amal Farid (Cairo: La Department de francais de l'universite du Cairo, 1990); *Images of Egypt in Twentieth-Century Literature*, edited by Hoda Gindi (Cairo: Department of English Language and Literature, University of Cairo, 1991); *Classical Papers*, edited by Ahmed Etman (Cairo: Cairo University, 1991ff.); and *History in Literature*, edited by Hoda Gindi (Cairo: Department of English and Literature, university of Cairo, 1995); the yearbook *Comparative Literature in the Arab World*, edited by Ahmed Etman (Cairo: Al-Dar Al-Arabiya Press, 1991ff.).

15. *things English*, edited by Habib Ajroud (Manouba, Tunisia: Faculte des Lettres de la Manouba, 1994); *Across Boundaries*, edited by Habib Ajroud (Manouba, Tunisia: Faculte des Lettres de la Manouba, 1995); *The Canon: Differences and Values*, edited by Habib Ajroud (Manouba, Tunisia: Faculte des Lettres de la Manouba, 1997).

۱۶. نک:

Alif: Journal of Comparative Poetics 20 [issue entitled the hybrid Literary Text: Arab Creative Authors Writing in Foreign Languages] (2000).

ادبیات تطبیقی در روسیه

بهنام میرزابابازاده فومشی،* دانشجوی دکتری ادبیات انگلیسی دانشگاه شیراز
آدینه خجسته پور، دانشجوی دکتری ادبیات انگلیسی دانشگاه شیراز

چکیده

روسیه از کشورهای با سابقه در رشته ادبیات تطبیقی است. از دستاوردهای نظری تطبیقگران روس می‌توان به نظریه بوطیقای تاریخی و سلوفسکی اشاره کرد. ادبیات تطبیقی، که از قرن نوزدهم در این کشور آغاز شده بود، پایه‌پای دیگر کشورهای صاحب‌نام در این رشته پیش می‌رفت، اما به تدریج با آن کشورها فاصله پیدا کرد. ریشه این عقب‌ماندگی را می‌توان در ادبیات سیاست‌زده این کشور جست. هرچند ادبیات تطبیقی شوروی توجه تطبیقگران را از تأثیر به شباهت متمایل ساخت، تفاوت بنیادینی با اندیشه حاکم بر مکتب فرانسه نداشت؛ از این رو، دوران شکوفایی ادبیات تطبیقی شوروی را می‌توان دوران گذار از مکتب فرانسوی به مکتب امریکایی دانست. تطبیقگری که بر مبنای دستاوردهای ادبیات تطبیقی روسیه، شباهت دو پدیده ادبی را به عنوان موضوع پژوهش برمی‌گزیند، باید با هشیاری و آگاهی کافی از شرایط تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی پدیده‌های مورد بررسی، از افتادن پژوهش در دام سطحی‌نگری جلوگیری کند.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، روسیه، شوروی، سلوفسکی، ژیرمنسکی، واقع‌گرایی سوسیالیستی، مکتب‌های ادبیات تطبیقی.

* نویسنده مسئول (E-mail: behnam.mirzababazadeh@gmail.com)

انجام این پژوهش بسیار دشوار بود و بی یاری دوستان ارجمند غیرممکن. باید از لطف بزرگوارانی که در این امر نگارندگان را یاری دادند، به‌ویژه آقایان مصطفی عابدینی‌فرد، آبتین گلکار، تیم برند (Tim Behrend) و بوریس ماسلف (Boris Maslov)، تشکر کنیم.

۱. مقدمه

ادبیات تطبیقی رشته‌ای است با بیش از دویست سال پیشینه که مسیر تکاملی آن با فراز و نشیب بسیار همراه بوده است. با بررسی تاریخچه ادبیات تطبیقی به این نتیجه می‌رسیم که درحالی‌که ادبیات تطبیقی در بیشتر کشورها رشته نوپایی به شمار می‌آید، در برخی دیگر از کشورها قدمت زیادی دارد. روسیه یکی از این کشورهاست که از قرن نوزدهم تطبیق‌گران بنامی داشته است. آشنایی با مکتب‌های قدیم و جدید ادبیات تطبیقی به درک روش‌شناسی آنها و شناخت روش تحقیق در ادبیات تطبیقی منجر می‌شود که این امر، به‌نوبه خود، زمینه را برای پژوهش‌های روشمند و متنوع هموار می‌سازد. علاوه بر این، آگاهی پژوهشگر ادبیات تطبیقی از سیر تاریخی و تکامل این مکتب‌ها او را با شیوه‌های قدیمی و تازه پژوهش آشنا می‌کند. این آشنایی، از یک‌سو از انجام دادن پژوهش‌های تکراری و فاقد نوآوری جلوگیری می‌کند و از دیگر سو، در روند پژوهش‌های به‌روز و هماهنگ با آخرین جریان‌های جهانی ادبیات تطبیقی مؤثر است. علاقه‌مندان به ادبیات تطبیقی از دو مکتب فرانسوی و امریکایی و روش‌شناسی و روش تحقیق این دو مکتب آگاهی بیشتری دارند، ولی آگاهی ایشان از آنچه مکتب روسی یا مکتب اروپای شرقی ادبیات تطبیقی نامیده می‌شود کمتر است. تأمل در چرایی این قضیه خود بسیار مفید خواهد بود. در این مقاله، پس از بررسی پیشینه ادبیات تطبیقی در روسیه، سیر و شرایط کنونی آن، نقاط ضعف و انتقادات آن، و درستی یا نادرستی عبارت مکتب روسی ادبیات تطبیقی بررسی می‌شود.

۲. بحث و بررسی

۱.۲ پیشینه ادبیات تطبیقی در روسیه

از وسلوفسکی^۱ به‌عنوان بنیان‌گذار ادبیات تطبیقی روسیه یاد می‌شود (ژیرمنسکی^۲ ۴)، اما پیش از او نیز تطبیق‌گران روس فعالیت خود را آغاز کرده بودند. فئودور بوسلایف^۳، پژوهشگر ادبیات عامیانه و تاریخ هنر و زبان‌شناس روس، از کسانی بود که

^۱ Alexander Nikolayevich Veselovsky (1838-1906)

^۲ Viktor Maksimovich Zhirmunsky (1891-1971)

^۳ Fyodor Buslaev (1818-1898)

به پیشبرد پژوهش‌های ادبی تطبیقی در روسیه و اروپای شرقی بسیار کمک کرد. وی علاوه بر تئودور بنفای،^۱ زبان‌شناس آلمانی و استاد دستور تطبیقی دانشگاه گوتینگن، از فلسفه رمانتیک هرِدِر^۲ و پژوهش‌های گریم^۳ در زمینه ادبیات عامیانه تأثیر پذیرفته بود. بوسلایف در جوانی به کشورهای ایتالیا و آلمان و فرانسه سفر کرد و به مطالعه آثار کلاسیک آن سرزمین‌ها پرداخت. او پس از بازگشت به سمت استاد دانشگاه مسکو منصوب و در سال ۱۸۶۰ به عضویت آکادمی علوم سن‌پترزبورگ^۴ برگزیده شد. از جمله آثار او می‌توان به درباره تأثیر مسیحیت بر زبان اسلاوی (۱۸۴۸) اشاره کرد. او به پژوهش تطبیقی اسطوره‌ها نیز، با هدف آشکارسازی منشأ یکسان اسطوره‌های متفاوت، پرداخت. ولسوفسکی راه بوسلایف را ادامه داد و پژوهش‌های ادبی تطبیقی را در روسیه پایه‌گذاری کرد.

الکساندر نیکولایویچ ولسوفسکی به‌عنوان یکی از نخستین منتقدان روس (یوست^۵ ۱۰)، تأثیرگذارترین نظریه‌پرداز ادبی روس پیش از شکل‌گیری اوپویاز،^۶ برجسته‌ترین شخص در پژوهش‌های ادبی تطبیقی قرن نوزدهم روسیه و اروپا (به نقل از پالونسکی^۷ ۱۷)، یکی از متبحرترین و مبتکرترین پژوهشگران روسیه (مگوتایر^۸ ۳۹-۴۰) و بزرگ‌ترین تطبیقگر روس شناخته شده است (ولک^۹ ۹). او دارای تألیفات متعدد در زمینه ادبیات رسمی و ادبیات عامیانه سده‌های میانی، عصر رنسانس، رمانتیسیم، پژوهش‌های حماسی تطبیقی، مناسبات ادبی شرق و غرب و نظریه ادبی تاریخی است. از او به‌همراه گوته،^{۱۰} ملتزل^{۱۱} و پاسنیت،^{۱۲} به‌عنوان یکی از پایه‌گذاران ادبیات تطبیقی نام

^۱ Theodor Benfey (1809-1881)

^۲ Johann Gottfried von Herder (1744-1803)

^۳ Jacob Grimm (1785-1863)

^۴ St. Petersburg

^۵ François Jost (1949-)

^۶ Opoyaz (the "Society for the Study of Poetic Language") انجمن پژوهش زبان شاعرانه انجمنی بود که اعضای آن، یعنی شکولوفسکی و ایکنهام و تینیانف و یاکوبسن، رویکردی را ایجاد کردند که شکل‌گرایی روسی نام گرفت.

^۷ Rachel Polonsky

^۸ Robert Maguire

^۹ René Wellek (1903-1995)

^{۱۰} Johann Wolfgang von Goethe (1749-1832)

^{۱۱} Hugó Meltzl de Lomnitz (1846-1908)

^{۱۲} Hutcheson Macaulay Posnett (1855-1927)

برده شده است (خانا^۱ ۳). نظریات وی در شکل‌گیری نظریه‌های ادبی مطرح قرن بیستم بیستم تأثیرگذار بود. از تأثیرات وی بر نظریه‌پردازان معاصر می‌توان به آرای شکلفسکی^۲ در خصوص نثر، روش مردم‌شناسانه پراپ^۳ و نظر باختین^۴ درباره ارتباط تاریخ ادبی و فرهنگی اشاره کرد (ماسلف،^۵ «ادبیات تطبیقی و انقلاب» ۳). علاوه بر این، رواج فعلی واژه «بوطیقا»^۶ در غرب نیز نتیجه فعالیت‌های وی دانسته شده است (همان). ولک نخستین کاربرد عبارت پژوهش تطبیقی را در زبان روسی به وسلفسکی منسوب می‌کند (۹). در سال ۱۹۳۸ و هم‌زمان با بزرگداشت یکصدمین سال تولد وسلفسکی، ژیرمنسکی به فکر احیای اندیشه‌های او افتاد و در سال ۱۹۳۹ و ۱۹۴۰ دو مجموعه از آثار مهم او را منتشر کرد.

وسلفسکی در سال‌های ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۸ در دانشگاه مسکو تحصیل و سپس به کشورهای مختلفی مانند اسپانیا و آلمان و ایتالیا سفر کرد و در نتیجه چندین سال را خارج از روسیه گذراند. او که برای پژوهش‌هایش از حلقه برلین الهام می‌گرفت، پس از بازگشت به روسیه در سال ۱۸۷۰ به ایراد سخنرانی در مسکو و سن‌پترزبورگ پرداخت و پژوهش‌های مداوم خود را آغاز کرد. آنچه موضوع محوری این پژوهش‌ها را تشکیل می‌داد کوچ مضامین و پی‌رنگ‌ها در تمام دنیا، از عصر باستان تا دوره رمانتیک بود. نتیجه مطالعات اولیه وسلفسکی در ادبیات ایتالیایی سده‌های میانی این بود که بسیاری از پی‌رنگ‌ها و صناعات ادبی از شرق و از طریق بیزانس به اروپا راه یافته است. وی به‌همراه برادرش، آلکسی،^۷ با نگاهی تاریخی به پیدایش آثار ادبی می‌نگریست و بر آن بود تا نظریه جامعی در خصوص منشأ و سیر تکامل شعر ارائه دهد. وسلفسکی در سال ۱۸۹۹ اعلام کرد که سرچشمه و ریشه مشترک گونه‌های شعری را می‌توان در شعائر دینی متداول و اوراد مردم عادی جست (ملیتینسکی^۸ ۱۳۹). حاصل یک عمر پژوهش

¹ Khanna

² Viktor Borisovich Shklovsky (1893-1984)

³ Vladimir Yakovlevich Propp (1895-1979)

⁴ Mikhail Mikhailovich Bakhtin (1895-1975)

⁵ Boris Maslov

⁶ Poetics

⁷ Aleksey

⁸ Eleazar Moiseevich Meletinsky (1918-2005)

وی نظریه بوطیفای تاریخی^۱ است که با مرگ وی ناتمام ماند. این نظریه که اوج دستاوردهای وسلوفسکی است و زیربنای نقد ادبی روسی شناخته می‌شود (ماسلف، «مقدمه» ۲)، به تاریخ پیدایش و تکامل ادبیات می‌پردازد. بر اساس این نظریه، ادبیات فراتر از مرزهای سیاسی و زبانی و به‌عنوان پدیده‌ای جهانی در نظر گرفته می‌شود. بوطیفای تاریخی صرفاً قیاسی و استنتاجی است و از طریق بررسی تاریخ شعر به توضیح ماهیت شعر می‌پردازد (گی‌بن^۲ ۸۲).

تلاش‌های وسلوفسکی برای نظریه‌پردازی در مورد تاریخ ادبیات نویدبخش حوزه پژوهشی در ادبیات جهان بود که بعدها با نام ادبیات تطبیقی شناخته شد. با نگاهی دقیق‌تر به گستره پژوهش‌های او که مرزهای ادبیات ملی چند کشور را درمی‌نوردد، می‌توان به این نتیجه رسید که ایده ادبیات جهان و البته ادبیات تطبیقی‌ای که در قرن نوزدهم در اروپا وجود داشت، تنها محصول فعالیت‌های گوته نبود، بلکه در پژوهش‌های وسلوفسکی نیز ریشه داشت. اظهارات وسلوفسکی که از اندیشه‌های آلمانی دهه ۱۸۶۰ — به‌ویژه حلقه برلین — متأثر است، به نوعی از تطبیق ادبی پایند است که بر مبنای مشابهت با واژه‌شناسی تطبیقی^۳ بنا شده است. برداشت وی از ادبیات جهان مجموعه ادبیات‌های ملی است که به طور تاریخی و از منظر واژه‌شناختی با یکدیگر مرتبط‌اند. این برداشت با آرمان ادبیات جهان گوته متفاوت است. گوته به ادبیات جهان به‌عنوان دادوستد فرهنگی و ادبی در سطحی فراملی می‌نگریست (ماسلف، مقدمه ۳)، درحالی‌که وسلوفسکی مطالعه ادبیات جهان را فعالیتی تطبیقی می‌دانست که از محدوده یک ادبیات ملی فراتر می‌رود و درعین‌حال بر سنت‌های ادبی خاصی متمرکز شده است (ماسلف، خلاصه ۷). وسلوفسکی ریشه قرابت‌های ادبی را نه در تأثیر و تأثر، بلکه در شباهت میان فرایندهای روان‌شناختی انسان جست‌وجو می‌کند. در این مورد اندیشه‌های وسلوفسکی از مکتب فرانسه دور و به مکتب امریکا نزدیک می‌شود. برداشت وسلوفسکی از تاریخ ادبیات بسیار گسترده است. وی تاریخ ادبیات را با تاریخ فرهنگ برابر می‌داند. وسلوفسکی معیار زیباشناسانه را از اساس رد می‌کند و به

^۱ Historical Poetics

^۲ Claudio Guillén (1924-2007)

^۳ Comparative Philology

آن به چشم برساخته‌ای غیرتاریخی می‌نگرد که برای پژوهش تطبیقی ادبیات مضر است. چنین اندیشه‌ای دلالت‌های روش‌شناختی تاریخ‌گرایی نو را به ذهن متبادر می‌کند (ماسلف، مقدمه ۳). وی تاریخ ادبیات جهان را تاریخ عمومی ادبیات‌ها می‌نامد و دلیل عدم وجود چنین تاریخی را در حجم بالای مطالب جست‌وجو می‌کند. به نظر وی، شیوه تطبیقی، جایگزین شیوه فلسفی و زیبایی‌شناختی و حتی تاریخی شده است (وسلوفسکی، در باب شیوه و وظایف تاریخ ادبی ۱۶).

در اتحاد جماهیر شوروی دو گروه به نقد آرای وسلوفسکی پرداختند. دسته نخست که دلایل ادبی داشتند، از وسلوفسکی و پیروانش به دلیل قوم‌نگاری انتقاد می‌کردند. به نظر آنان، فعالیت وسلوفسکی و پیروانش به افراط در پژوهش خاستگاه اثر ادبی می‌انجامید و صفات خاص اثر را به مجموعه‌ای از تأثیرات کاهش می‌داد (پالونسکی ۱۷). آن منتقدان بر این باور بودند که هر اثری دارای ویژگی‌هایی منحصر به فرد است که باید بررسی شود، اما تأکید وسلوفسکی و پیروانش بر تأثیر ادبی به غفلت از بررسی آن ویژگی‌ها می‌انجامد. گروه دوم منتقدان ادبی سیاست‌زده بودند. اندیشه سیاسی حاکم بر شوروی حتی در پژوهش‌های ادبی هم مداخله می‌کرد. این منتقدان با دلایلی نامربوط به ادبیات، پژوهشگرانی را که با جست‌وجوی تأثیرات ادبیات غرب بر ادبیات شوروی، بزرگی ادبیات ملی خود را — به‌زعم این منتقدان — زیر سؤال می‌بردند، به غرب‌زدگی متهم می‌کردند. وسلوفسکی به‌عنوان سردمدار این غرب‌زدگان شناخته شده بود و علی‌رغم تمام تلاش‌های ادبی ارزشمندش چهره محبوبی نبود.

گرچه وسلوفسکی با تأکید ویژه بر نظریه و تاریخچه اشکال ادبی در پژوهش‌های ادبیات تطبیقی تأثیرگذار بوده، تأثیرات وی در ادبیات تطبیقی بر بسیاری از افراد پوشیده مانده است. هرچند تاریخ‌نگاران ادبی معتقدند که پیدایش شکل‌گرایی روسی ریشه در پژوهش‌های وسلوفسکی دارد، حتی شکل‌گرایان روس هم به نظریه وسلوفسکی چندان روی خوشی نشان ندادند. شاید بایستی دلیل گمنامی وسلوفسکی را نه تنها در عوامل علمی، بلکه در انگیزه‌های سیاسی و ایدئولوژیک جست. در این زمینه ماسلف به این دلایل اشاره می‌کند: ادعای شکل‌گرایان روسی مبنی بر اصیل بودن کارشان و انکار تأثیرپذیری از وسلوفسکی، رواج و سلطه نقد نو در امریکا، بی‌توجهی رویکرد

ساختارگرایی به تاریخ و سرانجام واکنش‌های ملی‌گرایانه در شوروی سابق (ماسلف، ادبیات تطبیقی و انقلاب ۳). پژوهش‌هایی که وسلوفسکی آغاز کرد توسط ژیرمنسکی، دیگر چهره بنام ادبیات تطبیقی در روسیه، پیگیری شد.

ویکتور ماکسیموویچ ژیرمنسکی فعالیت خود را با مطالعه رمانتیسیم آلمانی شروع کرد. او مورخ ادبی و زبان‌شناس روس بود که در دانشگاه‌های ساراتف و لنینگراد تدریس می‌کرد و عضو فرهنگستان علوم روسیه بود. گرچه وی پژوهش‌های شکل‌گرایی روسی را نمایندگی می‌کرد (بوتزبورشتاین^۱ ۵)، حوزه پژوهش او به شکل‌گرایی محدود نبود و موضوعات متنوعی را در بر می‌گرفت. از این میان می‌توان به زبان‌شناسی ژرمنی،^۲ حماسه‌های سروده‌شده به زبان‌های ترکی، نظریه وزن شعر و نظریه ادبیات تطبیقی اشاره کرد. از آثار او می‌توان *بایرون و پوشکین*،^۳ *گوته در ادبیات روسی*،^۴ *قافیه: تاریخ و نظریه آن*،^۵ *درآمدی بر وزن*،^۶ و *مشکلات نظریه ادبیات*^۷ را نام برد. در طرحی که گالین تیهانف^۸ از پیدایش نظریه ادبی نوین ارائه می‌دهد، ریشه نظریات اساسی‌ای که به شکل‌گیری نظریه‌های ادبی امروز انجامید به اروپای شرقی و روسیه نسبت داده شده است. تیهانف بر این باور است که این حضور ژیرمنسکی و دانش وی در رمانتیسیم و نظریه ادبی بود که زمینه را برای ایجاد شکل‌گرایی روسی فراهم کرد (۲۳). البته توجه ژیرمنسکی به تاریخ موجب شد که او به ماهیت غیرتاریخی شکل‌گرایی انتقاد کند. با تأسیس انجمن بین‌المللی ادبیات تطبیقی در سال ۱۹۵۵ ژیرمنسکی به‌عنوان نایب‌رئیس انجمن برگزیده شد. وی همچنین به طور مکرر از اروپامحور بودن ادبیات تطبیقی در غرب انتقاد می‌کرد.

درحالی‌که به نظر ولک ادبیات تطبیقی همان ادبیات است، ژیرمنسکی بر این باور است که ادبیات چیزی جز ادبیات تطبیقی نیست (یوست ۲۴). به باور ژیرمنسکی، اصل اساسی بررسی تاریخی در پژوهش‌های ادبی، تطبیق است و پژوهش تطبیقی، چه در

¹ Thorsten Botz-Bornstein

² Germanic

³ *Byron and Pushkin*

⁴ *Goethe in Russian Literature*

⁵ *Rhyme: Its History and Theory*

⁶ *Introduction to Metrics*

⁷ *Problems of Theory of Literature*

⁸ Galin Vassilev Tihanov (1964-)

حوزه ادبیات ملی چه فراتر از آن، اصل پایه‌ای پژوهش ادبی است. جایگاه مناسبی که زمانی پژوهش تطبیقی ادبیات در مارکسیسم یافته بود (و در ادامه به آن پرداخته خواهد شد)، نتیجه فعالیت‌های این پژوهشگر است. او بر این باور بود که «تاریخ ادبیات روسی، دقیقاً مانند دیگر ادبیات‌های ملی، به‌عنوان بخشی از ادبیات جهان نباید از آن جدا شود» (به نقل از استرف،^۱ ۱۹۵۵: ۱۷). در زمانی که مارکسیسم عرصه را بر پژوهش‌های شکل‌گرایانه و تطبیقی تنگ کرده بود، او کوشید تا میان مارکسیسم و تطبیق‌گری آشتی برقرار کند.

ژیرمنسکی در مقاله «در مطالعه ادبیات تطبیقی»^۲ به شباهت و ارتباط آن با تأثیر می‌پردازد. از نگاه او پژوهش تطبیقی درباره جریان‌های مشابه در تکامل ادبی، علاوه بر فهم برخی از قواعد کلی و شرایط لازم برای تحول ادبیات، به درک عمیق‌تر ادبیات‌های ملی نیز منجر می‌شود (۲). این پژوهشگر معتقد بود در بررسی جریان‌های بین‌المللی در تحول ادبیات باید میان شباهت‌های نوع‌شناختی و تأثیرات و واردات فرهنگی‌ای که بر اساس تحولات اجتماعی یکسان صورت می‌گیرد، تمایز قائل شد (۱). به نظر ژیرمنسکی شباهت‌های نوع‌شناختی و هم‌گرایی موجود میان ادبیات ملت‌های دور از هم بسیار بیشتر از آن است که پنداشته می‌شد. این باور ژیرمنسکی از پژوهش‌های او درباره ارتباط میان ادبیات ایرانی و عربی و ترکی و اروپایی به دست آمده است. او که با زبان‌های مهم اروپایی و ادبیات ایران و کشورهای عربی، کشورهای آسیای مرکزی و مغولستان آشنا بود، شباهت‌های میان *ترستان* و *ایزوت* و *ویس* و *رامین* را نه نشانه تأثیر ادبی، بلکه از شباهت‌های نوع‌شناختی می‌دانست (گی‌ین ۸۹). گی‌ین شباهت‌هایی را که ژیرمنسکی میان آثار ادبی متعدد از زبان‌ها و زمان‌ها و مکان‌های متفاوت می‌یابد نشان‌دهنده دقت استثنایی وی می‌داند و می‌نویسد: «امروز هیچ تطبیق‌گری جرئت نمی‌کند تا این شباهت‌ها را به تأثیرات ادبی میان ملت‌ها نسبت بدهد» (۹۰).

ژیرمنسکی ریشه شباهت میان ادبیات‌ها را نه تنها در تأثیر و وام‌داری ادبی، بلکه در همانندی زمینه تاریخی پدیده‌های ادبی جست‌وجو می‌کند. به باور وی، تحولات هنر و

^۱ Gleb Struve

^۲ "On the Study of Comparative Literature"

ادبیات بر مبنای قوانین ثابت و به موازات تحولات اجتماعی و تاریخی بشر صورت می‌گیرد. جنبش‌های ادبی که پدیده‌هایی بین‌المللی به شمار می‌آیند، از یک سو به تحولات تاریخی مشابه در زندگی اجتماعی ملت‌ها، و از سوی دیگر، به تعاملات متقابل فرهنگی و ادبی کشورها مرتبط‌اند. به نظر ژیرمنسکی یک جامعه، به موازات پیشرفت تاریخی و فرهنگ خاص خود، ادبیاتی می‌آفریند که به پدیده‌ای بین‌المللی مبدل می‌شود. به باور او شرایط تاریخی و اجتماعی یکسان به تولید آثار یکسان می‌انجامد؛ به عنوان نمونه، شعر حماسی روایی در میان ملل مختلف به طور مستقل سروده شده است و هر ملتی در دوره ابتدایی تحول اجتماعی خود، موسوم به عصر قهرمانی، به خلق چنین آثاری مبادرت می‌ورزد. نظر ژیرمنسکی درباره واردات فرهنگی این است که این واردات به طور تصادفی انجام نمی‌گیرد، بلکه قاعده‌مند است و بر مبنای ضرورت‌های ایدئولوژیک کشور میزبان اتفاق می‌افتد (به نقل از لوندرو^۱ ۲). تأثیر ادبی هنگامی اتفاق می‌افتد که زمینه مناسب در کشور میزبان وجود داشته باشد. به باور این پژوهشگر، پذیرش و اقبال ادبی نیز تنها زمانی صورت می‌گیرد که آثار خارجی، عوامل فرهنگی و ایدئولوژیکی‌ای را به کشور میزبان وارد کنند که با عوامل فرهنگی و ایدئولوژیک کشور میزبان همخوان باشد، یا به رشد و تکامل آن عوامل کمک کند. علاوه بر این، در وام‌داری ادبی، جامعه میزبان از پدیده‌ای ادبی به گونه‌ای اقتباس می‌کند که در نتیجه آن اقتباس، پدیده‌ای همساز با ویژگی‌های بومی خود می‌آفریند.

از تطبیق‌گران بنام معاصر می‌توان به کانراد^۲ و الکسیف^۳ و نوپوکووا^۴ اشاره کرد. از آثار کانراد که در ادبیات ژاپنی و چینی تخصص داشت می‌توان از شرق و غرب^۵ و پژوهش‌هایی در ادبیات ژاپنی^۶ نام برد. او به نظریه همانندی^۷ معتقد بود. بر اساس این نظریه، شباهت در تحولات اجتماعی و تاریخی ملت‌ها، به همانندی‌های ادبی می‌انجامد. بدین‌سان، روشن است که این نظریه به تأثیر و تأثر ادبی و ارتباط میان ادبیات‌ها چندان

¹ Rodolfo Rorato Londero

² Nikolai Iosifovich Konrad (1891-1970)

³ Mikhail Pavlovich Alexeev (1896-1981)

⁴ Irina Grigor'evna Neupokoeva (1917-1979)

⁵ *West and East* (Moscow, 1966; 2nd ed. Moscow, 1972)

⁶ *Studies in Japanese Literature* (Moscow, 1973)

⁷ Parallel theory

وقعی نمی‌نهد. کانراد به مکتب فرانسه و تأکیدش بر تأثیر و تأثر به دیده تردید می‌نگرد و بر این باور است که چنین مکتبی از روحیه برتری‌جویی اروپائیان نشئت گرفته است و به تقویت روحیه اروپامحوری منجر می‌شود. الکسیف در حوزه ادبیات روسی و ادبیات اروپای غربی تخصص داشت. *ادبیات تطبیقی*^۱ و پوشکین: *پژوهش‌های تطبیقی - تاریخی*^۲ و *پژوهشی در تاریخ روابط ادبی اسپانیا و روسیه از قرن شانزدهم تا نوزدهم*^۳ از آثار اوست. اثر اخیر در واقع توصیف تأثیرات ادبیات اسپانیا بر فرهنگ روسیه است. حکومت شوروی با چنین پژوهش‌هایی به شدت برخورد می‌کرد (به این موضوع در ادامه پرداخته خواهد شد). نوپوکووا در حوزه رمانتیسیم به پژوهش‌های تطبیقی می‌پرداخت. از آثار وی می‌توان به مشکلاتی در تعامل ادبیات‌های مدرن^۴ و شعر رمانتیک/ انقلابی در نیمه نخست قرن نوزدهم^۵ اشاره کرد. او از مکتب امریکایی به دلیل بی‌توجهی به ایدئولوژی نهفته در متن و انگاشتن متن به مثابه وجودی مستقل انتقاد می‌کند و آن را جانب‌دارانه می‌نامد. در مجموعه نشست‌های مؤسسه ادبیات جهان مسکو که در موضوع ادبیات تطبیقی برگزار می‌شد، برخی از تطبیق‌گران روس از آنچه آن را شکل‌گرایی غربی می‌نامیدند، انتقاد می‌کردند. همان طور که مشاهده می‌شود، تطبیق‌گران روس، هم حرف‌های تازه‌ای داشتند و هم از سایر مکاتب انتقاد می‌کردند. در ادامه بیشتر به این نکته می‌پردازیم.

۲.۲ بررسی سیر ادبیات تطبیقی روسیه و شرایط کنونی آن

همان طور که شیوه تطبیق‌گران شوروی اهمیت دادن به شرایط تاریخی و اجتماعی است، در بررسی سیر ادبیات تطبیقی در این کشور نیز باید به این شرایط تاریخی و اجتماعی دقت داشت و نقش اساسی آن را در شکل‌گیری و تحول ادبیات تطبیقی این کشور مد نظر قرار داد. از یک دیدگاه، تاریخ ادبی معاصر شوروی (۱۹۱۷-۱۹۹۱) را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد (استرف، ۱۹۵۵: ۱). دوره نخست که با بهره‌مندی از

^۱ *Comparative Literature* (Leningrad, 1983)

^۲ *Pushkin: Comparative-Historical Studies* (Leningrad, 1972)

^۳ *Studies in the History of Spanish-Russian Literary Ties: 16th-19th Centuries* (Leningrad, 1964)

^۴ *Problems in the Interaction of Modern Literatures* (Moscow, 1963)

^۵ *The Revolutionary Romantic Poem in the First Half of the 19th Century* (Moscow, 1971)

آزادی نسبی همراه است، از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۹ ادامه داشت. در این دوره اجباری نبود که پژوهشگر ادبی مارکسیست باشد. در تاریخ این کشور بهترین آثار ادبیات و نظریه ادبی توسط پژوهشگران غیر مارکسیست نوشته شد. این پژوهشگران شکل‌گرایانی بودند که مخالفت آشکار خود را با آموزه‌های رسمی مارکسیستی ابراز می‌کردند و یا دست‌کم مارکسیست‌هایی بودند که حق آزاداندیشی را برای خود قائل بودند. در این دوره که شکل‌گرایان بر پژوهش‌های ادبی کشور غلبه داشتند به نوشتن آثاری غالباً نظری پرداختند که رویکرد تطبیقی در آن نقش مهمی داشت. از جمله این آثار می‌توان به *درآمدی بر وزن*، به قلم ژیرمنسکی، *ترسترآم شنیدی استرن و نظریه رمان*^۱ از شکلفسکی، *نظریه ادبیات*^۲، نوشته توماشفسکی^۳ و *مشکل زبان شعر*^۴، به قلم تینیانف^۵ اشاره کرد.

دوره بعدی شامل سال‌های دهه سی می‌شد و تا پایان جنگ جهانی دوم ادامه پیدا کرد. نگاه غالب در این دوره با هر گونه‌ای از شکل‌گرایی که رویکرد غالب دوره پیش بود، مخالفت می‌ورزید. در این دوره مکتب ادبی غالب واقع‌گرایی سوسیالیستی^۶ و هدف ادبیات در این کشور، خدمت به منافع دولت بود. این مکتب ادبی که توسط ماکسیم گورکی^۷ طرح شد، بر پایبندی به نگاه کمونیستی در ادبیات تأکید می‌کرد. این نگاه به ادبیات به دیگر کشورهای سوسیالیستی نیز سرایت کرد. واقع‌گرایی سوسیالیستی به شیوه رسمی نقد ادبی در برخی کشورهای همسایه نیز تبدیل شد و به رویکردهایی همچون شکل‌گرایی پایان داد. پس از مدت کوتاهی دیگر نشانی از شکل‌گرایی، که علاقه‌مندان زیادی در شوروی داشت و حتی ژیرمنسکی خود به پیشبرد آن کمک می‌کرد، وجود نداشت. ادبیات و پژوهش ادبی در این کشور به شدت از شرایط سیاسی تأثیر می‌پذیرفت. سال‌های جنگ جهانی دوم گواه این امر است. در این دوره شاهد رواج ناگهانی روش‌های غربی و تطبیقی در ادبیات هستیم که دلیل آن همراهی روس‌ها

^۱ Sterne's *Tristram Shandy and the Theory of the Novel*

^۲ *Theory of Literature*

^۳ Boris Tomashevsky (1890-1957)

^۴ *The Problem of Verse Language*

^۵ Yury Tynyanov (1894-1943)

^۶ Socialist Realism

^۷ Maxim Gorky (1868-1936)

با دولت‌های غربی در جنگ است (استرف ۱۹). از آثار این دوره می‌توان به *بایرون و دنیای مدرن*^۱، نوشته ژیرمنسکی، *شاتوبریان و پیدایش رمان تاریخی فرانسه*^۲، اثر ریژف^۳، *نظریه‌های ادبی ناتورالیسم ابتدایی فرانسه*^۴، اثر میخلین^۵، *گورکی و فرهنگ انگلیسی*^۶، به قلم بالوختی^۷ و *زبان انگلیسی در روسیه و زبان روسی در انگلستان*^۸، نوشته الکسیف اشاره کرد.

از ویژگی‌های این دوره باید به درآمیختگی روزافزون ادبیات و آموزه‌های مارکسیستی اشاره کرد که به کاهش قابل توجه آزادی نویسندگان و پژوهشگران ادبی انجامید. باور به اینکه «مارکسیسم تنها یک نظریه در کنار دیگر نظریه‌ها نیست، بلکه دستاورد تازه و برتر اندیشه بشری» است (به نقل از استرف، ۱۹۵۵: ۴)، به پژوهش‌های ادبی نیز رخنه کرد. در این دوره ژیرمنسکی، به‌عنوان بزرگ‌ترین تطبیقگر شوروی، کوشید تا میان ادبیات تطبیقی و مارکسیسم نوعی همخوانی ایجاد کند. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، وی میان شباهت‌های نوع‌شناختی‌ای که در میان آثار ادبی وجود دارد و تأثیرات ادبی‌ای که بر اساس تحولات اجتماعی یکسان صورت می‌گیرد، تمایز قائل شد. این برقراری ارتباط میان ادبیات و جامعه را می‌توان از تأثیرات مکتب ادبی واقع‌گرایی سوسیالیستی بر پژوهش‌های ادبی تطبیقی شوروی دانست (پوست ۲۷). گرچه ریشه نقد ادبی متأثر از کمونیسم را می‌توان در آثار و فعالیت‌های بلینسکی^۹ جست‌وجو کرد، این ایده‌ها تا دهه ۱۹۳۰ به شیوه‌ای منسجم برای خوانش ادبیات تبدیل نشده بود. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، تأثیر واقع‌گرایی سوسیالیستی را در ادبیات تطبیقی می‌توان در نظریات ژیرمنسکی مشاهده کرد، اما چنین مطلبی در مورد وسلوفسکی صدق نمی‌کند. درحالی‌که ژیرمنسکی ریشه شباهت‌ها را در وام‌داری ادبی ناشی از شرایط اجتماعی و تاریخی یکسان جست‌وجو می‌کند و در واقع، میان جامعه و

¹ *Byron and the Modern World*

² *Chateaubriand and the Rise of the French Historical Novel*

³ B. G. Reizov

⁴ *Literary Theories of Early French Naturalism*

⁵ E. I. Mikhlin

⁶ *A. M. Gorky and English Culture*

⁷ S. D. Balukhaty

⁸ *English Language in Russia and Russian Language in England*

⁹ Vissarion Grigoryevich Belinski (1811-1848)

ادبیات ارتباطی می‌یابد، و سلوفسکی که نظریاتش در مورد ادبیات تطبیقی چندان از سوسیالیسم و کمونیسم تأثیر نپذیرفته است، ریشه این شباهت‌ها را در فرایندهای روان‌شناختی یکسان می‌جوید و به شرایط تاریخی و اجتماعی توجهی نمی‌کند. نفوذ عقاید حزبی در ادبیات و پژوهش ادبی از سال ۱۹۴۶ و با آغاز دوره ژدانف^۱ شدت بیشتری یافت و دوره سوم آغاز شد. این دوره که با تصویب کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی آغاز شد، نشان‌دهنده سیاست فرهنگی شوروی پس از جنگ جهانی دوم و در سال‌های جنگ سرد بود. در این دوره بر ریشه‌کنی ذهنیت بورژوازی در ادبیات شوروی تأکید می‌شد. ژدانف^۲ در سخنرانی خود در نخستین همایش اتحادیه نویسندگان شوروی، داشتن گرایش‌های بلشویکی را وظیفه تمامی نویسندگان شوروی دانست. ژیرمنسکی که در دوره پیش برای ایجاد همخوانی میان ادبیات تطبیقی و مارکسیسم تلاش کرده بود و از آزادی اندکی برخوردار بود، در این دوره یکی از اهداف اساسی انتقاد و اتهام بود. در این دوره از هر فرصتی برای نمایش برتری سوسیالیسم بر کاپیتالیسم استفاده می‌شد و تلاش بر این بود تا با روحیه نوکرمایی در برابر غرب کاپیتالیست مبارزه شود. در نتیجه به هر نویسنده و اقتصاددان و تاریخ‌نگار و دانشمندی که گفته می‌شد از غرب تأثیر پذیرفته، به شدت حمله می‌شد. هر منتقد یا تاریخ‌نگار ادبی‌ای که به تأثیر نویسندگان غربی همچون بایرون^۳ و دیکنز^۴ و مولیر^۵ و روسو^۶ بر نویسندگان روس اشاره کرده بود، وطن‌فروش لقب می‌گرفت. حمله فادیف^۷ به نویسنده^۸ در بهار سال ۱۹۴۷ یکی از این موارد است. جرم نویسنده، آن طور که در گزارش «وظایف نظریه و نقد ادبی»^۹ آمده بود، این بود که در کتاب پوشکین و ادبیات

^۱ Zhdanov era

^۲ Andrei Alexandrovich Zhdanov (1896-1948)

^۳ Lord Byron (1788-1824)

^۴ Charles John Huffam Dickens (1812-1870)

^۵ Jean-Baptiste Poquelin, known by his stage name Molière (1622-1673)

^۶ Jean-Jacques Rousseau (1712-1778)

^۷ (Alexander Fadeyef) دبیر انجمن نویسندگان شوروی پس از جنگ جهانی دوم.

^۸ (Isaac Nusinov) منتقد و مورخ ادبی کمونیست مشهور که در دهه سی میلادی به‌عنوان یکی از ستون‌های اندیشه‌های مارکسیستی و نمایندگان اصلی واقع‌گرایی سوسیالیستی شناخته می‌شد.

^۹ "The Tasks of Literary Theory and Criticism"

جهان^۱ (۱۹۴۱)، با اشاره به ارتباط میان پوشکین و ادبیات اروپا، از اصالت نویسنده هم‌وطنش کاسته بود. نکته تأمل‌برانگیز اینکه این کتاب در زمان انتشارش در سال ۱۹۴۱ اصالت کسی را زیر سؤال نمی‌برد، اما در دوره جدید غرب‌زده تلقی می‌شد. در این دوران قانون‌گذاری بر ادبیات و هنر، که به نام ژدانف مزین است، تطبیق‌گری واژه‌ای توهین‌آمیز و غیراخلاقی به شمار می‌رفت. ادبیات تطبیقی در دهه پنجاه عملاً تابو بود (استرف، ۱۹۵۵: ۲) و برخی بر این باور بودند که ارتباط تنگاتنگی میان رویکرد تطبیقی به ادبیات از یک‌سو و سرسپردگی و خاکساری نسبت به غرب از سوی دیگر، وجود دارد. همان‌طور که دوره ژدانف با مرگ او در سال ۱۹۴۸ پایان نیافت و تا مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ ادامه پیدا کرد، دوره سوم در ادبیات معاصر این کشور نیز با دوره ژدانف پایان نیافت.

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، این تبعیت محض ادبیات و پژوهش‌های ادبی از منافع سیاسی، یک‌شبه اتفاق نیفتاد، بلکه یک فرایند تدریجی و بلندمدت بود که تأثیرات ویرانگر ماندگاری داشت. ادبیات تطبیقی در دهه پنجاه میلادی در این کشور از بین رفته بود (۲۰). سیاستمداران و ادبای شوروی چنان ادبیات را به سیاست آلودند که تفکیک این دو از هم دشوار می‌نمود. ادبیات شوروی اصولاً ادبیاتی متعهد بود، اما این تعهد فقط نسبت به منافع حزب حاکم وجود داشت و لاغیر. مکتب واقع‌گرایی سوسیالیستی به‌عنوان تنها مکتب مجاز نقد و خوانش ادبیات در بلوک شرق شناخته می‌شد. این مکتب که در واقع اوج نفوذ هیئت حاکمه اتحاد جماهیر شوروی در حوزه ادبیات بود، تا میانه دهه ۱۹۸۰ نیز کم‌وبیش رونق داشت. نه تنها خود ادبیات، بلکه پژوهش‌های ادبی نیز در خدمت منافع حزب کمونیست تعریف می‌شد. در این دوران سیاست‌زده پراسانسور، برخی از نویسندگان شوروی برای رهایی از سخت‌گیری‌های دولتی، به ادبیات کودک و ادبیات علمی - تخیلی روی آوردند. علایق و سلاقی سیاستمداران شوروی، خود را بر ادبیات و نقد ادبی تحمیل می‌کرد و ادبیات تطبیقی شوروی نیز از این خوان گسترده بی‌بهره نبود.

¹ Pushkin and World Literature

وسلوفسکی و دیگر چهره‌های مطرح ادبیات تطبیقی هم‌وطن او که درباره تأثیر ادبیات غرب بر ادبیات ملی پژوهش کرده بودند، یکباره توسط فادیف و دیگر قانون‌گذاران ادبی به غرب‌زدگی متهم شدند. برخورد فادیف با کتاب *الکساندر وسلوفسکی و ادبیات روسی*^۱ (۱۹۴۶) یکی از این موارد است. این کتاب که توسط دانشگاه لنینگراد و به قلم شیشماریوف^۲ منتشر شد، با ویراستاری الکسیف همراه بود. فادیف که نمی‌توانست اهمیت وسلوفسکی را در زمینه زبان‌شناسی انکار کند، او را به «جدایی از سنت ادبی بزرگ انقلابی - دموکراتیک روسی و جایگزینی تاریخ‌گرایی واقعی با اثبات‌گرایی بورژوازی غربی سطحی» متهم کرد (۴). این حمله فادیف به وسلوفسکی و الکسیف و شیشماریوف، که به نوعی حمله به ادبیات تطبیقی بود، انتقادات سازمان‌دهی‌شده‌ای را نسبت به آنان که *بازماندگان مکتب وسلوفسکی* نامیده می‌شدند، آغاز کرد. در ادامه این اتهامات متوجه الکسی، برادر کوچک‌تر وسلوفسکی و نویسنده کتاب *تأثیر غربی در ادبیات روسی*^۳، نیز شد. کیرپوتین^۴ یکی از منتقدان برجسته مارکسیست، در مقاله «درباره نظر ادبیات و نقد ادبی روسی نسبت به غرب کاپیتالیست»^۵ به انتقاد از این تطبیق‌گر می‌پردازد. به باور این منتقد مارکسیست، الکسی هرچه را که نشانی از عقب‌ماندگی دارد روسی می‌پندارد و هرچه را که نشانی از پیشرفت دارد نتیجه تأثیر از غرب می‌داند (همان جا). حتی ولادیمیر پراپ، که تصور می‌شد پژوهش تأثیرگذارش در مورد افسانه‌های پریان^۶ به پیروی از مکتب وسلوفسکی انجام شده، با اتهام روبه‌رو شد.^۷ همین اتهام‌ها، که تعفن سیاست‌زدگی‌اش مشام را

^۱ Alexander Veselovsky and Russian Literature

^۲ V. F. Shishmaryov

^۳ *Western Influence in Russian Literature* (5th ed.: Moscow, 1916)

^۴ Valerii Iakovlevich Kirpotin (1898-2007)

^۵ "About the Attitude of Russian Literature and Literary Criticism toward the Capitalist West"

^۶ *The Historical Roots of the Fairy Tale* (Leningrad, 1946)

^۷ پراپ و بسیاری از این پژوهشگران راستین مانند ژیرمنسکی و آیکه‌نابم و الکسیف، بعدها مجبور به ایراد سخنرانی‌ها و نوشتن نامه‌هایی شدند که در آن به اشتباهات خود در پژوهش‌هایشان اعتراف می‌کردند. کسانی که ده سال پیش به مناسبت صدمین سال تولد وسلوفسکی او را ستوده بودند حال مجبور شده بودند تا نظریات او را تهدیدی برای آزادی و استقلال مردم بخوانند. البته در نیمه دوم دهه شصت میلادی اقداماتی برای توجه دوباره به وسلوفسکی و ادبیات تطبیقی انجام شد که در آن از او به بدنامی یاد نشد (استرف، ۱۹۵۷: ۹)، اما دخالت شدید سیاست در پژوهش‌های ادبی برطرف نشد (۱۰).

می‌آزرد، موجب شد تا سایر پژوهشگران ادبیات تطبیقی احساس امنیت نکنند و در نتیجه با محافظه‌کاری به پژوهش بپردازند یا تمایلات پژوهشی خود را تغییر دهند. در ابتدای قرن بیستم، تطبیق‌گران روس به تأثیر ادبیات غرب بر ادبیات روسی می‌پرداختند، اما آنچه به‌عنوان مکتب روسی ادبیات تطبیقی شناخته می‌شود چندان توجهی به وام‌داری و تأثیر ادبی نمی‌کند و به شباهت اهمیت می‌دهد.^۱ شاید همین سیاست‌های حزب حاکم در اعمال فشار بر تطبیق‌گران شوروی بود که آنها را از بررسی تأثیر به شباهت متمایل ساخت، زیرا در این حوزه با آرامش خاطر می‌توانستند به پژوهش بپردازند.

آثار ویرانگر دوره‌های پیشین در عرصه ادبیات تطبیقی پیداست و در حال حاضر مؤسسات روسی فعالیت چندانی در این زمینه ندارند. از گروه‌های ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های روسیه و انجمن ادبیات تطبیقی این کشور اطلاعی در دست نیست. اکثر دانشگاه‌ها گروهی دارند به نام ادبیات جهان، ولی فعالیتشان لزوماً تطبیقی نیست. این گروه‌ها بیشتر به مطالعه ادبیات کشورها و مناطق مختلف می‌پردازند و گاهی هم ممکن است در موضوعات تطبیقی کار کنند. پژوهشگاه ادبیات روسی^۲ در سن پترزبورگ که در سال ۱۹۰۵ تأسیس شده است، شامل گروه‌های متعدد است. گروه ادبیات نوی روسی^۳ از گروه‌های پژوهشی مختلفی تشکیل شده که گروه نظریه ادبی و پژوهش بینارشته‌ای^۴ یکی از آنهاست. این پژوهشگاه که به فرهنگستان علوم روسیه وابسته است، تنها مرکز فعال در پژوهش‌های ادبیات تطبیقی در این کشور است.^۵ در پژوهشگاه ادبیات جهان^۶

^۱ این ادبیات سیاست‌زده تنها اجازه انتشار پژوهش‌هایی را می‌داد که به تأثیر نویسندگان روس بر نویسندگان سایر ملل می‌پرداخت. از این پژوهش‌ها می‌توان به تأثیر گورکی بر جک لندن، آپتن سینکلر و تئودور دریزر، تأثیر مایاکفسکی بر لوئیس آراگون و تأثیر تالستوی بر رومن رولان اشاره کرد.

^۲ Institute of Russian Literature

^۳ Department of New Russian Literature

^۴ Literature Theory and Interdisciplinary Research Group

^۵ علاقه‌مندان جهت اطلاع بیشتر درباره این پژوهشگاه می‌توانند به نشانی زیر مراجعه کنند.

<http://www.pushkinskijdom.ru/Default.aspx?alias=www.pushkinskijdom.ru/en>

^۶ Institute of World Literature

که در سال ۱۹۳۲ تأسیس شده و به فرهنگستان علوم روسیه وابسته است نیز فعالیت‌های جسته‌وگریخته‌ای در این زمینه انجام می‌شود.^۱

۳.۲ نقاط ضعف مکتب روسی و انتقادات وارد بر آن

در بررسی نقاط ضعف مکتب روسی ادبیات تطبیقی به دو مورد می‌توان اشاره کرد. مورد نخست در ساحت نظری طرح می‌شود. از آنجاکه هر مکتبی ریشه در یک نظریه دارد، هرچه نظریه، به‌عنوان پشتوانه مکتب، از استحکام و انسجام بیشتری برخوردار باشد، مکتب برآمده از آن نظریه نیز منسجم‌تر و قابل اعتمادتر خواهد بود. برای نمونه مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه، با وجود انتقادات و مشکلات فراوان، هنوز اعتبار خود را از دست نداده؛ چرا که بر مبنای نظریه پوزیتیویسم بنا شده است.^۲ مشکل ابتدایی مکتب روسی ادبیات تطبیقی به همین استحکام مبنای نظری ارتباط پیدا می‌کند. نقطه آغاز پژوهش بر مبنای این مکتب قبول این نکته است که جوامع انسانی بر اساس تکامل تدریجی و منطبق با اصول و قواعد ویژه خود در تحول هستند (گی‌ین ۹۰). این نکته هرچه بیشتر به چالش کشیده شود، مبنای مکتب روسی ادبیات تطبیقی نیز سست‌تر خواهد شد. به باور ژیرمنسکی ایده وحدت و قاعده‌مندی تکامل اجتماعی بشر پیش‌فرض پژوهش تطبیقی ادبیات در این حوزه را شکل می‌دهد و شباهت‌های اندیشه مردمان گوناگون در مراحل مشابه رشد تاریخی‌شان به شباهت در ساختار و نظام اجتماعی آنان نسبت داده می‌شود (۱-۲). این نظریه مورد اتفاق نظر فیلسوفان تاریخ و اجتماع و ادبیات نیست و هرچه دلایل محکم‌تری در رد این نظریه طرح شود، پایه‌های این مکتب — و در نتیجه پژوهش‌های مبتنی بر آن — متزلزل‌تر خواهد شد.

انتقاد دوم به مکتب روسی ادبیات تطبیقی از دریافت سطحی پژوهشگران تطبیقی از آن مکتب ناشی می‌شود. این سطحی‌نگری در فهم مکتب مشکلاتی را در کاربست آن

^۱ علاقه‌مندان جهت اطلاع بیشتر درباره این پژوهشگاه می‌توانند به نشانی www.imli.ru مراجعه کنند.

^۲ البته نظریه پوزیتیویسم نیز خود با انتقاداتی روبه‌رو شد که برخی از مشکلات مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه نیز از همین انتقادات وارد بر پوزیتیویسم ناشی می‌شود.

ایجاد کرده و به آفرینش آثاری کم‌مایه و حتی گمراه‌کننده منجر شده است. همان طور که پیش‌تر گوشزد شد، خجسته‌پور (۱۷۳) نیز به این نکته اذعان می‌کند که

جذابیت تطبیق و مقایسه دو شخصیت یا پدیده مختلف از دو فرهنگ یا زمینه متفاوت به تنهایی می‌تواند نقطه آغاز پژوهشی تطبیقی شود؛ اما بی‌تردید کافی نیست. برای انجام پژوهشی روشمند و دقیق، آشنایی دقیق‌تر با مبانی نظری این حوزه لازم است.

برخی از پژوهشگران شباهت تاریخی و اجتماعی را — که مبنای پژوهش در این حوزه است — تنها به مواردی ظاهری همچون وقایع تاریخی (مثلاً جنگ جهانی اول و دوم) محدود کرده‌اند و در نتیجه پژوهش آنان به نتایج بسیار سست منجر شده است. برای توضیح بیشتر می‌توان به نقد مقاله «بررسی تطبیقی شعر و اندیشه تی. اس. الیوت و احمد شاملو بر اساس مؤلفه‌های مدرنیته»^۱ مراجعه کرد. اما باید توجه کرد که مبنای نظری مکتب روسی ادبیات تطبیقی — که ریشه در مدل مارکسیستی - لنینیستی توسعه تاریخی دارد (پراور^۲ ۵۵) — بسیار دقیق‌تر از چنین برداشت‌هایی است و پژوهشگر در واقع باید به عوامل ساختاری یک جامعه (اعم از گفتمان غالب و بستر تاریخی و اجتماعی پیدایش آن گفتمان) و فرایندهای اجتماعی و تاریخی قابل مقایسه توجه کند و نه معدودی رویداد تاریخی صرف. از پژوهش‌های مستدل در این حوزه می‌توان به پژوهشی اشاره کرد که به تکامل مجزا و هم‌زمان آواشعر^۳ به وسیله آینده‌گرایان^۴ روس و هوگو بال^۵ می‌پردازد و ریشه این هم‌زمانی و تشابه را در عوامل تاریخی مشابه جستجو می‌کند (همان جا).

۴.۲ مکتب روسی ادبیات تطبیقی؟

واژه مکتب در پژوهش‌های ادبی از واژگان پرکاربرد و کمتر تعریف‌شده است. منابع بسیاری به معرفی و تحلیل مکتب‌های ادبی و ادبیات تطبیقی می‌پردازند، اما در کمتر

^۱ خجسته‌پور، آدینه. «نقد مقاله «بررسی تطبیقی شعر و اندیشه تی. اس. الیوت و احمد شاملو بر اساس مؤلفه‌های مدرنیته»». *نقد ادبی*. ۲/۶ (تابستان ۱۳۹۲، پیاپی ۲۲): ۱۷۳-۱۸۱.

^۲ S. S. Praver (1925-2012)

^۳ (Sound Poetry) قالبی هنری که حد واسط میان قطعه ادبی و موسیقایی است. در این قالب تازه جنبه‌های آوایی زبان بر جنبه‌های معنایی و نحوی آن تقدم دارد.

^۴ Futurists

^۵ Hugo Ball (1886-1927)

کتابی به چستی مکتب پرداخته شده یا تعریف دقیقی از آن ارائه شده است. یوست (۲۵) به وجود سه مکتب ادبیات تطبیقی باور دارد: مکتب فرانسه و مکتب روسیه و مکتب امریکا. در وجود دو مکتب فرانسه و امریکا توافق وجود دارد و انوشیروانی نیز در مقاله «ضرورت ادبیات تطبیقی» مهم‌ترین ویژگی‌های این دو مکتب را برمی‌شمارد، اما در اینکه روسیه دارای یک مکتب ادبیات تطبیقی باشد میان صاحب‌نظران اتفاق نظر وجود ندارد. چنین مطلبی در مورد مکتب آلمانی نیز صدق می‌کند. باسنت^۱ که در صفحهٔ چهل کتاب *ادبیات تطبیقی: درآمدی نقدانه*^۲ دربارهٔ مکاتب ادبیات تطبیقی بحث می‌کند، از مکتب آلمانی نام می‌برد و بلافاصله در سطر بعدی *الگوی آلمانی* را جایگزین آن می‌کند. نکتهٔ شایان توجه در کتاب باسنت این است که هیچ اشاره‌ای به مکتب روسی نشده است. پراور نیز در کتاب *پژوهش‌های ادبی تطبیقی*^۳ هیچ اشاره‌ای به چنین مکتبی نمی‌کند. گی‌ین در بخش نخست کتاب *چالش ادبیات تطبیقی*^۴ با عنوان «پیدایش ادبیات تطبیقی»، بیش از صد صفحه را به تاریخچهٔ این رشته اختصاص می‌دهد و فصولی مجزا برای مکتب‌های فرانسوی و امریکایی در نظر می‌گیرد، درحالی‌که در این کتاب اشاره‌ای به مکتب روسی یا مکتب اروپای شرقی نشده است. آلدريج^۵ و استالکنخت^۶ و فرنز^۷ نیز به این مکاتب اشاره‌ای نمی‌کنند.

منتقدی مکتب را این‌گونه تعریف می‌کند: گروهی از نویسندگان که در مورد اصول کارشان با یکدیگر اتفاق نظر دارند (کادن^۸ ۷۸۹). دیگر ویژگی‌های یک مکتب عبارت‌اند از انتشار بیانیه، تأثیر در چندین کشور، ماندگاری و انقلابی بودن (۷۸۹-۷۹۰). دربارهٔ ادبیات تطبیقی شوروی باید گفت که صاحب‌نظران ادبیات تطبیقی در شوروی، در اصول کارشان چندان اتفاق نظر ندارند. همان طور که پیش‌تر اشاره شد، ژیرمنسکی ریشهٔ شباهت میان ادبیات‌ها را در شرایط تاریخی و اجتماعی، و سلوفسکی ریشهٔ این امر را در شباهت میان فرایندهای روان‌شناختی انسان جستجو

¹ Susan Bassnett

² *Comparative Literature: A Critical Introduction*

³ *Comparative Literary Studies: An Introduction*

⁴ *The Challenge of Comparative Literature*

⁵ Owen Aldridge (1915-2005)

⁶ Newton P. Stallknech (1906-1981)

⁷ Horst Frenz

⁸ J. A. Cuddon

می‌کند. درحالی‌که سخنرانی ولک را با عنوان «بحران ادبیات تطبیقی»، در دومین همایش بین‌المللی ادبیات تطبیقی در دانشگاه کارولینای شمالی، می‌توان بیانیه مکتب امریکایی دانست، ادبیات تطبیقی شوروی فاقد بیانیه است. ادبیات تطبیقی شوروی — به‌جز در بلوک شرق و چند کشور کمونیستی — تأثیر قابل توجهی در کشورهای دیگر نکرد. گرچه صاحب‌نظران ادبیات تطبیقی روسیه فعالیت‌های بسیاری داشتند و به پیشبرد پژوهش‌های ادبی کمک شایانی کردند، این فعالیت‌ها به‌هیچ‌وجه انقلابی در ادبیات تطبیقی به حساب نمی‌آید. دقت در مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی مفهوم انقلابی بودن را روشن می‌سازد. موضوع اساسی مکتب فرانسه بحث تأثیر — عمدتاً میان ادبیات فرانسه و سایر کشورها — است. این مکتب تحت تأثیر پوزیتیویسم (اثبات‌گرایی) قرن نوزدهم اروپاست و بر ارائه مستندات و مدارک تاریخی اصرار می‌ورزد (انوشیروانی ۱۲). هدف تطبیق در این مکتب «تبیین تعاملات و مبادلات ادبی بین ملت‌های مختلف» است (۱۳). مکتب امریکایی، همان‌طور که از نظریات ولک و رماک^۱ و یوست برمی‌آید، علاوه بر تأثیر، به شباهت نیز می‌پرداخت. این مکتب بر بینارشته‌ای بودن تأکید می‌کرد و با پوزیتیویسم حاکم بر مکتب فرانسه مخالفت می‌ورزید. همین مخالفت‌ها با مکتب پیشین ویژگی انقلابی مکتب امریکا را به‌عنوان یک مکتب تازه آشکار ساخت. ادبیات تطبیقی شوروی فاقد این روحیه انقلابی و مخالفت صریح و اساسی با مکتب پیش از خود است.

انتقاد اصلی به نقد ادبی رایج در شوروی این بود که این نوع نگاه به ادبیات، از جنبه زیبایی‌شناختی فرهنگ غفلت می‌کند و بر ویژگی خودجوشی ذهن بشر چشم می‌بندد و به فردیت مؤلف بی‌اعتناست (یوست ۲۷). این انتقادات بی‌شباهت به اشکالات متوجه مکتب پوزیتیویستی ادبیات تطبیقی فرانسوی نیست. این نکته خود مؤید این مطلب است که ادبیات تطبیقی در شوروی چندان متفاوت با مکتب فرانسه نبوده است. به تعبیر یوست، هریک از این مکاتب ادبیات تطبیقی به سایر مکاتب حمله می‌کند (۲۸)، اما با توجه به فقدان روحیه انقلابی و عدم مخالفت صریح و اساسی ادبیات تطبیقی شوروی با مکتب فرانسه و همچنین شباهت انتقادات متوجه این دو

^۱ Henry H.H. Remak (1916–2009)

ادبیات تطبیقی، چندان نشانی از حمله ادبیات تطبیقی شوروی به مکتب پیش از خود — که مکتب فرانسوی است — مشاهده نمی‌شود. ادبیات تطبیقی شوروی توجه تطبیق‌گران را از تأثیر به شباهت متمایل ساخت، اما ویژگی بارز دیگری نداشت. همان گونه که پیش‌تر عنوان شد، ادبیات تطبیقی این کشور به هیچ‌وجه با پوزیتیویسم مخالفت نکرد، بینارشته‌ای نبود، در واقع هیچ انتقاد اساسی‌ای به مکتب پیشین وارد نداشت و تفاوت بنیادینی با اندیشه حاکم بر مکتب فرانسه نداشت. مجموع این ویژگی‌ها دوران شکوفایی ادبیات تطبیقی شوروی را به یک دوران گذار از مکتب فرانسوی به مکتب امریکایی تبدیل کرد. یوست در سال ۱۹۷۴ نوشت هرچند در اندیشه‌های صاحب‌نظران ادبیات تطبیقی در شوروی حقیقتی مشاهده می‌شود، چون بوی ایدئولوژی (بخوانید سیاست) از آن بلند است، با دیده شک به آن نگرسته می‌شود (همان جا). گذشت زمان چنان بر میزان این شک افزوده که دیگر کسی در تاریخچه ادبیات تطبیقی به مکتب شوروی اشاره نمی‌کند. همان طور که خود یوست اظهار می‌کند، واقع‌گرایی سوسیالیستی از طریق اکثریت آرا به رسمیت شناخته شد و در خدمت منافع یک حزب بود (همان جا). ناگفته پیداست که این روش هیچ سنخیتی با پیدایش یک مکتب ادبیات تطبیقی ندارد. نگارندگان بر این باورند که کاربرد عنوان مکتب برای فعالیت‌های برخی از پژوهشگران ادبیات تطبیقی در شوروی به هیچ‌وجه دقیق نیست. ادبیات تطبیقی شوروی تکامل مکتب فرانسه و در واقع دوران گذاری از مکتب قدیم به مکتب امریکا بود.

۳. نتیجه

روسیه از کشورهای با سابقه در ادبیات تطبیقی است که از قرن نوزدهم تطبیق‌گران بنامی داشته است. علاوه بر نظریه بوطیقای تاریخی و سلوفسکی، تأکید بر اینکه شباهت‌های میان آثار ادبی لزوماً نتیجه تأثیر نیست و در فرایندهای روان‌شناختی یا شرایط تاریخی و اجتماعی ریشه دارد، از دستاوردهای نظریه‌پردازی در ادبیات تطبیقی این کشور است. ادبیات تطبیقی در این کشور تا چند دهه ابتدایی قرن بیستم رو به شکوفایی می‌رفت، اما به تدریج با مخالفت ادیبان سیاست‌زده روبه‌رو شد که در نتیجه

آن، شرایط کنونی ادبیات تطبیقی در روسیه با سایر کشورهای با سابقه در ادبیات تطبیقی فاصله معناداری پیدا کرده است. در منابع بسیار اندکی به مکتب روسی یا مکتب اروپای شرقی ادبیات تطبیقی اشاره شده است، اما گذشت زمان وجود چنین مکاتبی را اثبات نکرده است. هرچند ادبیات تطبیقی در شوروی تفاوت‌هایی با مکتب فرانسوی و امریکایی دارد و همین امر سبب شده تا برخی آن را یک مکتب مجزا بنامند، این تفاوت‌ها در حدی نیست که درخور عنوان مکتب باشد. ادبیات تطبیقی شوروی یک گذار از مکتب فرانسوی به مکتب امریکایی است و عنوان *نحله* برای آن بسیار مناسب‌تر است.

صاحب‌نظران روس بر این باورند که شباهت‌های میان آثار ادبی لزوماً نتیجه تأثیر نیست. این باور در گسترش پژوهش‌های ادبیات تطبیقی بسیار مؤثر بوده و مبنای بسیاری از پژوهش‌های تطبیقی — به ویژه در ایران — قرار گرفته است، اما نکته قابل تأمل این است که گین (۹۰) نظر ژیرمنسکی را در برخی از موارد چندان معتبر نمی‌داند و آن را *شتاب‌زده و سردستی و ناکافی* می‌داند. همان طور که مشاهده می‌شود به پژوهش‌های انجام‌شده توسط یک پژوهشگر نامور روس در این زمینه انتقاد شده است. این نکته نشان‌دهنده دشواری تطبیق بر این مبناست. تطبیق‌گری که این اصل را مبنای پژوهش خود قرار می‌دهد باید آگاه باشد که به چنین سرنوشتی دچار نشود. همان طور که پیش‌تر نیز هشدار داده‌اند، «نمی‌توان هر پژوهش سطحی و شتاب‌زده را که به تنظیم سیاهه‌ای از تشابهات ظاهری و تصادفی می‌پردازد در زمره پژوهش‌های ادبیات تطبیقی به شمار آورد» (انوشیروانی ۲۳). انجام چنین پژوهشی نیازمند آگاهی کافی از شرایط تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی دو اثر یا دو نویسنده مورد بررسی است و باید دقت کرد که گزینش چنین موضوعی به سطحی‌نگری نینجامد.

منابع

- انوشیروانی، علی‌رضا. «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران.» *ادبیات تطبیقی*، ویژه‌نامه نامه فرهنگستان. ۱/۱ (بهار ۱۳۸۹، پیاپی ۱): ۶-۳۸.
- خجسته‌پور، آدینه. «نقد مقاله «بررسی تطبیقی شعر و اندیشه تی. اس. الیوت و احمد شاملو بر اساس مؤلفه‌های مدرنیته».» *نقد ادبی*. ۲/۶ (تابستان ۱۳۹۲، پیاپی ۲۲): ۱۷۳-۱۸۱.
- Aldridge, A. O. *Comparative Literature: Matter and Method*. Urbana: University of Illinois Press, 1969.
- Bassnett, S. *Comparative Literature: A Critical Introduction*. Oxford: Blackwell, 1993.
- Botz-Bornstein, Thorsten. "Empathy versus Abstraction in Twentieth-Century German and Russian Aesthetics." *CLCWeb: Comparative Literature and Culture* 9/2 (2007). retrieved on January 5, 2014.
<<http://dx.doi.org/10.7771/1481-4374.1220>>
- Cuddon, J. A. *The Penguin Dictionary of Literary Term and Literary Theory*. Revised by C. E. Preston. London: Penguin Group, 1999.
- Guillen, C. *The Challenge of Comparative Literature*. Trans. Cola Franzen. Cambridge: Harvard University Press, 1993.
- Jost, F. *Introduction to Comparative Literature*. New York: Pegasus, 1974.
- Khanna, S. A. "Comparative Literature: Concepts, Its Present Status and New Territories." StudyMode.com. retrieved on October 16, 2012.
<http://ankitakhanna.weebly.com/uploads/4/5/1/3/4513459/comparative_literature_paper_submission_final_copy.pdf>
- Londero, R. R. "We see cyborgs differently: a comparative study between North American and Latin American cyberpunk." retrieved on January 3, 2013.
<<http://www.inter-disciplinary.net/wpcontent/uploads/2011/06/londerovhpaper.pdf>>
- Maguire, R. A. (Trans, and ed.). *Gogol from the Twentieth Century: Eleven Essays*. Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1974.
- Maslov, B. "Comparative Literature and Revolution, or the Many Arts of (Mis)reading Alexander Veselovsky." retrieved on October 16, 2012.
<http://www.academia.edu/778721/Comparative_Literature_and_Revolution_or_the_Many_Arts_of_Mis_reading_Alexander_Veselovsky>
- . [Introductory Note]. "Envisioning World Literature in 1863: From the Reports on a Mission Abroad." Alexander Veselovsky. Trans. Jennifer Flaherty. Ed. Boris Maslov. retrieved on October 16, 2012.
<<http://lucian.uchicago.edu/blogs/historicalpoetics/files/2011/07/Veselovsky-Eng.-Revised.pdf>>
- . [Summary]. "Envisioning World Literature in 1863: From the Reports on a Mission Abroad." Alexander Veselovsky. Trans. Jennifer Flaherty. Ed. Boris Maslov. retrieved on October 16, 2012.

- <<http://lucian.uchicago.edu/blogs/historicalpoetics/files/2011/07/Veselovsky-Eng.-Revised.pdf>>
- Meletinsky, E. M. *The Poetics of Myth*. Trans. Guy Lanoue and Alexandre Sadetsky. London: Routledge, 2000.
- Polonsky, R. *English Literature and the Russian Aesthetic Renaissance*. Cambridge: Cambridge University Press, 1998.
- Praver, S. S. *Comparative Literary Studies: An Introduction*. London: Duckworth, 1973.
- Stallknecht, N. P. and Horst Frenz. *Comparative Literature: Method and Perspective*. Carbondale: Southern Illinois University Press, 1961.
- Struve, G. "Comparative Literature in the Soviet Union, Today and Yesterday." *Yearbook of Comparative and General Literature*. Indiana: Bloomington Indiana University, 1955: 1-20.
- . "Comparative Literature in the Soviet Union: Two Postscripts." *Yearbook of Comparative and General Literature*. Indiana: Bloomington Indiana University, 1957: 7-10.
- Tihanov, G. "The Birth of Modern Literary Theory in East-Central Europe." *History of the Literary Cultures of East-Central Europe. Junctures and Disjunctures in the 19th and 20th Centuries*. Vol. 1. Ed. Marcel Cornis-Pope and John Neubauer. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins, 2004: 416-423.
- Veselovsky, A. N. "Envisioning World Literature in 1863: From the Reports on a Mission Abroad." Trans. Jennifer Flaherty. Ed. Boris Maslov. retrieved on October 16, 2012.
- <<http://lucian.uchicago.edu/blogs/historicalpoetics/files/2011/07/Veselovsky-Eng.-Revised.pdf>>
- . "On the method and tasks of literary history as a field of scholarship (1870)." Translation and introductory note by Boris Maslov. retrieved on October 16, 2012.
- <http://lucian.uchicago.edu/blogs/historicalpoetics/files/2010/08/Veselovsky_1870.PMLA_Formatted.pdf>
- Wellek, R. "The Name and Nature of Comparative Literature." *Discriminations. Further Concepts of Criticism*. Ed. R. Wellek. New Haven & London: Yale University Press, 1971: 1-36.
- Zhirmunsky, V. M. "On the Study of Comparative Literature." *Oxford Slavonic Papers* 13, 1967: 1-13.

ایستاده بر مرز: ادبیات تطبیقی در ترکیه

حیدر خضری،* پژوهشگر مدعو مرکز مطالعات خاورمیانه، دانشگاه ایندیانا، امریکا

چکیده

این مقاله می‌کوشد تا پیدایش و پیشرفت ادبیات تطبیقی در کشور ترکیه را بررسی کند. در بخش اول مقاله چگونگی پیوند خوردن فرهنگ مقایسه در ادبیات کلاسیک ترکی با جغرافیای جهان اسلام/ اسلامی شده، مخصوصاً عربی و فارسی بیان شده است. در بخش دوم مقاله تعریفی از اینکه چگونه فرهنگ مقایسه در ادبیات معاصر ترکیه در ارتباط با فرهنگ‌های رومی - یونانی، فرانسوی، آلمانی و اخیراً انگلیسی به دست داده شده است. همچنین مشکلات و شکاف‌های ناشی از این دوگانگی زمانی و مکانی در عرصه ادبیات تطبیقی ترکیه بررسی شده است. مقاله با ارائه هویتی دورگه‌ای رومیزی برای ادبیات تطبیقی در ترکیه، در دو بُعد زمانی و مکانی، و نیز با ارائه کتاب‌شناسی پژوهش‌های نظری در دو حیطه تألیف و ترجمه، به کار خود پایان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی در ترکیه، شرق و غرب، استانبول، مرز.

از سمیح گزر (Semih Gezer) از دانشگاه موش آلپارسلان (Muş Alparslan Üniversitesi) سپاسگزارم که در یافتن و ترجمه برخی از متون مرا یاری داد.

* E-mail: hkhezri@indiana.edu

«[استانبول] دقیقاً بر روی مرز واقع شده است. می‌توانی از آنجا تمام آسیا را ببینی، اما همچنان در اروپا قرار دارد» (دِمبر^۱ ۱۵۹). موقعیت جغرافیایی ترکیه امروزین به‌عنوان پل اصلی ارتباط میان شرق و غرب از یک طرف، و تاریخچه ارتباط آن با سنت‌های شرقی - اسلامی در دوره کلاسیک و نیز با سنت‌های غربی در عصر معاصر از طرف دیگر، به‌همراه یدک کشیدن عنوان آخرین خلافت اسلامی حاکم بر سه قاره جهان و نیز نخستین حکومت لائیک در جهان اسلام، بستر مناسب و درخور توجهی را برای تعامل و برخورد تمدن‌ها و نیز مطالعات تطبیقی در بیشتر عرصه‌ها، مخصوصاً عرصه‌های علوم انسانی، فراهم ساخته است. از همین رو بایستی به فرهنگ مقایسه، به طور کلی، و ادبیات تطبیقی، به طور ویژه، در کشور ترکیه، در بستری زمانی (عصر کلاسیک و معاصر) و مکانی (شرق و غرب) توجه نموده، آن را مطالعه کرد.

اگرچه محدوده زمانی عصر کلاسیک را می‌توان بر اساس دیدگاه رایج و مشهور مرتبط با مطالعات ترکی، از آغاز تا فروپاشی امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول، و محدوده زمانی عصر معاصر را هم از پیدایش جمهوری ترکیه توسط مصطفی کمال آتاتورک در سال ۱۹۲۳ تا به امروز قلمداد کرد، در باب پژوهش‌های زبانی و ادبی تقسیم‌بندی رایج دیگری وجود دارد که در مورد این مقاله نیز دقیق‌تر به نظر می‌رسد: در این تقسیم‌بندی محدوده زمانی عصر کلاسیک از آغاز تا سال ۱۹۲۸ که تغییر الفبا در ترکیه رسماً اعلام شد، و یا سال ۱۹۳۲ که روزنامه‌ها و سایر نوشته‌ها به الفبای جدید منتشر شدند، در نظر گرفته می‌شود. در تاریخ ادبیات ترکی معمولاً از این دوره با اسامی‌ای همچون ادبیات کلاسیک یا ادبیات قدیم و یا ادبیات ملی خلق ترک نام برده می‌شود و در نظام آموزش عالی ترکیه یکی از دو گرایش اصلی ادبیات ترکی است. با این دیدگاه می‌توان محدوده زمانی عصر معاصر را هم بدین صورت ترسیم کرد: از زمان اعلام تغییر الفبا در سال ۱۹۲۸ و یا از زمان اجرای آن در سال ۱۹۳۲ تا به امروز. در تاریخ ادبیات ترکی معمولاً از این دوره با عنوان ادبیات نوین ترکی یاد می‌شود که گرایش اساسی دیگر ادبیات ترکی است.

^۱ Harry Dember

۱. فرهنگ مقایسه در دوران کلاسیک

۱.۱ دوران عثمانی (۱۲۹۹-۱۹۲۳)

فرهنگ ترکی از آغاز پیدایش آن در سرزمین آناتولی و آسیای صغیر و مخصوصاً در دوران امپراتوری عثمانی، در ارتباطی بسیار عمیق و متقابل با فرهنگ‌های شرقی - اسلامی، و مخصوصاً فارسی و عربی بوده است. زبان ترکی زبان اداری و حکومتی خلافت عثمانی و زبان فارسی زبان شعر و ادبیات و فرهنگ و زبان عربی نیز زبان دین و در بیشتر حالت‌ها دستگاه قضایی خلافت بوده است (المصری ۵). در حیطه ترجمه هم بیشتر آثار دینی و علمی در دوران بعد از اسلام تا دوره معاصر، از زبان عربی، و بیشتر آثار ادبی، از زبان فارسی ترجمه شده‌اند.

این مثلث ترکی - فارسی - عربی، در محدوده قابل توجهی از جغرافیای پهناور خلافت عثمانی - مخصوصاً جغرافیای آناتولی و آسیای صغیر (بخش باختری و خاوری ترکیه امروزی) - کاربرد داشته است. تعداد قابل توجهی از شاعران و ادیبان ترک‌زبان در دستگاه خلافت عثمانی دارای آثاری برجامانده به هر سه زبان هستند.^۱ این بُعد فراملی خلافت عثمانی از یک طرف، و هم‌جوار بودن آن با جغرافیای جهان فارسی‌زبان و عربی‌زبان از طرف دیگر، به همراه پدیده‌های طبیعی و فراطبیعی‌ای همچون مهاجرت و تجارت و جنگ و غیره، باعث ورود واژگان و اصطلاحات بی‌شماری از زبان‌های فارسی و عربی در زبان و ادب ترکی شده است. این روند دخول واژگان فارسی و عربی در زبان و ادب ترکی به طور کلی در حد فاصل بین قرن سیزدهم تا قرن نوزدهم روند چشمگیری داشته است (دلبری پور ۷۹-۹۸)، اما دامنه این تعامل و تأثیرپذیری تنها به دایره واژگان و اصطلاحات محدود نشد. دامنه تأثیرپذیری فرهنگ ترکی از سنت‌های عربی - فارسی - اسلامی در دو حیطه شکل و محتوا بسیار قابل توجه است (ر.ک. قره‌خان ۶۶۷-۶۷۴). این تأثیرپذیری و درهم‌تنیدگی در دوران

^۱ به‌عنوان مثال از فضولی (۱۴۹۴-۱۵۵۶م)، شاعر نام‌آشنای ترک، دواوین و آثار مستقلی به زبان‌های ترکی و فارسی و عربی بر جای مانده است. علاوه بر این، از سلطان سلیم یکم (۱۴۶۵-۱۵۲۰م) دیوان شعری به زبان فارسی بر جای مانده که مشتمل بر دوهزار بیت است (انوشه III).

کلاسیک به حدی وسیع و عمیق است که برخی از صاحب‌نظران و پژوهشگران — اغلب غیر ترک — در بررسی‌های مربوط به آن دوره تمایل دارند که از اصطلاح تقلید به‌جای اصطلاح تأثیرپذیری بهره بگیرند (طوغان ۴۸)؛ حال آنکه عده قابل توجهی از پژوهشگران — اغلب ترک‌زبان — با اشاره به به‌هم‌تنیدگی و چندملیتی و چندفرهنگی بودن امپراتوری عثمانی، مبحث نگاشته شدن ادبیات ملی ترکیه به زبان خارجی را مطرح می‌سازند.^۱ گفته شیخ غالب،^۲ شاعر قرن هجدهم، آینه تمام‌نمای این دوره به حساب می‌آید. وی در مورد تأثیرپذیری و تقلید و سرقت ادبی و نیز افتخار به آن می‌نویسد:

من این اسرار را از مثنوی گرفته‌ام
تو شاید بگویی این سرقت است، اما این بهترین کار است
اگرچه این دارایی تو نیست، پس حداقل ز رنگ باش
آن جواهر را بیاب و بدزد (ر.ک. آیتاچ^۳ ۳۰-۳۱)

در همین بستر فرهنگی و از همین دوره بود که نوعی از فرهنگ مقایسه در معنای کلاسیک آن در فرهنگ ترکی شکل گرفت. آثار موجود در فرهنگ ترکی در بیشتر حالت‌ها با همتای عربی و یا فارسی آن مقایسه می‌شد. شاعر و ادیب ترک هم، به همان شیوه، به همتای فارس و یا عرب‌زبانانش تشبیه می‌شد. این دست مقایسه‌ها در عرصه شعر نمود بارزتری دارد. تذکره‌نویسان ترک این نوع مقایسه‌ها را مزیتی برای شاعران ترک‌زبان دانسته‌اند. حتی خود شاعران هم برای بالا بردن منزلت خود و بیان فضل و برتری‌شان بر دیگران، خود را با شاعران فارس‌زبان و یا عرب‌زبان مقایسه کرده‌اند. در موارد قابل توجهی این مقایسه‌ها با شاعران فارس‌زبان همچون نظامی و مولوی و جامی و حافظ و دیگران، و در موارد کمتر و گاه به‌صورت غیرمستقیم، با شاعران عرب‌زبان همچون حسّان‌بن ثابت (درگذشته ۶۷۴ق) صورت گرفته است. شاعران ترک در

^۱ به‌عنوان مثال شمار قابل توجهی از منتقدان و ادیبان ترکیه مولوی را شاعر ترک و آثار وی را داخل در ادبیات ترکیه می‌دانند؛ آثاری که به عقیده آنها به زبان خارجی، یعنی فارسی، نگاشته شده است.

^۲ Seyh Galib (1757-1798)

^۳ Aytac

بسیاری از موارد از تخلص شعری شاعران فارسی‌زبان بهره گرفته‌اند که این موضوع در برخی از موارد موجب سردرگمی منتقدان معاصر شده است (نظامی ترک ۳۲۶-۳۲۹). مطلب شایان توجه دیگر در باب فرهنگ مقایسه در این دوره مبحث مربوط به ترجمه است. هرچند ترجمه‌هایی از زبان‌های عربی و فارسی از دوران اوج قدرت عثمانی‌ها (از دوران سلطان سلیم تا آخر عصر قانونی) انجام یافته بود، این کار به شکل سازمان‌دهی شده‌ای در دوره لاله (۱۷۲۷-۱۷۳۱) از طرف ابراهیم پاشا (صدراعظم) آغاز شد. این ترجمه‌ها بیشتر متون علمی و تاریخی بودند تا متون ادبی. در این دوره، ترجمه‌هایی از زبان‌های فارسی و عربی و یونانی در حوزه‌هایی چون پزشکی و تاریخ و فیزیک و علوم دیگر، به ترکی عثمانی صورت گرفت. این جنبش ترجمه‌ای بیشتر بُعدی حکومتی و غیر ادبی داشت؛ مطلبی که باید در پژوهش‌هایمان درباره این دوره بر آن تمرکز شود. این جنبش ترجمه‌ای، در اساس، آغازی برای روی‌آوری به فرهنگ‌های دیگر در مقیاسی وسیع‌تر بود و بستر مناسبی را برای پژوهش‌های مقایسه‌ای در دوره‌های بعد آماده می‌کرد؛ نمونه‌ای از یک سیاست فرهنگی موفق که سرآغازی برای پیدایش دوره تنظیمات بود.

۲.۱ دوره تنظیمات (۱۸۳۹-۱۸۷۶)

دوره تنظیمات یا تنظیمات خیریه، نهضت نوگرایی و اصلاح‌طلبی در ساختار سیاسی - حقوقی و فرهنگی و اجتماعی جامعه عثمانی در قرن نوزدهم است که از سال ۱۲۱۸ هجری شمسی (۱۸۳۹م) شروع می‌شود و با دوره قانون اساسی اول در سال ۱۸۷۶م به پایان می‌رسد. هدف اصلاحات دوره تنظیمات، نوسازی دستگاه دولتی و اجتماعی و یکپارچه کردن اقوام غیر مسلمان و غیر ترک امپراتوری عثمانی، از راه تغییر قانون‌ها و روش‌ها، اعطای حقوق اجتماعی، آزادی‌های مدنی و مقابله با حرکت‌های ملیت‌گرایانه بود. نخستین گام در اجرای مفاد فرمان تنظیمات که تشکیل نهادهای جدید را ضروری می‌ساخت، با تأسیس مجلس والای احکام عدلیه برداشته شد. روشنفکران و پیش‌گامان تنظیمات تشخیص داده بودند که نهادهای مذهبی و نظامی قدیمی دیگر جوابگوی نیازهای امپراتوری در جهان مدرن نیست. بسیاری از اصلاحات تلاشی بودند برای

اتخاذ شیوه‌های موفق اروپایی و مخصوصاً فرانسوی. تغییرها شامل سربازگیری و آموزش و پرورش و اصلاح نهادها و قوانین و غیره می‌شد. در واقع، این دوره حد فاصلی بین دوران کلاسیک و دوران معاصر در تاریخ امپراتوری عثمانی و جمهوری ترکیه به شمار می‌رود. در همین دوره بود که نگاه‌ها تا اندازه قابل توجهی از شرق به غرب دوخته شد. بیشتر ادیبان و شاعران مجذوب فرهنگ غرب و مخصوصاً فرانسه شدند. ادبیات کلاسیک فرانسه و آلمان و انگلیس و روسیه به طور مستقیم و یا از طریق ترجمه، تأثیر قابل توجهی بر فرهنگ و ادبیات ترکی این دوره گذاشت. شاعران و ادیبان ترک به جست‌وجوی جایگزینی برای فرهنگ کلاسیک شرقی - اسلامی پرداختند و به این منظور از فرهنگ کلاسیک فرانسه و انگلیس و آلمان گذشتند و به سرچشمه‌های اصلی آن، یعنی فرهنگ روم و یونان باستان رسیدند و از آن الهام گرفتند. این الهام و تأثیرپذیری در نزد برخی از ادیبان ترک - به‌عنوان مثال جواد شاکر کاباغچی^۱ - تا آنجا پیش رفت که به بنیان‌گذاری مکتبی در ادبیات ترکی انجامید که تا به امروز هم برای خود پیروانی دارد. این تأثیرپذیری و الهام و ترجمه از فرهنگ کلاسیک یونانی به حدی مورد توجه واقع شد که در نزد عده‌ای به مرحله پرستش رسید. همین رویکرد افراطی باعث شد که از دهه ۶۰ سده بیستم به بعد، رویکرد یونانی موجود در ادبیات ترکی با انتقاد روبه‌رو شود. به‌عنوان مثال در نامه‌های بی‌مخاطب آتیلای ایلهان^۲ (ر.ک. آیتاچ ۳۱، ۳۶، ۳۷) به تقدس و پرستش فرهنگ یونانی اشاره و از آن انتقاد شده است. هرچند از نوشته‌های ایلهان این مطلب هم آشکار می‌شود که وی به‌هیچ‌وجه مخالف ترجمه از فرهنگ یونانی نبوده است.

در دوره تنظیمات حرکت ترجمه از ادبیات اروپا و مخصوصاً فرانسه رونق قابل توجهی یافت. انواع ادبی جدید مانند رمان و تئاتر و داستان و غیره از لابه‌لای این ترجمه‌ها وارد عرصه ادبیات ترکی شد. مثلاً پیش از آنکه نامیق کمال^۳ اولین رمان خود را با نام *انتباه*^۴ منتشر کند، بیش از بیست رمان و داستان از ادبیات اروپا و مخصوصاً

^۱ Cevat Şakir Kabaağaçlı (Halikarnas Balıkcısı) (1973-1890)

^۲ Atilla İlhan (1925 - 2005)

^۳ Namık Kemal (1840 - 1888)

^۴ Intibah

ادبیات فرانسه ترجمه شده بود. این افراد در همان حال که اولین مترجمان بودند، جزو اولین رمان‌نویسان ادبیات ترکیه هم به شمار می‌رفتند. ترجمه‌های مهمت نادر^۱ از نمایشنامه‌های شکسپیر که در همین دوره صورت گرفت، خود شایان توجه است. از جمله اولین و مهم‌ترین آثار ترجمه‌شده در ادبیات ترکی این دوره می‌توان به *رابینسون کروزوئه* اثر دانیل دفو،^۲ *دور دنیا در هشتاد روز* اثر ژول ورن^۳ و *سرگذشت تیلماک* اثر فیلون^۴ اشاره کرد (اینگینون^۵ ۱۸). علاوه بر آنکه دستگاه امپراتوری عثمانی در بردارندهٔ تعدد زبانی و فرهنگی و ملیتی بود و جو مناسبی را برای مترجمان فراهم آورده بود، تلاش دستگاه حاکم نیز برای نزدیک شدن به غرب و تجدد انگیزهٔ مضاعفی به مترجمان برای ترجمه کردن می‌داد. در سال ۱۸۳۳ خلافت عثمانی مرکز ترجمهٔ باب عالی^۶ را تأسیس کرد تا به مسلمانان زبان‌های اروپایی و مخصوصاً فرانسوی را آموزش دهد. در سال ۱۸۵۱ انجمن دانش^۷ متشکل از دانشمندان و معلمان و کارکنان دولت و تاریخ‌دانان و مستشرقان اروپایی تأسیس شد. هدف این انجمن ایجاد ارتباط و ادامهٔ آن با اروپا و جلوگیری از قطع این ارتباط بود. همچنین کمیتهٔ علمی عثمانیه^۸ با هدف گسترش علوم مدرن غربی و تشویق کارهای تحقیقاتی در ترکیه، در همین دوره تأسیس شد (اولسور^۹ ۷۶-۷۷).

۲. فرهنگ مقایسه در دوران معاصر

۱.۲ دورهٔ جمهوریت (۱۹۲۳ تا به امروز)

بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی در جنگ اول جهانی، مصطفی کمال آتاتورک جمهوری ترکیه را در سال ۱۹۲۳، بر پایهٔ اصل جدایی دین از سیاست گذاشت و خط لاتین را برای نوشتن زبان ترکی مرسوم کرد و اقدامات بسیاری را برای صنعتی کردن و غربی شدن ترکیه انجام داد و دورهٔ نوینی را در ترکیه به وجود آورد. سیاست

^۱ Mehmet Nadir

^۲ Daniel Defoe's *Robinson Crusoe*

^۳ Jules Gabriel Verne's *Le Tour du monde en quatre-vingts jours*

^۴ François Fénelon's *Les aventures de Télémaque*

^۵ Enginün

^۶ Babiali Tercüme Odası

^۷ Encümen-i Daniş

^۸ Cemiyet-i İlimiye-i Osmaniye

^۹ Ülsever

روی‌آوری به غرب که از دوره تنظیمات شروع شده بود، در دوره جمهورییت به شکل وسیع‌تری دنبال شد. حرکت ترجمه در دوره جمهورییت روند شتابان‌تری به خود گرفت. از ابتدای دهه چهل ترجمه‌های فراوانی از ادبیات یونان و روم قدیم، و همچنین ادبیات کشورهای شرقی، به‌منظور تعالی و بهبود بخشیدن ادبیات ترکی، صورت گرفت. در سال ۱۹۴۰ ترجمه‌هایی که به‌واسطه دولت صورت می‌گرفت به اوج خود رسیده بود. شمار آثاری که در این دوره تحت عنوان ترجمه‌هایی از ادبیات جهانی ترجمه شده بود، از این‌قرار است: ۲۱۰ اثر فرانسوی، ۹۰ اثر آلمانی، ۶۵ اثر انگلیسی، ۷۸ اثر روسی و ۱۶ اثر اسکاندیناویایی. علاوه بر این ترجمه‌ها و در سلسله انتشارات ادبیات جهانی، ۷۸ اثر از ادبیات یونان قدیم و ۲۷ اثر نیز از ادبیات روم قدیم ترجمه شده بود. علاوه بر این، وزارت آموزش و پرورش ملی هم روند ترجمه‌ای منظم و نظام‌مندی را از ادبیات کلاسیک جهانی، برای سالیان طولانی بر عهده گرفته بود. در کنار بخش دولتی، بخش خصوصی هم به‌صورت قابل توجهی در دهه‌های بعدی به کار ترجمه روی آورد. در همان حال که نگاه بخش دولتی بیشتر به شاهکارهای ادبیات جهان بود، عمده نگرانی بخش خصوصی معطوف به بازار بود. در کنار پدیده ترجمه، لازم است که به عمل بازنویسی^۱ که فعالیتی داخل‌زبانی است، نیز اشاره شود. در این روند، آثار ادبیات کلاسیک ترکی که به رسم‌الخط عثمانی نوشته شده‌اند، برای خواننده معاصر ادبیات ترکی و با رسم‌الخط لاتین، بازنویسی می‌شوند. این فعالیت که هنوز به قوت خود باقی است، نوعی ترجمه داخل‌زبانی است.

رویکرد افراطی ادبیات نوین ترکیه به غرب و مخصوصاً فرانسه و بعدها روم و یونان باستان — که با روی کار آمدن جمهوری ترکیه سیر صعودی یافته بود — همچنان در دوره‌های بعد به قوت خود باقی ماند؛ هرچند، بعد از جنگ جهانی دوم نگاه ادیبان و منتقدان ترک در ابتدا بیشتر متوجه فرهنگ و ادبیات آلمانی و در سال‌های اخیر متوجه محافل فرهنگی و ادبی امریکایی شده است. جمیل میریچ^۲ با رویکردی ضد‌استعماری^۳ این غرب‌زدگی و رویکرد افراطی فرهنگ و ادبیات ترکیه به غرب را که

^۱ Diliçi^۲ Cemil Meriç (1916-1987)^۳ Anti-Colonial

که از دورهٔ جمهوریت و یا حتی پیش از آن، یعنی از دورهٔ تنظیمات شروع شده بود، مورد نقد قرار می‌دهد و بیان می‌کند که ما باید در کنار توجه به غرب، به فرهنگ‌های شرق نزدیک و یا حتی شرق دور هم نگاهی بیندازیم؛ زیرا این چندصدایی برای فرهنگ ترکیه مفید است (آیتاچ ۳۹-۴۰). دعوت میریچ به توجه به شرق در واقع به منظور ایجاد نوعی توازن بین رویکرد شرقی و غربی فرهنگ ترکیه بود.

۲.۲ پیدایش آکادمیک ادبیات تطبیقی در ترکیه

تاریخچهٔ فعالیت‌های ادبیات تطبیقی در ترکیه در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم با اسامی عده‌ای از ادیبان پیوند خورده است. در این دوره که هنوز اصطلاح ادبیات تطبیقی به صورت آکادمیک آن به کار نرفته بود، این افراد در قالب فعالیت‌های فردی و گاه گروهی، در غیاب گروه‌ها و مؤسسات تطبیقی، دست به فعالیت‌هایی می‌زدند که بستر مناسب را برای ظهور ادبیات تطبیقی به صورت آکادمیک در دهه‌های بعد فراهم ساخت. با آغاز قرن بیستم و مخصوصاً با پیدایش جمهوری ترکیه و شروع به کار عدهٔ قابل توجهی از اندیشمندان و متفکران غربی - اروپایی در محافل آکادمیک کشور ترکیه، شاهد حضور برجسته‌تر مباحث مربوط به زبان‌شناسی تطبیقی و ادبیات تطبیقی در محافل آکادمیک ترکیه هستیم. اِریش اُورباخ^۱ و لئو اسپیتزر^۲ جایگاه برجسته‌ای را در میان شمار قابل توجهی از متفکران اروپایی به خود اختصاص داده‌اند. این دو شخصیت که چند سالی از حیات خود را در ترکیه و استانبول در تبعید به سر برده‌اند، در مباحث مربوط به نقد ادبی، شرق‌شناسی، ادبیات تطبیقی، ترجمه و ادبیات جهانی، بسیار مورد توجه اندیشمندانی همچون رنه وِلک^۳، ادوارد سعید^۴، دیوید دَمراش (۹۷-۱۲۵، ۱۱۷-۲۸۱)،^۵ امیر مُفتی (۹۵)^۶ و امیلی آپتر^۷ (۲۵۳)^۸ قرار گرفته‌اند. در این دوره همچنین می‌توان به اثر علی نهاد تارلان^۹ تحت عنوان *تدقیق دیوان شینحی*^۹ (۱۹۴۳) اشاره کرد. در

^۱ Erich Auerbach (1892-1957)

^۲ Leo Spitzer (1887-1960)

^۳ René Wellek

^۴ Edward W. Said

^۵ David Damrosch

^۶ Aamir Mufti

^۷ Emily Apter

^۸ Ali Nihad Tarlan

^۹ *Şeyhi Divanını Tedkik*

در همین بستر بود که اصطلاح ادبیات تطبیقی در معنای آکادمیک آن برای اولین بار وارد ادبیات ترکی شد. جایی که شریف هولوسی^۱ در سال ۱۹۳۷ مقاله‌ای تحت عنوان «ادبیات مقایسه‌ای»^۲ منتشر و در آن تاریخچه مطالعات ادبیات تطبیقی در غرب و نیز تاریخ ادبیات ترکی را بررسی کرد. بیشتر مطالب این مقاله درباره تأثیر ادبیات ملت‌های مختلف بر نویسندگان ادبیات‌های دیگر و اساس آن بر مکتب کلاسیک فرانسوی در ادبیات تطبیقی استوار بود (آیتاچ ۱۷).

با توجه به اقبال روزافزون محافل ادبی ترکیه به ادبیات تطبیقی، بدون شک دهه چهارم قرن بیستم، دهه پر بار و درخور توجهی است. در سال ۱۹۴۳ کتاب *ادبیات تطبیقی وان تیئگم*^۳ (۱۹۴۳) توسط یوسف شریف ترجمه شد. در همان سال واحد درس ادبیات ادبیات تطبیقی برای اولین بار وارد برنامه درسی دانشجویان دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول گشت و جودت پیرین^۴، استاد زبان و ادبیات فرانسوی، تا سال ۱۹۶۰ عهده‌دار تدریس آن شد. در سال ۱۹۵۶ اولین کتاب کاربردی ادبیات تطبیقی در ترکیه با رویکردی شرقی - فارسی و به قلم حسیب مازوغلو^۵ و تحت عنوان *فصولی، حافظ، مقایسه بین دو شاعر*^۶ در آنکارا چاپ و روانه بازار شد. تا دهه ۷۰ بیشتر بخش‌های زبان‌ها و ادبیات‌های غربی دانشگاه‌های بزرگ ترکیه شروع به تدریس واحدهای درسی‌ای کردند که در باب مقایسه انواع و آثار ادبی بودند. از سال ۱۹۶۴ به بعد گروه زبان و ادبیات ترکی دانشگاه استانبول دربردارنده تعداد قابل توجهی از رساله‌های کارشناسی ارشد و دکتری ادبیات تطبیقی بود. به نظر می‌رسد با وجود حضور واحد درسی ادبیات تطبیقی^۷ در برنامه درسی بیشتر دوره‌های کارشناسی، این امر تأثیر چندانی چندانی از نظر کیفی نداشته است (اینگینون ۱۷). در دهه هفتاد و هشتاد قرن بیستم شاهد پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در باب نظریه ادبیات تطبیقی در محافل ترکیه هستیم که بیشتر از طریق ترجمه‌ها وارد این محافل شده بود. مقاله مهم «ادبیات عمومی، تطبیقی و

^۱ Şerif Hulusi (1910-1971)

^۲ "Mukayeseli Edebiyat"

^۳ Philippe Van Tieghem's *La littérature comparée*

^۴ Cevdet Perin (1914-1994)

^۵ Mazioğlu

^۶ *Fuzûli-Hâfız: iki şair arasında bir karşılaştırma*

^۷ Mukayeseli Edebiyat

ملی»، نوشته رنه ولک و آستین وارن^۱ در سال ۱۹۷۱ ترجمه شد. این ترجمه، به همراه دو ترجمه ترکی، هم‌زمان از کتاب *نظریه ادبیات ولک و وارن* که در سال ۱۹۸۳ صورت گرفته بود، توانست جغرافیای نظریه‌ای ادبیات تطبیقی را از سلطه بی‌چون و چرای مکتب کلاسیک فرانسوی خارج کند (ولک ۱۹۸۳).

به جز رساله‌های دانشگاه استانبول، رساله‌های کارشناسی ارشد و دکتری گروه زبان‌شناسی دانشگاه آنکارا هم در برخی از موارد دربردارنده موضوعات تطبیقی بودند. تطبیق در برنامه درسی دانشجویان دانشگاه آنکارا در بیشتر موارد به معنای پژوهش کاربردی و تطبیقی میان ادبیات خارجی و ادبیات ترکی بود. آیتاچ بیان می‌کند که به مدت ۱۰ سال، واحد درسی نثر معاصر و ادبیات تطبیقی، در برنامه درسی دانشجویان کارشناسی ارشد گنجانده شده بود. در این درس نمونه‌هایی از ادبیات معاصر آلمان و اتریش و سوئیس و دیگر کشورها، با رویکردی مقایسه‌ای ارائه می‌شد (آیتاچ ۶۵-۶۶). با آغاز سال ۱۹۹۲ و در طول ۵ سال، ۴ شماره از مجله‌ای تحت عنوان *ادبیات گوندوغون*^۲ منتشر شد که جایگاه خاصی در آن برای ادبیات تطبیقی در نظر گرفته شده بود. این مجله اولین مجله آکادمیک در زمینه ادبیات تطبیقی در ترکیه است. با آغاز دهه ۱۹۹۰ دانشگاه خصوصی استانبول بیلگی^۳ تأسیس شد. گروه ادبیات تطبیقی برای اولین بار در ترکیه در سال ۱۹۹۶ و در دانشکده هنر و ادبیات این دانشگاه

^۱ Austin Warren

^۲ *Gündoğan Edebiyat*

^۳ İstanbul Bilgi Üniversitesi: بدون شک گروه ادبیات تطبیقی دانشگاه استانبول بیلگی یکی از بهترین گروه‌های ادبیات تطبیقی در ترکیه به شمار می‌رود. ریاست گروه در حال حاضر بر عهده دکتر ژاله پارلا (Jale Parla) است. وی دکتری خود را در رشته ادبیات تطبیقی در سال ۱۹۷۸ از دانشگاه هاروارد دریافت کرده است. از مهم‌ترین و مشهورترین آثار وی می‌توان به ترجمه دوجلدی وی از *دن کیشوت* اشاره کرد. کتاب مهم دیگر وی با نام *رمان، از دن کیشوت تا به امروز* (۲۰۰۰)، یکی از مهم‌ترین آثار وی در زمینه ادبیات تطبیقی است. مراد بیلگه (Murat Belge) دیگر چهره سرشناس ادبیات تطبیقی در ترکیه است. وی دکتری خود را در رشته زبان و ادبیات انگلیسی در سال ۱۹۶۹ از دانشگاه استانبول دریافت کرده است. او بنیان‌گذار گروه ادبیات تطبیقی در دانشگاه استانبول بیلگی است.

تأسیس شد. همچنین در سال ۲۰۰۰ در دانشگاه عثمان‌غازی اسکی‌شهر^۱ نیز گروه ادبیات تطبیقی تأسیس شد. در سال ۲۰۰۶ در دانشگاه گچ^۲ شهر استانبول گروهی تحت

^۱ Eskişehir Osmangazi Üniversitesi: دانشگاه عثمان‌غازی اسکی‌شهر که به‌عنوان اولین دانشگاه دولتی در ترکیه اقدام به تأسیس گروه ادبیات تطبیقی در مراحل کارشناسی و کارشناسی ارشد کرده است، به دنبال اهداف زیر در مقطع کارشناسی گروه ادبیات تطبیقی است:

وظیفه این گروه آماده کردن پژوهشگرانی است که با دید و روشی تطبیقی بتوانند از یک طرف ترکیه را با جهان خارج آشنا سازند و مسئولیت تحلیل ادبیات جهانی را در ترکیه به عهده بگیرند، و از طرف دیگر، با آشنایی با یک یا چند زبان خارجی، وظیفه معرفی و گسترش زبان و فرهنگ ترکی را به شیوه‌ای آکادمیک در جهان عهده‌دار شوند. تفکر فرامرزی و جهانی، در اغلب موارد، و تفکر بینارشته‌ای، در برخی از موارد، از مهم‌ترین اهدافی است که نظام دولتی ترکیه از طریق بخش ادبیات تطبیقی دانشگاه دولتی عثمان‌غازی در پی آن است. روند انتخاب دانشجو و نیز زیرشاخه‌های مربوط به ادبیات تطبیقی، می‌تواند سیاست‌های دولتی را در بخش ادبیات تطبیقی برای ما روشن‌تر سازد. به طور کلی روند پذیرش دانشجو در گروه ادبیات تطبیقی به این شرح است: دانشجویانی که در دوره دبیرستان فارغ‌التحصیل یکی از زبان‌های خارجی فرانسوی یا آلمانی و یا انگلیسی هستند، در صورت دارا بودن معدل مورد نیاز، وارد گروه ادبیات تطبیقی می‌شوند. این دانشجویان در یکی از زیرشاخه‌های گروه ادبیات تطبیقی، یعنی زبان و ادبیات شرق، زبان و ادبیات غرب، فن ترجمه و یا ادبیات و لهجه‌های ترکی، ادامه تحصیل می‌دهند. در این بخش درس‌های ادبیات جهانی به زبان‌های خارجی (فرانسوی یا انگلیسی و یا آلمانی) تدریس می‌شود. دانشجویان تازه‌وارد که در دوره دبیرستان حداقل با یکی از زبان‌های خارجی فرانسوی یا انگلیسی و یا آلمانی آشنا شده‌اند، در بدو ورود به مدت یک سال به فراگیری زبان دوم خواهند پرداخت و بعد از پایان دوره یک‌ساله، رسماً وارد دوره کارشناسی خواهند شد. دانشجویان در دوره چهارساله کارشناسی و از همان بدو ورود، به‌عنوان دانشجوی دوره کارشناسی، با زبان سوم خارجی هم آشنا خواهند شد. گروه عهده‌دار فراهم کردن شرایط لازم برای آموزش زبان به دانشجویان است. دانشجویان در سال‌های سوم و چهارم دوره کارشناسی، با به‌کارگیری زبان‌های خارجی‌ای که در دوره دبیرستان، یک سال مقدماتی کارشناسی، و نیز دوره کارشناسی فراگرفته‌اند، دست به پژوهش تطبیقی می‌زنند. از بدو فارغ‌التحصیلی، این دانشجویان به طور هم‌زمان وظایف خود را به‌عنوان سفیران زبان و فرهنگ جهانی در ترکیه و نیز سفیر زبان و فرهنگ ترکیه در خارج از مرزهای جغرافیایی ترکیه، بر عهده می‌گیرند. این فارغ‌التحصیلان به‌عنوان متخصصان ادبیات تطبیقی شمرده می‌شوند و «komparatist» لقب می‌گیرند. علاوه بر موارد بالا و از سال ۲۰۰۵-۲۰۰۶ به بعد، یک برنامه هم‌زمان و موازی برای دانشجویان رشته ادبیات تطبیقی در نظر گرفته شده است. این برنامه که مرتبط با ادبیات کودکان و نوجوانان است، از نیم‌سال پنجم به بعد ارائه می‌شود. کسانی که دوره را با موفقیت بگذرانند گواهی تخصص را در هر دو زمینه دریافت می‌کنند. علاوه بر این و به‌منظور مطالعات بینارشته‌ای و نیز برای اندوختن تجربه کاری، این دانشجویان از سال سوم به بعد موظف‌اند که به مدت ۶ هفته یا ۲۴۰ ساعت و یا ۳۰ روز کاری در زمینه رسانه‌های جمعی‌ای چون تلویزیون و سینما و روزنامه و غیره کسب تجربه کنند. امکانات لازم در این زمینه برای دانشجویان، هم در طول سال تحصیلی و هم در فصل تابستان، فراهم شده است. شرکت در این دوره آموزشی از طریق بنگاه‌ها، هم در داخل و هم خارج از ترکیه، برای دانشجویان امکان‌پذیر است (ر.ک. www.ua.gov.tr). همچنین دانشجویان می‌توانند با استفاده از برنامه اراسموس (Erasmus) یک نیم‌سال تحصیلی را در خارج از کشور سپری کنند و از مزایای ارتباط با یک نظام آکادمیک غیر ترکی بهره‌مند شوند. معمولاً دانشجویان باید یکی از دانشگاه‌هایی را که با دانشگاه عثمان‌غازی قرارداد همکاری و تبادل دانشجو دارد انتخاب کنند. به‌عنوان مثال یکی از این دانشگاه: دانشگاه تارتو در کشور استونی، دانشگاه بوداپست در مجارستان، دانشگاه‌های بوردو، ویرسیل و یا سوربن در کشور فرانسه و غیره.

^۲ Koç Üniversitesi

عنوان انگلیسی و ادبیات تطبیقی افتتاح شد. دانشگاه یدی تپه^۱ در استانبول نیز مطالعات ادبیات تطبیقی را به صورت قابل توجهی در برنامه درسی دانشجویان کارشناسی ارشد گنجانده است. در سال ۲۰۰۹ دانشگاه فاتح^۲ شهر استانبول مطالعات ادبیات تطبیقی را در مرحله دکتری گنجانده است. در دانشکده هنر و ادبیات دانشگاه قونیه^۳ نیز بخش ادبیات مقایسه‌ای تأسیس شده است؛ هرچند، هنوز این بخش شروع به پذیرش دانشجو نکرده است. دانشگاه دوکوز ایلول^۴ شهر ازمیر هم از سال ۲۰۱۲ به بعد فعالیت‌های خود را برای تأسیس گروه ادبیات مقایسه‌ای در مراحل کارشناسی ارشد و دکتری شروع کرده است. دانشگاه کیریک کله^۵ هرچند گروه ادبیات تطبیقی ندارد، فعالیت‌های بخش زبان‌ها و ادبیات شرقی این دانشگاه در عرصه ادبیات تطبیقی و مخصوصاً در باب فرهنگ شرقی - اسلامی، در سال‌های اخیر مشهود بوده است. فراهمایی سال ۲۰۱۲ شاید بارزترین فعالیت آنان در این زمینه باشد؛ فراهمایی‌ای که در سال ۲۰۱۴ توسط دانشگاه مرسین^۶ ادامه خواهد یافت.

از آغاز سده بیست و یکم ادبیات تطبیقی در ترکیه روند تصاعدی قابل توجهی از نظر کمی و کیفی به خود گرفته است. از یک طرف شاهد افزایش روزافزون بخش‌های ادبیات تطبیقی و نیز فعالیت‌های تطبیقی در دانشگاه‌های ترکیه هستیم و از طرف دیگر، شاهد تنوع فعالیت‌ها و نیز حضور نظریه‌های نوین ادبیات تطبیقی از لابه‌لای تألیفات و ترجمه‌ها. در سال‌های اخیر تعداد قابل توجهی از پژوهشگران ادبیات تطبیقی در ترکیه فارغ‌التحصیل محافل آکادمیک ایالات متحده آمریکا و اروپا، مخصوصاً آلمان، هستند. تدریس و پژوهش در تعداد قابل توجهی از دانشگاه‌های ترکیه در عرصه ادبیات تطبیقی به زبان انگلیسی صورت می‌گیرد. ادبیات تطبیقی در ترکیه امروزین به نحو قابل توجهی با زبان‌های غربی، مخصوصاً آلمانی و انگلیسی، پیوند خورده است.

^۱ Yeditepe Üniversitesi

^۲ Fatih Üniversitesi

^۳ Konya Üniversitesi

^۴ Dokuz Eylül Üniversitesi

^۵ Kirikkale Üniversitesi

^۶ Mersin Üniversitesi

همگی این موارد و نیز موارد مشابه نشان از پیشرفت قابل توجه ادبیات تطبیقی در ترکیه دارد. اما مشکلی که ادبیات تطبیقی در ترکیه هنوز با آن دست‌به‌گریبان است به قوت خود و حل‌نشده باقی مانده است. مشکلی که با توجه به موقعیت جغرافیایی و نیز بستر تاریخی‌ای که ترکیه امروزین در آن قرار گرفته است، بیشتر عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی این کشور را تحت تأثیر مستقیم خود قرار داده است. این مشکل را در عرصه ادبیات تطبیقی ترکیه امروزین می‌توان به صورت زیر طرح کرد:

متخصصان ادبیات کلاسیک ترکیه قاعداً بیشتر مربوط به گروه‌های زبان و ادبیات ترکی و نیز زبان‌ها و ادبیات شرقی هستند. پژوهشگران ادبیات تطبیقی علاقه‌مند به این دوره نیز به نحو قابل توجهی با همین گروه‌ها پیوند خورده‌اند. اگرچه این پژوهشگران، بالقوه و یا بالفعل، از مزیت آشنایی با فرهنگ کلاسیک اسلامی - ترکی (عربی - فارسی - ترکی و تا حدی کردی) و همچنین ادبیات نوین ترکی برخوردارند و از توانایی قابل توجهی برای انجام پژوهش‌های تطبیقی - کاربردی در عرصه مکانی و جغرافیایی و زمانی بهره‌مندند، در اغلب حالات فاقد دانش نوین ادبیات تطبیقی به‌عنوان یک رشته تحصیلی،^۱ مخصوصاً در بُعد نظری‌اند. در مقابل، به همان اندازه که ادبیات کلاسیک ترکی و به تبع آن، ادبیات تطبیقی کلاسیک ترکی، با جغرافیای شرق و مخصوصاً جهان اسلام و جهان اسلامی شده^۲ پیوند خورده است، ادبیات نوین ترکی و به تبع آن، ادبیات تطبیقی نوین ترکی، رویکردی غربی دارد و با زبان‌ها و ادبیات غربی، مخصوصاً فرانسوی و آلمانی و انگلیسی، پیوند خورده است. اگرچه این پژوهشگران در اغلب موارد از دانش نظری کافی در مورد ادبیات تطبیقی و نیز تاریخچه پیدایش و پیشرفت آن در جغرافیای قابل توجهی از مغرب زمین برخوردارند، مسلماً فاقد ابزارهای زبانی و

^۱ discipline

^۲ بنا بر نظر هاجسن (۵۶-۶۰ [Hodgson 1974]) منظور از دنیای اسلامی شده در اینجا فرهنگ‌های ادبی عربی، ترکی، پارسی، کردی و اردو و همچنین فرهنگ‌هایی است که از سنت‌های اسلامی تأثیر گرفته‌اند. این اصطلاح اسلامی شده با اصطلاح اسلامی تفاوت دارد؛ چراکه فرهنگ ادبی الزاماً مترادف با هویت مذهبی نیست. اصطلاح اسلامی شده در آنجا که بیانگر اشتباه بین مذهب و فرهنگ است، اصطلاحی جامع و قانع‌کننده نیست و همواره نمی‌تواند سنت‌های مورد نظر را شرح دهد، بلکه به صورتی سودمند بین تمام جنبه‌های فرهنگی و ادبی کشورهای اسلامی شده، با نوع تفکر اسلامی، تمایز قائل می‌شود.

فرهنگی کافی برای انجام پژوهش‌های کاربردی در ادبیات و فرهنگ ملت‌های خاورمیانه و نیز ادبیات و فرهنگ ملی خود، مخصوصاً در دوران کلاسیک‌اند. این پژوهشگران بدون بهره‌گیری از عمل بازنویسی متون کلاسیک عثمانی به ترکی نوین حتی قادر به برقراری ارتباط با متون کلاسیک ادبیات ملی خود هم نیستند.

این شکاف بین شرق و غرب، بین گذشته و حال، که با فروپاشی امپراتوری عثمانی و پیدایش ترکیه نوین و تغییر الفبای عثمانی به لاتین به شدت مرتبط است، توانسته است بیشتر عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی ترکیه را در یک قرن گذشته تحت تأثیر قرار دهد. فرهنگ حاکم بر بخش باختری ترکیه رویکردی غربی دارد و به نحو فزاینده‌ای همسو با سنت‌های مدرن غربی تعریف می‌شود. این در حالی است که بخش خاوری ترکیه به شرق متمایل است و همسو با سنت‌های کلاسیک شرقی تعریف می‌شود. میزان موفقیت ترکیه در بیشتر عرصه‌ها مستقیماً با ایجاد نوعی توازن بین شرق و غرب و بین عصر کلاسیک و معاصر مرتبط است. پیوستن ترکیه به بلوک غرب تحت عنوان اتحادیه اروپا یا هر اتحادیه‌ای، علاوه بر آنکه ترکیه را به طور کامل از میراث عظیم شرقی‌اش جدا خواهد کرد، آن را به یکی از کشورهای درجه دوم اتحادیه اروپا تبدیل کرده، دنباله‌روی فرهنگی و ورشکستگی اقتصادی را — همانند اقتصاد موجود در بیشتر کشورهای اروپای شرقی — نصیب این کشور خواهد کرد. چشم‌پوشی کامل از غرب و پیوستن به شرق هم می‌تواند ترکیه را از میراث درخور توجه غربی‌اش و دستاوردهای قابل توجه آن در عرصه‌های فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جدا کند و نظامی کهنه و عقب‌افتاده را — همانند نظام‌های شیخ‌نشین حاکم بر کشورهای حاشیه خلیج فارس — نصیب ترکیه سازد. عین این مطلب به نحو قابل توجهی در مورد ادبیات تطبیقی هم صادق است. درحالی‌که ادبیات تطبیقی در بخش باختری ترکیه رویکردی غربی دارد، گرایش بخش خاوری ترکیه بیشتر به شرق است. پیوستن به هرکدام از این دو بخش و نادیده گرفتن دیگری می‌تواند ترکیه را از میراث کلاسیک - شرقی و یا میراث نوین - غربی‌اش محروم سازد. اگر ادبیات تطبیقی در ترکیه بتواند بین رویکرد کاربردی - کلاسیکی - شرقی و رویکرد نظری - معاصر - غربی‌اش توازنی پایدار و عمیق ایجاد کند و در ایجاد هویتی

هیبریدیتی/ دورگه‌ای^۱ بکوشد، بدون شک توانسته است این مشکل را تا حد قابل توجهی رفع کند. این مهم از طریق مهیا کردن ابزارهای زبانی و فرهنگی کافی برای آشنا ساختن متخصصان ادبیات نوین ترکی، متخصصان ادبیات غرب و ادبیات تطبیقی در ترکیه با سنت‌های کلاسیک شرقی - اسلامی از یک طرف، و مهیا کردن ابزارهای زبانی و فرهنگی کافی برای آشنا ساختن متخصصان ادبیات کلاسیک ترکی و متخصصان زبان‌ها و ادبیات شرقی با سنت‌های معاصر - غربی و نظریه‌های نوین ادبیات تطبیقی در جهان، عملی خواهد بود؛ درسی که جغرافیای استانبول - به‌عنوان تنها شهر آسیایی و اروپایی جهان - و تاریخچه آن - به‌عنوان دربردارنده عالی‌ترین نمونه‌ها از سنت‌های کلاسیک شرقی و عالی‌ترین نمونه‌ها از سنت‌های معاصر غربی - در اختیار متخصصان ادبیات تطبیقی در ترکیه قرار می‌دهد.

شاید تصادفی نباشد که هویت ادبیات تطبیقی در ترکیه تا این اندازه با هویت شهر استانبول پیوند خورده است. نقطه‌ای مرزی در استانبول وجود دارد که جغرافیای شرق و غرب، آسیا و اروپا، به شکلی نمادین و غیر قابل تفکیک در هم آمیخته‌اند. در همان نقطه می‌توان سنت‌های کلاسیک شرقی و سنت‌های معاصر غربی را در هم آمیخت و در عالی‌ترین حالت مشاهده کرد. تنها در استانبول و در بستر مکانی و زمانی آن این دید جهانی و آنتی‌محور و این جوهره فرامکانی و فرازمانی تا این اندازه قابل لمس است؛ بستر و جوهره‌ای که مطالعات ادبیات تطبیقی و ادبیات جهانی در ترکیه و در جهان امروز، بیشتر از هر زمانی، نیازمند آن است.

۳. پیوست‌ها

۱.۳ کتاب‌شناسی کتاب‌های نظری ادبیات تطبیقی در ترکیه

۱.۱.۳ تألیف:

1. ARAK, Hüseyin. *Karşılaştırmalı Edebiyat Bilimi-Komparistiğin El Kitabı*. Ankara: Hacettepe Yayıncılık, 2012. 214 s.

¹ Hybridity: برای اطلاع بیشتر در مورد نظریه هیبریدیتی در مطالعات پسااستعماری ر. ک. هومی‌بابا ۱۹۹۴ (Bhabha).

2. AYDIN, Kâmil. *Karşılaştırmalı Edebiyat, Günümüz Postmodern Bağlamda Algılanışı*. İstanbul: Birey Yayınları, 1999. 184 s.
3. AYTAÇ, Gürsel. *Deneme Üzerine Bir Karşılaştırmalı Edebiyat Çalışması*, Gündoğan, 1997.
4. AYTAÇ, Gürsel. *Karşılaştırmalı Edebiyat Bilimi*. Ankara: Gündoğan Yayınları, 1997. 172 s.

این کتاب کامل‌ترین کتاب به زبان ترکی در زمینه نظریه‌های ادبیات تطبیقی و پیدایش و پیشرفت ادبیات تطبیقی در اروپا و نیز پیدایش و پیشرفت ادبیات تطبیقی در ترکیه است. نویسنده کتاب، گورسل آیتاچ، دکتری خود را در رشته زبان و ادبیات آلمانی در سال ۱۹۶۶ از دانشگاه آنکارا دریافت کرده است. وی هم‌اکنون استاد زبان و ادبیات آلمانی دانشگاه آنکاراست.

5. BAYTEKİN, Binnaz. *Karşılaştırmalı Edebiyat Bilim*. Sakarya Kitabevi , 2006. 305 s.
 6. ENGINÜN, İnci. *Mukayeseli Edebiyat*. İstanbul: Dergâh Yayınları, 1992. 295 s.
- این کتاب یکی از اولین کتاب‌های ادبیات تطبیقی در زبان ترکی است که نظریه‌های ادبیات تطبیقی و مباحث مربوط به ترجمه و نیز ریشه‌های ادبیات تطبیقی در ترکیه را بررسی می‌کند.
7. KEFELİ, Emel. *Karşılaştırmalı Edebiyat İncelemeleri*. İstanbul: Kitabevi Yayınları, 2000. 224 s.
 8. Öztürk, Ali Osman. *Karşılaştırmalı Edebiyat Araştırmaları*, Selçuk Üniversitesi, 1999.
 9. TEKŞAN, Mesut. *Karşılaştırmalı Edebiyat Bilimi*. İstanbul: Kriter Basım Yayın Dağıtım, 2012. 374 s. Ülsever, Şeyda. *Karşılaştırmalı Edebiyat ve Edebi Çeviri*, Eskişehir Osmangazi Üniversitesi, 2005.

۲.۱.۳ ترجمه:

1. ROUSSEAU, André M.-Claude Pichois. *Karşılaştırmalı Edebiyat, (La Littérature Comparée)*. Çev. Mehmet Yazgan. İstanbul: Milli Eğitim Bakanlığı Yayınları, 1994. 224 s.
2. VAN TIEGHEM, Paul. *Mukayeseli Edebiyat*. Çev. Yusuf Şerif Kılıçel. Ankara: Maarif Matbaası, 1943, 181 s.
3. WELLEK, Réne; Warren, Austin. *Edebiyat Biliminin Temelleri*. Çev. Ahmet Edip Uysal. Ankara: Kültür ve Turizm Bakanlığı Yayınları, 1983.
4. WELLEK, Réne; Warren, Austin. *Edebiyat Teorisi*. Çev. Ömer Faruk Huyugüzel. İzmir: Akademi Kitabevi, 1983.
5. WELLEK, Réne; Warren, Austin. *Yazın Kuramı*. Çev. Yurdanur Salman-Suat Karantay. Ankara: Kültür ve Turizm Bakanlığı Yayınları, 1983.

منابع

- Apter, Emily. "Global Translatio: The "Invention" of Comparative Literature, İstanbul, 1933." *Critical Inquiry*, 29/2 (Winter 2003): 253-281.
- Aytaç, Gürsel. *Karşılaştırmalı Edebiyat Bilimi*, İstanbul: Say Yayınları, 2009.

- Bhabha, Homi. K. *The location of Culture*, London: Routledge, 1994.
- Damrosch, David. "Auerbach in Exile." *Comparative Literature*. 47/2 (Spring 1995): 97-117.
- Dember, Harry. "Letter to Klemperer, 12 Aug. 1935." in Klemperer, *The Language of the Third Reich: LTI-Lingua Tertii Imperii, a Philologist's Notebook*, trans. Martin Brady. London: 2000.
- Enginün, İnci. *Mukayeseli Edebiyat*. İstanbul: Dergah Yayınları, 1999.
- Mazıoğlu, Hasibe. *Fuzûli-Hâfiz: iki şair arasında bir karşılaştırma*. Ankara: Türkiye İş Bankası, 1956.
- Mufti, Aamir R. "Auerbach in Istanbul: Edward Said, Secular Criticism, and the Question of Minority Culture." *Critical Inquiry*, 25/1 (Autumn 1998): 95-125.
- Parla, Jale. *Don Kişot'tan Bugüne Roman*. İstanbul: İletişim Yayınları, 2000.
- Tarlan, Ali Nihad. *Şeyhi Divanını Tedkik*, İstanbul: Sühulet Basımevi, 1934.
- Ülsever, Şeyda. *Karşılaştırmalı Edebiyat ve Edebi Çeviri*. Eskişehir: Osmangazi Üniversitesi Yayınları, 2007.
- Van Tieghem, Paul. *Mukayeseli Edebiyat*. Yusuf Şerif Kılıçel. Ankara: Maarif Matbaası, 1943.
- Wellek, René and Austin Warren. *Edebiyat Biliminin Temelleri*. Çev. Ahmet Edip Uysal. Ankara: Kültür ve Turizm Bakanlığı Yayınları, 1983.
- . *Edebiyat Teorisi*. Çev. Ömer Faruk Huyugüzel. İzmir: Akademi Kitabevi, 1983.
- . *Yazın Kuramı*. Çev. Yurdanur Salman-Suat Karantay. Ankara: Kültür ve Turizm Bakanlığı Yayınları, 1983.
- . "Genel, Karşılaştırmalı ve Ulusal Edebiyat." Çev: Yurdanur Salman. *Yeni Dergi*, C.7, S.77, Şubat, s. (1971): 112-119.

«نظامی ترک». *ادبیات و زبان‌ها، ارمغان*، ش ۱۶۹ (مرداد ۱۳۱۴): ۳۲۶-۳۲۹.

- انوشه، حسن و دیگران. *دانشنامه ادب فارسی؛ ادب فارسی در آسیای میانه*. ج ۱، ویراست ۲. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
- دلبری‌پور، اصغر. «تعامل زبان و ادب فارسی با زبان و ادب ترک». *نامه پارسی*. ش ۳۰ (پاییز ۱۳۸۲): ۷۹-۹۸.
- طوغان، احمد زکی ولدی. «امیر علیشیر نوایی، بزرگ‌ترین شخصیت ادبی ترک». ترجمه مریم ناطق شریف. *نامه پارسی*، ۳/۳ (پاییز ۱۳۷۷): ۳۹-۵۷.
- قره‌خان، عبدالقادر. «انواع ادبی مشترک در ادبیات باستانی ایران و ترک». *ارمغان*. ۱۲-۱۱/۴۴ (بهمن و اسفند ۱۳۵۴): ۶۶۷-۶۷۴.
- المصری، حسین مجیب. *فی الأدب العربی و التورکی: دراسة فی الأدب الإسلامی المقارن*، القاهرة: مکتبة النهضة المصرية، ۱۹۶۲ م.

میانجیگری در ترجمه و انتشار ترجمه فارسی سرگذشت حاجی بابای اصفهانی*

اسماعیل حدادیان مقدم، پژوهشگر ارشد دانشگاه لوون - بلژیک
ترجمه مصطفی حسینی^۱، عضو هیئت علمی دانشگاه بوعلی سینا - همدان

چکیده

گرچه در رشته مطالعات ترجمه به جامعه‌شناسی ترجمه و عوامل ترجمه و نقش مترجمان در ترجمه توجه زیادی می‌شود، پژوهش‌های بیشتری درباره افراد حقیقی مؤثر در تولید و توزیع و خوانش ترجمه، و همچنین عوامل تأثیرگذار بر این روابط بینابینی مورد نیاز است. این مقاله بر میانجیگری در ترجمه و انتشار رمان عیاری جیمز موریه، سرگذشت حاجی بابای اصفهانی (۱۸۲۴)، به زبان فارسی می‌پردازد. نویسنده، با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران در قرن نوزدهم، متن انگلیسی و فارسی این رمان را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد چگونه مترجم در تبعید، میرزا حبیب اصفهانی، با تصرف در متن، به میانجیگری در ترجمه می‌پردازد. تصرف مترجم در متن نشان می‌دهد که برای او پیشرفت سیاسی در ایران بیشتر از وفاداری به متن اصلی اهمیت داشته است. نویسنده میانجیگری عوامل دیگر ترجمه را نیز بررسی می‌کند: نخست، سرگردی انگلیسی که ترجمه فارسی را ویرایش و در کلکته منتشر کرد؛ و دوم، مخالفی سیاسی و کاتبی ایرانی که هرچند جانش را در گذر از مرز ایران و عثمانی از دست داد، تا بیش از نیم قرن بعد از مرگش، مترجم کتاب قلمداد می‌شد.

کلیدواژه‌ها: میانجیگری، عوامل ترجمه، ایران در قرن نوزدهم، سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، نقل و انتقالات بین فرهنگی.

* Haddadian Moghaddam, Esmail. "Agency in the Translation and Production of *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan* into Persian." *Target* 23:2 (2011): 206-234.

نویسنده اصلی، ضمن ویرایش، برخی اصلاحات را در ترجمه اعمال کرده است تا خواندن مقاله برای خواننده فارسی‌زبان راحت‌تر باشد. (مترجم)

¹ E-mail: hosseiny.mostafa@gmail.com

۱. مقدمه

میرزا حبیب اصفهانی (میرزا)، شاعر و مترجم ایرانی، به اتهام هجو صدراعظم وقت، به اجبار، ایران آن زمان را در سال ۱۸۶۶ به مقصد استانبول ترک کرد.^۱ اگرچه او دیگر به ایران بازنگشت، ترجمه فارسی او از سرگذشت حاجی بابای اصفهانی که هنوز هم در بازار کتاب موجود است، نه تنها به کلکته و ایران، که به بحث‌های جدی درباره ترجمه و مترجم نیز راه یافت. این رمان اثر جیمز جاستین موریه،^۲ دیپلمات زیرک انگلیسی، در سال ۱۸۲۴ در لندن و در همان سال در پاریس به زبان فرانسوی منتشر شد.^۳ ترجمه فارسی آن در سال ۱۹۰۵ در کلکته به چاپ رسید.^۴ ناشر فرانسوی و انگلیسی هیچ‌کدام نامی از نویسنده یا مترجم نبردند. ترجمه فارسی نیز به اشتباه به فرد دیگری نسبت داده شد. به راستی علت این همه اشتباه و سردرگمی چه بود؟

در این مقاله می‌کوشیم تاریخ این ترجمه فارسی را از منظر میانجیگری و عوامل ترجمه بازخوانی کنیم. بنابراین، توجه ویژه‌ای به نقش عوامل دخیل در ترجمه و انتشار ترجمه فارسی خواهیم داشت. نویسنده با عنایت به تحلیل خود از ترجمه، استدلال می‌کند که میرزا حبیب، مترجم فارسی، برای آنکه بتواند نقش میانجیگری خود را در تبعید ایفا کند، به گونه‌ای ترجمه می‌کند که به پیشرفت سیاسی بیش از وفاداری به متن اصلی در ترجمه اهمیت داده شود. همچنین، با عنایت به گفتمان‌های حاکم بر این رمان و ترجمه آن، حرکت دو متن انگلیسی و فارسی و عوامل ترجمه در آن را بررسی خواهیم کرد. این دو گفتمان حاکم، از یک سو ناظر بر بحث‌های استعمارگراییانه -

^۱ درباره این شعر میرزا که گفته می‌شود در آن محمدخان سپهسالار، صدراعظم ناصرالدین شاه، هجو شده است، هیچ اطلاعی در دست نیست. سعادت نوری (۱۳۴۵) گزارش جالب توجهی از صدراعظم به دست می‌دهد. میرزا چند خطی درباره خود در مقدمه‌ای بر دیوان منتشر نشده‌اش نوشته است. گفته می‌شود نسخه دست‌نویس این دیوان در کتابخانه دولتی بایزید در استانبول است. در بخشی از این مقدمه چنین آمده است: «در آنجا به افترای اینکه در حق سپهسالار محمدخان صدراعظم، هجو ساخته است، قصد گرفتن و اذیت وی نمودند.» (ر.ک. افشار ۱۳۳۹: ۴۹۲-۴۹۳).

^۲ James Justinian Morier

^۳ برای نسخه انگلیسی، ر.ک. موریه ۱۸۲۴a. برای نسخه فرانسوی ر.ک. موریه ۱۸۲۴c.

^۴ ر.ک. موریه ۱۸۲۴b و فیلات (۱۹۰۵). (Phillott)

شرق‌شناسانه است و از سوی دیگر، ناظر بر توهمات انقلابی و ضد استعماری. به علاوه، با استفاده از تحلیل عوامل ترجمه در این مقاله، دو مفهوم عوامل ترجمه‌خیز و میانجیگری سیال، برای بسط بیشتر موضوع میانجیگری، پیشنهاد شده است.

۲. چارچوب نظری و روش تحقیق

توجه خاص به مترجمان، در تحقیقات رشته مطالعات ترجمه، از سال ۱۹۹۸ شروع شد؛ یعنی از زمانی که آنتونی پیم^۱ (Xi: ۱۹۹۸) چهار اصل را در تاریخ‌نگاری ترجمه پیشنهاد کرد. حرکت متون و مترجمان نیز از موضوعات مهمی هستند که در یکی دیگر از آثار متأخر پیم (۱۹۹۲) طرح شده است. پیم در آن اثر به وجود بین‌فرهنگ در میان مرزهای جغرافیایی اشاره می‌کند. دعوت اخیر پیم برای انسانی کردن تاریخ ترجمه نیز ما را ترغیب می‌کند تا رد پای بین‌فرهنگ‌های حرفه‌ای را بگیریم و به ترسیم شبکه‌های آنها پردازیم (۲۰۰۹: ۳۷). بی‌شک برای این کار، علاوه بر مترجمان، باید به عوامل دیگر ترجمه نیز توجه کنیم. از این رو، با عنایت به توجه روزافزون به جامعه‌شناسی ترجمه (از جمله ر.ک. وولف^۲ ۲۰۱۰)، چارچوب نظری این مقاله ملهم از مطالعاتی است که به دو موضوع میانجیگری و عوامل ترجمه توجه دارند.

نخستین اثری که به موضوع عوامل ترجمه می‌پردازد مجموعه مقالاتی است ویراسته میلتن و بندیا با عنوان *عوامل ترجمه*^۳ (۲۰۰۹). این ویراستاران، تعریف شاتل‌وُرت و کویی^۴ (۱۹۹۷: ۳۲۱) را از عامل بسط می‌دهند و آن را این‌گونه تعریف می‌کنند: عامل ترجمه یعنی فردی که «میان مترجم و مشتری نهایی ترجمه، نقش میانجی را بازی کند» (همان جا). تعریف میلتن و بندیا گروه بزرگی از افراد و حتی گروه‌های فرهنگی و سیاسی را در بر می‌گیرد. این ویراستاران به موضوع تأثیرگذاری عوامل ترجمه نیز می‌پردازند و بین عوامل ترجمه‌ای که ترجمه آنها سبب نوآوری‌های سبکی شود، و آنانی که علاوه بر اینها، نقش فرهنگی و سیاسی در محیط پیرامونشان ایفا

¹ Anthony Pym

² Michaela Wolf

³ Milton & Bandia, *Translation Agents*

⁴ Shuttleworth & Cowie

می‌کنند، تفاوت قائل می‌شوند (۲). از این رو، منظور از عوامل ترجمه در این مقاله افرادی هستند که بین نسخه انگلیسی و ترجمه فارسی رمان موریه قرار می‌گیرند (ر.ک. بخش ۳).

در کتاب بالا (۱۹۱)، اوتی پالوپسکی^۱ از سه نوع میانجیگری صحبت می‌کند. البته وی این تقسیم‌بندی را از کایسا کوسکینن^۲ و تمایز او از سه نوع مرئی بودن مترجم (متنی و فرامتنی و برون‌متنی) قرض می‌گیرد. کوسکینن میانجیگری متنی را «صدای مترجم [...] و رد پای او [...] در متن می‌داند». میانجیگری فرامتنی همان «نقش مترجم در نوشتن و افزودن یادداشت و مقدمه» است و میانجیگری برون‌متنی به «انتخاب کتاب برای ترجمه، استفاده از ویرایش‌های مختلف و ترجمه‌های میانی [...]» می‌پردازد. مرز بین این تقسیم‌بندی‌ها کاملاً روشن نیست و گهگاه با هم تداخل دارند. همچنین، همان طور که در این مقاله نشان داده خواهد شد، تقسیم‌بندی پالوپسکی به انگیزه عوامل ترجمه توجه چندانی نمی‌کند. مثلاً نشان نمی‌دهد که عوامل ترجمه چگونه می‌توانند تنها نوعی خاص یا چند نوع مختلف و یا ترکیبی از چند نوع میانجیگری را عرضه کنند یا انتخاب کنند و یا به عمل درآورند.

ویراستاران کتاب میانجیگری مترجم در مقدمه خود این نکته را به روشنی بیان می‌کنند که مایل اند گامی فراتر از مفاهیم جامعه‌شناختی رایج پی‌یر بوردیو^۳ بردارند و به دنبال رویکردهایی بگردند که چه بسا «به گسترش دیدگاه ما از موضوع میانجیگری» کمک کند (کوسکینن و کینونن^۴ ۵).^۵ ویراستاران همچنین میانجیگری را «تمایل و

^۱ Outi Paloposki

^۲ Kaisa Koskinen

^۳ Pierre Bourdieu

^۴ Koskinen & Kinnunen

^۵ در بسیاری از آثاری که درباره ترجمه به‌مثابه کنشی اجتماعی بحث می‌کنند، به پی‌یر بوردیو (۱۹۳۰-۲۰۰۲) و مفاهیم او اشاره شده است. این موضوع به‌ویژه از زمان انتشار ویژه‌نامه مترجم (نشریه انگلیسی انتشارات سنت‌جروم) در سال ۲۰۰۵، سال ۱۱، شماره (۲)، با عنوان «بوردیو و جامعه‌شناسی ترجمه کتبی و شفاهی» دنبال شده است. دو اثری که به بررسی انتقادی این رویکرد می‌پردازند عبارت‌اند از جنبه‌های اجتماعی، فرهنگی ترجمه (پییم و دیگران ۲۰۰۶)، و ساخت جامعه‌شناسی ترجمه (وولف و فوکاری ۲۰۰۷). دیگر رویکردهای جامعه‌شناختی در بررسی ترجمه، نظریه نظام اجتماعی نیکلای لومان و نظریه شبکه برونو لاتور است.

توانایی انجام عمل» تعریف می‌کنند (۶)؛ تعریفی که حاضران در همایش «میانجیگری مترجمان» (۲۰۰۸) در دانشگاه تامپرا^۱ فنلاند، بر سر آن توافق داشتند.

اگرچه در آغاز این مقاله به این تعریف استناد می‌کنیم، توجه به چند نکته لازم است. اول اینکه عوامل ترجمه برای آنکه بتوانند از راه میانجیگری تمایل و توانایی انجام عمل خود را نشان دهند، باید امکاناتی چند را در اختیار داشته باشند. دوم آنکه این تعریف قدرت تصمیم‌گیری فرد مترجم و مخاطراتی را که ممکن است در میانجیگری وجود داشته باشد، نادیده می‌گیرد. چه بسا مترجم تمایل و توانایی انجام عمل را داشته باشد، لیک از میانجیگری بپرهیزد و یا دست به کار دیگری بزند. چنان‌که در ادامه خواهیم دید، برخی از عوامل ترجمه پا را فراتر از تمایل و توانایی انجام عمل می‌نهند. در پاسخ به پرسش پیم (۲۰۱۰: ۱۶۶) که پرسیده بود آیا مترجمان هم خطر می‌کنند یا خیر، و نیز بر اساس تحلیل‌های تاریخی، در این مقاله نشان خواهیم داد که برخی از عوامل ترجمه، که آنان را عوامل ترجمه خطرپذیر می‌نامیم، به‌راستی خطر می‌کنند، حال آنکه عوامل ترجمه خطرناپذیر، خطر نمی‌کنند (همان جا). افزون بر این، بررسی عوامل ترجمه و تجربیات آنان در تبعید (از جمله ر.ک. برک آلباختن^۲ ۲۰۱۰) موضوعی است که توجهات را به خود جلب کرده است و می‌تواند درک ما را از میانجیگری مترجم افزایش دهد و زمینه را برای بررسی بیشتر مفهوم میانجیگری سیال فراهم کند.

پس از ارائه چارچوب نظری، پرداختن به روش کار نیز ضروری است. در این مقاله از روش تحقیق تجربی و تاریخی و کتابخانه‌ای (ویلیامز و چسترمن^۳ ۷-۶۵)، و برای ارزیابی کیفیت مدارک از سه معیار صحت، اعتبار، میزان نمونه بودن، و معنا استفاده شده است (به پیروی از اسکات^۴ ۶، به نقل از برایمن^۵ ۵۱۶). با توجه به آنچه گفته شد و برای گردآوری داده‌ها، از پایگاه‌های اطلاعاتی بسیاری استفاده شده است. انجام این پژوهش، به دلیل ماهیت تاریخی‌اش، نیازمند بازدید از چندین کتابخانه و ارتباط با مراکز

^۱ Tampere

^۲ Berk Albachten

^۳ Williams & Chesterman

^۴ Scott

^۵ Bryman

پژوهشی مختلف و تماس با پژوهشگران در ایران، سوئد، انگلستان، ترکیه، هند و فرانسه بوده است. افزون بر تحلیل محتوایی مدارک تاریخی و بازخوانی پژوهش‌های پیشین، برای نشان دادن میانجیگری مترجم، از تحلیل متنی ترجمه فارسی سرگذشت حاجی بابای اصفهانی نیز سود برده‌ایم.

۳. روزی روزگاری در بریتانیا، ایران و هند

در این بخش چهار شخصیت قرن نوزدهم را معرفی خواهیم کرد که با وجود آنکه حرفه و علائق مشترکی داشتند، هرگز همدیگر را ندیدند. دو نفر از آنان بریتانیایی و دو نفر ایرانی‌اند. حکایت زیر دربارهٔ یک نویسنده و سه عامل ترجمه است.

۱.۳ جیمز جاستینین موریه

جیمز جاستینین موریه (تصویر ۱) در سال ۱۷۸۲ از پدر و مادری سوئسی و هلندی در شهر ازمیر، در قسمت ترک‌نشین دریای اژه، چشم به جهان گشود. او چهل‌وهشت سال بعد، در سال ۱۸۲۴، پس از دو مأموریت سیاسی در ایران، رمان عیاری سرگذشت حاجی بابای اصفهانی را منتشر کرد و همین رمان او را مشهور ساخت. مأموریت‌های موریه به ایران در اوایل سدهٔ نوزدهم (۱۸۰۸ و ۱۸۱۱، در مجموع شش سال) بخشی از سیاست کشور بریتانیا در حفظ قدرت امپراتوری خود در کشوری بود که از قضا در محل تلاقی قدرت‌های بزرگی چون روسیه و امپراتوری عثمانی و فرانسه ناپلئونی قرار گرفته بود (ر.ک. جانستن). موریه پیش از انتشار کتاب پرفروش سرگذشت حاجی بابای اصفهانی (۳ ج، لندن ۱۸۲۴)، دو کتاب دیگر دربارهٔ سفرهایش به ایران و آسیای میانه (۱۸۱۲ و ۱۸۱۸) منتشر کرد که شامل اطلاعاتی قوم‌نگاشتی دربارهٔ سال‌های آغازین ایران دورهٔ قاجار است.^۱ پیش از انتشار رمان فوق‌الذکر،

^۱ هر دو کتاب بازچاپ شده‌اند و نسخهٔ الکترونیکی آنها نیز موجود است:

Morier, James. 1812. *A Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor, to Constantinople, in the Years 1808 and 1809 in which is included, some Account of the Proceeding of His Majesty's Mission, Under the Harford Jones, Bart K.C. to the Court of the King of Persia*. London: Longman, Hurst, Rees, Orme and Brown; Morier, James. 1818. *A Second Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor, to Constantinople, between the Years 1810 and 1816: With a Journal of the Voyage by the Brazils and Bombay to the Persian Gulf*. London: Longman, Hurst, Rees, Orme and Brown.

ترجمهٔ فارسی کتاب اول با عنوان *سفرنامهٔ جیمز موریه* با ترجمهٔ ابوالقاسم سری منتشر شده است (توس ۱۳۸۶).

خوانندگان انگلیسی دو رمان عیاری سرگذشت ژیل بلاس سانتیلانی، نوشته آلن رُنه لوساژ^۱ (۴ ج، پاریس ۱۷۱۵-۱۷۳۵؛ به انگلیسی ۱۷۴۹)، و *آناستاسیوس* (۱۸۱۹)، نوشته تامس هوپ^۲ را خوانده بودند. گفته می‌شود که رمان اوّل الگوی موریه در نوشتن سرگذشت حاجی بابای اصفهانی بوده است (امانت^۳ ۲۰۰۳؛ رستگار^۴ ۲۰۰۷).

سرگذشت حاجی بابای اصفهانی داستان عجیب و غریب حاجی بابا، پسر دلّاک اصفهانی، و ماجرای ناملایمات و بدبیری‌های او، و همچنین شرح وقایعی است که بر او می‌گذرد تا سرانجام بخت به او رو کرده، رخت منشیگری سفیر ایران را بر تن می‌کند (برای گزارش مفصل داستان ر.ک. امانت ۲۰۰۳).

۲.۳ میرزا حبیب اصفهانی

به ایران برویم: میرزا (تصویر ۲) در سال ۱۲۵۱ق در روستای بن، در نزدیکی شهرکرد به دنیا آمد. او که شاعر و نویسنده‌ای بی‌پروا بود به هجو صدراعظم وقت متهم شد (سنجابی^۵ ۲۵۲) و در ۱۸۶۶ به استانبول گریخت. ظاهراً میرزا در همان سال (یازبچی^۶ ۲۰۰۲)، سرگذشت حاجی بابای اصفهانی را به فارسی ترجمه می‌کند. او، بی‌آنکه ترجمه‌اش را به چشم ببیند، در سال ۱۳۱۰ق (افشار^۷ ۱۳۳۹: ۴۹۴) از دنیا می‌رود و تا بیش از نیم قرن بعد کسی از او به نام مترجم رمان موریه یاد نمی‌کند (ر.ک. پانوش ۳، ص ۱۱).

سال‌ها پیش از انقلاب مشروطه (۱۹۰۵-۱۹۱۱)، میرزا حبیب، پس از تکمیل تحصیلاتش در الهیات و ادبیات و فقه اسلامی در ایران و بغداد، و ارتباط با ایرانیان مخالفِ خارج از کشور، به اجبار ایران را چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، ترک کرد (ر.ک. سنجابی ۲۵۲؛ بالای و کوی‌پرس^۸ ۴۱). به میرزا حبیب همچنین تهمت عضویت در فراموشخانه و دهری بودن زده شد. فراموشخانه انجمنی مخفی بود که در ایران، به تقلید از انجمن

^۱ Alain-René Lesage's *Histoire de Gil Blas de Santillane*

^۲ Thomas Hope's *Anastasis*

^۳ Amanat

^۴ Rastegar

^۵ Sanjabi

^۶ Yazici

^۷ Afshar

^۸ Balaý & Cuypers

فراماسونری در اروپا، تشکیل شده بود. البته درباره این دو اتهام مدارک اندک است و یا اصلاً مدرکی وجود ندارد (ر.ک. آذرنگ^۱ ۳۵). از سال ۱۸۶۶ استانبول موطن میرزا شد (افشار ۱۳۳۹: ۴۹۳). او در استانبول به تدریس فارسی و مترجمی پرداخت. محیط اجتماعی - فرهنگی استانبول در آن زمان به دلیل فعالیت‌های سیاسی عثمانی‌های جوان در حال تغییر بود (ر.ک. پارکر^۲ ۵۷۷-۵۸۸). استانبول همچنین مرکزی برای گردهمایی روشنفکران و مخالفان ایرانی و محلی برای نشر مطبوعات فارسی شده بود (ر.ک. نبوی^۳ ۲۰۰۹).

شماری از پژوهشگران ایرانی اذعان می‌کنند که میرزا در ایام تبعید به یادگیری زبان فرانسوی و دیگر زبان‌ها پرداخته است. البته تنها یک پژوهشگر غیرایرانی، مدرک معتبری برای این ادعا عرضه کرده است. استنلی^۴ (۹۶) در کتاب خود پیرامون خوشنویسان قرن نوزدهم، به بررسی نقش میرزا و کتاب او، *خط و خطاطان* (۱۸۸۷-۱۸۸۸) می‌پردازد. او به نقل از اینال، جانشین میرزا، می‌گوید که حبیب (در استانبول به میرزا، حبیب افندی می‌گفتند) «به مدت ۲۱ سال در دبیرستان گالاتاسرای فارسی و عربی، و در دبیرستان دارالشفا^۵ فارسی و فرانسه درس می‌داده است». میرزا همچنین در سال ۱۸۲۷ دستور سخن را - که اولین دستور زبان نظام‌مند فارسی است - در استانبول منتشر کرد.^۶ از جمله آثار دیگر او به فارسی و ترکی، ترجمه فارسی او از مردم‌گریز مولیر^۷ در ۱۸۶۹-۱۸۷۰ و *تریل بلاس لوساژ* است.^۸

^۱ Azarang

^۲ Parker

^۳ Nabavi

^۴ Tim Stanley

^۵ Darüşşafaka

^۶ برای اطلاعات بیشتر در باب این کتاب، ر.ک. مجله *ارمغان* ۱۳۰۸ و افشار ۱۳۳۹.

^۷ Molière's *Le Misanthrope*

^۸ برای فهرست آثار میرزا ر.ک. افشار (۱۳۳۹: ۴۹۵)؛ مدرّس صادقی (۱۳۷۹: Modarreseh Sadeghi)؛ برای ترجمه

مردم‌گریز، ر.ک. سنجابی (۱۹۹۸)؛ برای نسخه‌های مختلف *تریل بلاس* به فارسی، ر.ک. آذرنگ (۳۸-۳۹)؛ برای

نقد ترجمه میرزا از *تریل بلاس* به فارسی، ر.ک. امامی (۱۳۸۷: Emami).

۳.۳ حاجی شیخ احمد روحی کرمانی

حاجی شیخ احمد روحی کرمانی (شیخ احمد) (تصویر ۳) در سال ۱۲۷۲ق در ایران به دنیا آمد. وی در استانبول همکار میرزا حبیب بود و هنگام عبور از مرز عثمانی و ایران در سال ۱۸۹۷، به اتهام شرکت در قتل ناصرالدین شاه (۱۸۳۱-۱۸۹۶)، پادشاه وقت ایران، دستگیر شد. عمال شاه او را در تبریز سر بریدند. اما در میان مآثرک او نسخه‌ای دست‌نویس از ترجمه سرگذشت حاجی بابای اصفهانی میرزا نیز پیدا شد. به این دلیل عمده که نام شیخ احمد به اشتباه به جای مترجم کتاب موریه شناخته شده، در تحقیقات درباره سرگذشت حاجی بابای اصفهانی به او کمتر توجه شده است. احتمال دارد که وی در سال ۱۸۸۶ به استانبول رفته و به کار تدریس فارسی و عربی و نسخه‌برداری کتب مشغول شده بوده است. دیری نمی‌کشد که شیخ احمد به طور فعال وارد جنبش‌های سیاسی‌ای می‌شود که به رهبری [سید جمال‌الدین] افغانی، با هدف اتحاد جهان اسلام علیه استبداد قاجاری، دنبال می‌شده است (ر.ک. کدی^۱؛ ۱۹۸۳؛ ۲۰۰۶: ۱۷۷-۱۷۹). گفته می‌شود شیخ احمد در تصحیح و نسخه‌برداری کتب با میرزا همکاری می‌کرده است (مدرّس صادقی ۱۳۷۹: ۱۴). برخی از نامه‌های سیاسی او خطاب به علمای قم و نجف و مشهد به دست مأموران ناصرالدین شاه می‌افتد و آنها نیز از دولت عثمانی می‌خواهند که شیخ احمد را برای محاکمه به دولت ایران تحویل دهد. این فشارها هم‌زمان با قتل ناصرالدین شاه، پادشاه قاجار، در سال ۱۸۹۶ به دست یاران شیخ احمد و یارانش بالا می‌گیرد. شیخ احمد و دو نفر از همکاران او به دولت ایران تحویل داده می‌شوند و سرنوشت غم‌انگیزی برایشان رقم می‌خورد (ر.ک. مدرّس صادقی ۱۳۷۹: ۱۶؛ مقدمه فیلات بر چاپ ۱۹۰۵ ترجمه فارسی).^۲

^۱ Keddie

^۲ گزارشی که فیلات از قتل شیخ احمد ارائه کرده به شرح زیر است: «تلگرافی از تهران به تبریز می‌رسد و دو مظنون مخفیانه در مطبخی در حضور حاکم سربریده می‌شوند. گفته‌اند که حاکم به هنگام نظارت بر اجرای حکم گریسته است. این اعدام در ۴ صفر ۱۳۱۴ق (حدوداً ۱۸۹۶ میلادی) اتفاق افتاده و پس از آن جسد‌ها به چاهی انداخته شده است» (۷).

اشتباه در مترجم نامیدن شیخ احمد، یکی از نمونه‌های جالب توجهی است که نشان می‌دهد چگونه ممکن است میانجیگری در ترجمه، به اشتباه به فرد دیگری نسبت داده شود. ادوارد براون^۱ (۱۹۱۰: ۹۳) — که در مقدمه‌اش بر نسخه انگلیسی سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، شیخ احمد را مردی فرهیخته و باوقار توصیف کرده است — از نامه‌ای خبر می‌دهد که در سال ۱۸۹۲ از شیخ احمد دریافت کرده و در آن، میرزا مترجم رمان موریه از زبان فرانسوی معرفی شده است. شیخ احمد از براون می‌خواهد که مقدمات نشر آن را در لندن فراهم نماید، چرا که با وجود تمایل میرزا برای انتشار ترجمه در استانبول، سانسور مطبوعات مانع از آن شده است (XXI: ۱۸۹۵).^۲ براون پس از شناسایی میرزا در مقام مترجم در سال ۱۸۹۵، در جلد چهارم تاریخ ادبی ایران در سال ۱۹۲۴ با مترجم نامیدن شیخ احمد، دوباره همان اشتباه را تکرار می‌کند. کامشاد^۳ (۱۹۶۶: ۲۳) که رونوشت نامه شیخ احمد به براون را منتشر نموده و اولین محقق ایرانی‌ای است که میرزا حبیب را مترجم سرگذشت حاجی بابای اصفهانی معرفی کرده است، اشتباه براون را به سالخوردگی و بیماری او نسبت می‌دهد. به همین طریق، رستگار، اشتباه آگاهانه براون را بی‌ربط به حمایت او از مشروطه‌خواهان ایرانی، که شیخ احمد مخفیانه به آنان پیوسته بود، نمی‌داند.

نکته جالب توجه دیگر اینکه فیلات (ر.ک. زیر) از مقدمه براون بر چاپ نسخه انگلیسی رمان در سال ۱۸۹۵ کاملاً بی‌خبر بوده است. از این شگفت‌تر آنکه فیلات در مقدمه‌اش بر چاپ دوم ترجمه فارسی در سال ۱۹۲۴، شیخ احمد را دوباره مترجم می‌خواند. شگفتی در این است که فیلات این مقدمه را درحالی‌که در کیمبرج بوده می‌نویسد و به قول کامشاد، فیلات باید براون را در آنجا ملاقات کرده باشد.

^۱ Browne

^۲ دقیقاً مشخص نیست که شیخ احمد از کدام سانسور صحبت می‌کند. احتمال دارد منظور وی سانسور مطبوعات است که در دوره عبدالحمید دوم (۱۸۷۶-۱۹۰۸) در قلمرو عثمانی رایج بوده است (ر.ک. دمیرچی‌اوغلو (Demircioğlu) (۱۳۸).

^۳ Kamshad

تلاش‌های مشابه دیگری نیز برای زنده نگه داشتن یاد میرزا صورت گرفته است. مشهور است که مجتبی مینوی در سال ۱۹۶۱، دست‌نوشته‌ای از ترجمه میرزا را در کتابخانه دانشگاه استانبول یافته بوده است (ر.ک. مدرس صادقی ۱۳۷۹: ۱۲). جمالزاده، نویسنده دیگری است که این ادعا را مطرح کرده است (ر.ک. افشار ۱۳۳۹؛ کامشاد ۲۰۱۰).^۱

۴.۳ داگلاس کراون فیلات^۲

آخرین کارگزار ترجمه در این مقاله، سرگرد داگلاس کراون فیلات (تصویر ۴) است. فیلات در سال ۱۸۶۰ در هند متولد شد و اگرچه کمتر کسی در انگلستان او را به یاد می‌آورد، دست‌کم در ایران او را ویراستار و بانی اصلی چاپ اولین ترجمه فارسی سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی، در سال ۱۹۰۵ در کلکته می‌شناسند و به یاد دارند.

^۱ زمانی که براون در سال ۱۸۹۵ مقدمه‌اش را بر رمان موریه می‌نویسد، ترجمه‌ای نیز از نامه شیخ احمد به انگلیسی به دست می‌دهد. براون در آن نامه میرزا را مترجم فارسی سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی از فرانسوی نام می‌برد. این موضوع تا وقتی که کامشاد در کتابش (۱۹۶۶: ۲۲) رونوشتی از نامه شیخ احمد به براون را چاپ می‌کند، ناشناخته باقی می‌ماند. میان محققان ایرانی بر سر اینکه چه کسی اولین بار متوجه می‌شود که میرزا مترجم سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی است، اختلاف‌نظر وجود دارد. با وجودی که ادعای کامشاد بر اساس نامه شیخ احمد است، دیگران به دست‌نویس میرزا نگاه می‌کنند. احتمال دارد مینوی تنها محقق باشد که واقعا نسخه دست‌نویس میرزا حبیب را در سال ۱۹۶۱ در کتابخانه دانشگاه استانبول، به شماره F266 دیده است. به‌رغم کوشش‌های فراوان، نویسنده هنوز موفق نشده است از نزدیک این نسخه را بازبینی کند. گفته می‌شود که مینوی ریزفیلم نسخه دست‌نویس (به شماره ۳۶۰۳) را به کتابخانه دانشگاه تهران داده است. چاپ انتقادی مدرس صادقی (۱۳۷۹) بر اساس این ریزفیلم است. جمالزاده (۱۳۶۲: ۶۷۳)، با نقل از نامه‌های مینوی، به شرح داستان کشف نسخه دست‌نویس میرزا در سال ۱۹۶۱ می‌پردازد. با وجود این، معلوم نیست چرا جمالزاده خود مدعی این کشف می‌شود (۱۳۴۸، ۱۳۶۲). اخیرا کامشاد (۲۰۱۰) تصریح کرده است که وی داستان را به جمالزاده گفته و چون در آن زمان «جوان بودم، پرت بودم، برای این چیزها اهمیتی قائل نبودم». نکته جالب توجه این است که افشار (۱۳۳۹) یادی از کشف مینوی نمی‌کند و در عوض جمالزاده را کاشف میرزا معرفی می‌کند (افشار ۱۳۴۲).

^۲ Douglas Craven Phillott



ترجمه
سرگذشت
حاجی بابای اصفهانی

از انگلیسی به فارسی

ترجمه

حاجی شیخ احمد کرماتی

مؤلفه و مصححی باختم

مهر - دی - سی - نقت مانتب

شماره ۲۴ شماره ۱۳۰۰ موهبی، و مرکز، بزرگ، انگلیس، کاتبه، و موهوم
فرماند مشایخ سوره ۱۳۱۴ هجری، و نام چنگ کرماتی، و موهوم و موهوم
در زبانهای فارسی، حسب الفرائض حکومت شاه

در مطبع بیگانه مشایخ پرسی، واقع کاتبه، و موهوم و موهوم
مطبعی کاتبه ۱۳۰۰ هجری

تصویر ۱. صفحه عنوان سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، ویرایش فیلات و منتشر شده در سال ۱۹۰۵ در کلکته.

چنان‌که اشاره شد، نسخه دست‌نویس ترجمه میرزا حبیب از سرگذشت حاجی بابای اصفهانی در ماترک شیخ احمد پیدا می‌شود. البته معلوم نیست که این نسخه چگونه به کرمان و به دست خانواده شیخ احمد می‌رسد که از تبریز بیش از ۱۵۰۰ کیلومتر فاصله دارد. به عقیده کلباسی^۱ (۴۴) خانواده شیخ احمد از بیم خشونت دولت، برای چاپ این نسخه به سراغ فیلات می‌روند. فیلات که کنسول وقت بریتانیا در کرمان بود بی‌درنگ متوجه ارزش نسخه دست‌نویس می‌شود.^۲ وی بعد از اتمام مأموریت به هند برمی‌گردد، نسخه دست‌نویس را تصحیح می‌کند، و ضمن افزودن یادداشت‌هایی در پانوشت

^۱ Kalbasi

^۲ فیلات در مقدمه‌اش بر چاپ ۱۹۰۵ ترجمه فارسی تصریح می‌کند که شیخ احمد خود نسخه دست‌نویس را به ایران فرستاده است: «چاپ حاضر بر اساس نسخه دست‌نویسی است که خود بر اساس نسخه دست‌نویسی که مترجم به زادگاهش فرستاده، مقابله شده، و اینک با اجازه وراثت وی منتشر می‌شود» (ix-x). محققان توجه اندکی به این حقیقت نشان داده‌اند که نسخه فیلات بر اساس دو نسخه است: یکی نسخه رایج در ایران آن زمان، و دیگری نسخه رونویسی شده به خط شیخ احمد. احتمال دارد این دومی همان نسخه‌ای باشد که پس از قتل شیخ احمد در میان ماترکش پیدا شد. البته هیچ اطلاعی از وجود احتمالی این دست‌نوشته‌ها در ایران یا هند وجود ندارد. کوشش‌ها در ایران برای یافتن بازماندگان شیخ احمد در کرمان نیز به جایی نرسید. برای توصیف کنسولگری بریتانیا و چگونگی تأسیس آن در کرمان، مراجعه کنید به فصل ۱۵ اسکایز (۱۹۰۲). (Skyles)

ترجمه، آن را در سال ۱۹۰۵ در انجمن آسیایی بنگال^۱ در کلکته منتشر می‌کند. اگرچه او او با این کار ترجمه میرزا را نجات می‌دهد (مدرس صادقی ۱۳۷۹)، اشتباه بزرگی را مرتکب می‌شود و شیخ احمد را مترجم کتاب می‌نامد.

کار فیلات بر ترجمه فارسی هدف آموزشی دارد. او در هر صفحه از ترجمه فارسی، پانویشت‌هایی افزوده که توضیح‌دهنده کلمات و عبارات و اصطلاحات است و در برخی از موارد، به اشتباهات مترجم نیز اشاره می‌کند (برای نمونه در صفحه ۱، پانویشت ۶). گاه نیز تفسیر نادرستی از ترجمه میرزا به دست می‌دهد (برای مثال در صفحه XIV، در برابر واژه فارسی باربر، «متحمل» را پیشنهاد می‌کند که عاری از بار کنایه‌آمیز ترجمه میرزاست؛ قیاس کنید با تحلیل مدرس صادقی از کار فیلات بر چاپ ۱۹۰۵، ۱۳۷۹: ۴۳-۴۴).

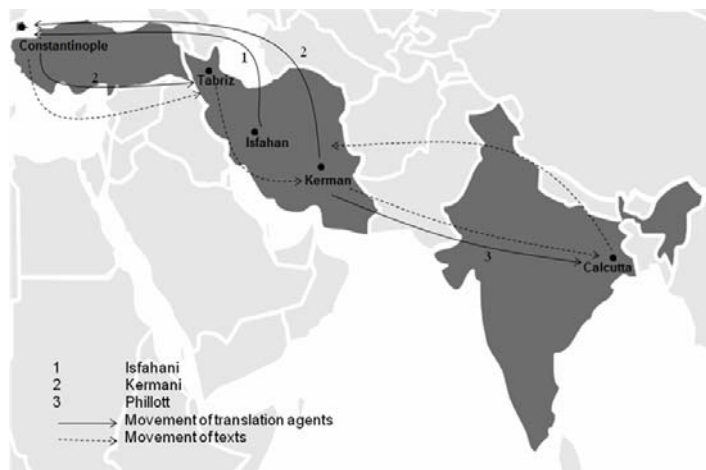
جدول شماره ۱ سال‌شمار رویدادهای مهم را نشان می‌دهد و تصویر ۲ شکلی ساده از نحوه جابه‌جایی عوامل ترجمه و متون را در ترجمه و تولید رمان جیمز موریه و ترجمه فارسی آن ارائه می‌کند.

سال	رویداد
۱۸۲۴	انتشار سرگذشت حاجی بابای اصفهانی نوشته موریه در انگلستان و فرانسه.
۱۸۶۶	میرزا ایران را به مقصد استانبول ترک می‌کند.
۱۸۸۶	میرزا رمان موریه را به فارسی ترجمه می‌کند.
۱۸۸۶	شیخ احمد وارد استانبول می‌شود.
۱۸۹۶	شیخ احمد را در تبریز سر می‌برند.
۱۹۰۵	فیلات ترجمه فارسی را در کلکته ویرایش و منتشر می‌کند. او شیخ احمد را به اشتباه مترجم کتاب می‌نامد.
۱۹۶۱-۶	میرزا، مترجم فارسی رمان سرگذشت حاجی بابای اصفهانی شناخته می‌شود.
۱۳۷۹	انتشار چاپ انتقادی ترجمه فارسی در تهران به اهتمام جعفر مدرس صادقی، بر اساس ریزفیلم دست‌نویس میرزا. ^۲

جدول ۱. سال‌شمار رویدادهای مهم در ترجمه و تولید رمان سرگذشت حاجی بابای اصفهانی به انگلیسی و فارسی.

^۱ Asiatic Society of Bengal

^۲ نویسنده به تازگی نسخه‌ای از ترجمه یازده گفتار نخست سرگذشت حاجی بابای اصفهانی را به ترجمه محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۲، به اهتمام سید علی آل‌داود) مشاهده کرده است. جدا از آنکه این ترجمه اتفاق تازه‌ای است و بجاست در مقاله‌ای دیگر به آن پرداخت، مختصراً اشاره می‌کنم که برخلاف ادعای آل‌داود که «افزوده‌های چندانی به ترجمه میرزا حبیب راه نیافته است» (ص ۹)، در این مقاله، ضمن ارائه دلیل، نشان می‌دهیم که اضافات میرزا حبیب به ترجمه قابل توجه است.



تصویر ۲. جابه‌جایی عوامل ترجمه و متون

۴. تحقیقات قبلی دربارهٔ سرگذشت حاجی بابای اصفهانی

تحقیقات معتبر دربارهٔ این رمان و ترجمهٔ فارسی آن را می‌توان به ترتیب به دو گروه تحقیقات محققان ایرانی و تحقیقات محققان غیرایرانی تقسیم کرد.

۱.۴ تحقیقات محققان ایرانی

محققان ایرانی متن اصلی رمان و ترجمهٔ آن را منتقدانه بررسی کرده‌اند. از گمانه‌زنی دربارهٔ اصل کتاب گرفته (مینوی^۱ ۱۹۶۷) — بیشتر به دلیل مقدمهٔ موریه بر رمان، که در آن موریه ضمن داستانی نقل می‌کند که رمان را بر اساس نسخهٔ دست‌نویس اثری فارسی نوشته است (ر.ک. زیر) — تا اعتقاد به اینکه رمان موریه «تصویری یک‌سویه، غرض‌آلود و اغراق‌آمیز از جامعهٔ ایرانی است» (کامشاد ۱۹۶۶؛ نیز ر.ک. ناطق^۲ ۱۳۵۳، امانت ۲۰۰۳). باآنکه بیشتر منتقدان ترجمه را تحسین می‌کنند و حتی آن را بهتر از اصل می‌دانند (امامی ۱۳۷۲؛ قانون‌پرور^۳ ۱۹۹۶؛ آذرنگ ۱۳۸۱) و گاه آن را نمونه‌ای از

^۱ Minavi

^۲ Nateq

^۳ Ghanoonparvar

«اسلوب ترجمه در متون کهن فارسی» می‌دانند (کلباسی ۴۹)، دیگران از موریه و میرزا، مترجم فارسی، انتقاد می‌کنند. از دید برخی رمان موریه «طرح شرق‌شناختی برجسته‌ای» است در خدمت «تثبیت برتری فرهنگی اخلاقی اروپا و مأموریت تمدن‌ساز قدرت‌های بزرگ» (امانت ۲۰۰۳، تأکید از نویسنده اصلی). به طرق مشابه، گفته شده که این ترجمه «آغاز ادبیات استعماری» است (ناطق ۳۲). البته برخی نیز به زمینه اجتماعی - سیاسی حوادث حاکم و منتهی به انقلاب مشروطه (۱۹۰۵-۱۹۱۱) اشاره کرده‌اند و آنها را عاملی مهم در ترجمه رمان به فارسی می‌دانند. با این حال، آنان راهبردهای مترجم را در ترجمه، به دلیل سابقه سیاسی و تبعیدش در قلمروی عثمانی، به باد انتقاد می‌گیرند (کامشاد ۱۹۶۶؛ حسینی^۱ ۲۰۰۶).

مدرس صادقی، دومین مصحح ترجمه فارسی (تهران، ۱۳۷۹)، رویه متفاوتی را برمی‌گزیند. او در مقدمه‌اش بر چاپ انتقادی کتاب از شگرد داستانی بحث‌انگیز موریه کمک می‌گیرد تا نشان دهد که موریه بر سر راهش به انگلستان، به حاجی‌بابا نامی در توقات^۲ عثمانی برخورد کرده است. حاجی‌بابا هم نسخه دست‌نویس کتابی را به موریه داده و او هم همین را اساس رمان یا ترجمه انگلیسی‌اش قرار داده است. به گفته مدرس صادقی هیچ‌کس به جز میرزا، مترجم فارسی، این شگرد داستانی موریه را جدی نگرفته است. منظور اصلی میرزا از ترجمه کتاب موریه «بازسازی و احیای همان اثری بوده است که به ادعای موریه مبنای رمان حاجی‌باباست» (۲۱).

رستگار (۲۰۰۷) با دوری جستن از گفتمان غالب بالا، از دیدی نو به این رمان و ترجمه فارسی آن نگاه می‌کند. وی می‌گوید که در نقد ترجمه‌های ادبی، از جمله رمان موریه، «نحوه تعامل قدرت بین‌فرهنگی در ساخت ارزش ادبی بافت اجتماعی مبدأ و مقصد» نادیده گرفته شده است (۲۵۱). وی نشان می‌دهد که چگونه طرف‌داران دیدگاه‌های استعماری - شرق‌شناختی و یا حتی آنها که توهّمات انقلابی و ضد استعماری در سر می‌پروراند، از متنی مانند رمان موریه، به نفع خود سود برده‌اند (همان جا).

¹ Hosseini

² Tucat

۲.۴ تحقیقات محققان غیرایرانی

روی هم رفته نگاه گروهی از مستشرقان و منتقدان بریتانیایی به این رمان نگاهی است در چارچوب رمان شرق‌شناسانه. آنان از جمله به ویژگی‌های سرگرم‌کننده این رمان عیاری (اسکات و ویلیامز ۱۹۶۸)، ارزش قوم‌شناختی آن (جینیگز^۱ ۱۹۴۹؛ آلتیک^۲ ۱۹۵۴/۱۸۹۵) و اهمیت آموزشی آن برای هر انگلیسی فرهیخته (براون ۱۸۹۵: ix) اشاره می‌کنند. به نظر بالایی و کویی‌پرس (۴۱)، ترجمه فارسی رمان بخشی از ادبیات دوره مشروطه ایران است که «متن اصلی را تقویت می‌کند». به علاوه، کوشش‌هایی انجام یافته است تا شخصیت‌های رمان را به همتایان واقعی آنان نسبت دهند (گرابار^۳ ۱۹۶۹، موسی محمد^۴ ۱۹۶۹: ۱۹۶۹/۷۰، وایتسمن^۵ ۱۹۷۰)، یا به عکس، حوادث رمان را به جهان واقعی (کرزن^۶ ۱۸۹۵).

۳.۴ تحلیل‌های متنی

تا آنجا که می‌دانیم مقایسه متن نسخه انگلیسی و فارسی رمان موریه به چهار مورد محدود می‌شود. کامشاد (۱۹۶۶: ۲۶) سبک نگارش میرزا و تأثیر آن را در «بیداری مردم و در جلو انداختن انقلاب» می‌ستاید. با وجود این، او از مترجم، به دلیل برخورد انتقادی‌اش با «دستگاه دینی و دیوانی کشور» (۲۴) که منجر به تغییر و افزایش و کاهش متن شده، انتقاد می‌کند. کامشاد برای اثبات مدعایش تنها به یک مثال اکتفا می‌کند. انتقاد او از روش و مرام سیاسی مترجم گواهی است بر رویکرد سنتی و معطوف بر تعادل در ترجمه، که از قضا روش غالب ترجمه در دهه ۴۰ و بعد از آن در ایران است (ر.ک. حدادیان مقدم^۷ ۲۰۱۲).

¹ Jennings

² Altick

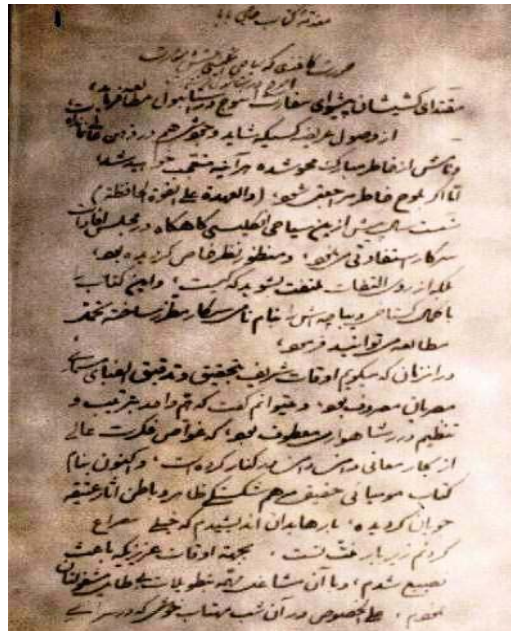
³ Grabbar

⁴ Moussa-Mahmoud

⁵ Weitzman

⁶ Curzon

⁷ Haddadian-Moghaddam



تصویر ۳. صفحه اول نسخه دست‌نویس میرزا از ترجمه فارسی سرگذشت حاجی بابای اصفهانی

دومین مقایسه متنی را امامی (۱۳۷۲/۱۹۹۳) بر اساس سه معیار دقت و امانت و روانی انجام داده است. به نظر وی ترجمه میرزا برطبق معیار روانی نمره خوبی می‌گیرد. تحلیل امامی مبتنی بر چهار متن است: نسخه انگلیسی، نسخه فرانسوی (ترجمه دوفوکونپره^۱ ۱۸۲۴) و دو نسخه فارسی، یعنی فیلات (۱۹۲۴) و نسخه‌ای به تصحیح جمالزاده (۱۳۴۸)، که این آخری با انتقاد شدیدی نیز مواجه شده است (ر.ک. مدرس صادقی ۱۳۷۹: ۱۸ و ۲۸). امامی تصریح می‌کند که ترجمه میرزا حبیب دقیق نیست، اما موقّق است، زیرا به روح اثر وفادار مانده است (۴۸). به علاوه، امامی متوجه می‌شود که مترجم فرانسوی واژه *courier* (قاصد) انگلیسی را به اشتباه *courtesan* (شخص درباری)

^۱ Auguste Jean-Baptiste Defauconpret

ترجمه کرده است، در صورتی که ترجمه میرزا با نسخه انگلیسی مطابقت دارد.^۱ نظر امامی بار دیگر رواج غالب سنت ترجمه ناظر بر تعادل را در ایران نشان می‌دهد. شیفتگی امامی به روش ترجمه میرزا او را وامی‌دارد تا به جای ترجمه، متن اصلی را احیا کند. از نظر او کار میرزا همان قدر موفقیت‌آمیز است که اقتباس ادوارد فیتزجرالد از رباعیات عمر خیام (۱۸۵۹)، و درعین حال، کار هیچ کدام «دقیق و منطبق با اصول پذیرفته شده ترجمه نیست» (امامی ۱۳۷۲: ۴۹).

رستگار (۲۰۰۷: ۲۶۷)، بدون توجه به تحقیق امامی، خاطرنشان می‌کند که نقش میانجی متن فرانسوی تا حد زیادی مغفول مانده است (تصویر ۸). با اینکه در نسخه انگلیسی نامی از نویسنده برده نمی‌شود و نسخه فارسی نیز فرد دیگری را به اشتباه مترجم می‌خواند، ناشر ترجمه فرانسوی، اُکر و گیته‌ژون،^۲ دست به کار دیگری می‌زند. ناشر فرانسوی، در نبود مؤلف اصلی، کتاب را به والتر اسکات^۳ (۱۷۷۱-۱۸۳۲) نسبت می‌دهد که مترجمی نامرئی به نام ژان باپتیست دوفوکونپره آثار او را به فرانسوی ترجمه کرده بود. کتاب با عنوان *حاجی بابا، ترجمه از انگلیسی به خامه مترجم رمان‌های سیر والتر اسکات*، در ۱۸۲۴ در چهار مجلد، در پاریس منتشر می‌شود. علاوه بر تحقیق امامی (۱۳۷۲)، جیانوربرتو اسکارسیا،^۴ با استفاده از متن فرانسوی، به چند «نکته کلی درباره نوآوری نثر میرزا حبیب» (رستگار ۲۰۰۷: ۲۶۷) اشاره می‌کند.

مقایسه نسخه‌های انگلیسی و فارسی با نسخه میانجی فرانسوی نشان می‌دهد که ترجمه فرانسوی به نسخه انگلیسی خیلی نزدیک است. در تحلیل مختصری از فصل «نامه مقدماتی» و «فصل اول» به موردی برخوردیم که مترجم در ظاهر به نسخه انگلیسی مراجعه کرده است. برای مثال «sixteen years ago» (xxii) در نسخه

^۱ امامی (۱۳۷۲) می‌پندارد که ترجمه درست میرزا به دلیل شناخت او از زمینه ایرانی داستان است. او این احتمال را که میرزا از انگلیسی یا ترکی ترجمه کرده باشد، بعید نمی‌داند. البته وی توصیه می‌کند که دیگر شواهد را هم نباید نادیده گرفت.

^۲ Haut-Coeur et Gayet Jeune

^۳ Walter Scott

^۴ Gianoroberto Scarcia

انگلیسی، به «شانزده سال پیش» در نسخه فارسی ترجمه شده، درحالی که در نسخه فرانسوی «شصت سال»^۱ است.^۲ همچنین معلوم شد که میرزا در بسیاری از موارد به نسخه انگلیسی یا فرانسوی وفادار نبوده است.^۳ اگر یک محقق تحلیلی کامل از ترجمه فارسی، در قیاس با نسخه اصلی، به دست دهد، آن گاه نقش نسخه میانجی فرانسوی روشن می شود و با کمک دلایل متقن مشخص خواهد شد که آیا میرزا از فرانسوی ترجمه کرده یا از انگلیسی؟

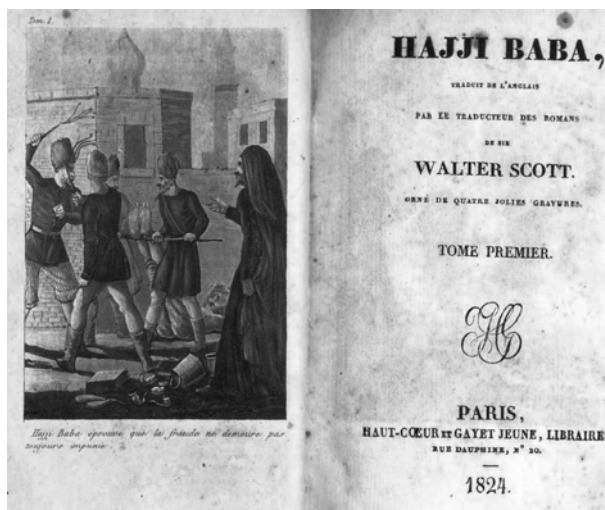
در سومین تحلیل متنی، کلباسی نسخه انگلیسی و ترجمه میرزا را مقایسه می کند و برخی از ویژگی های سبک شناختی ترجمه دیگر میرزا را، سرگذشت *ژیل بلاس سانتیلانی*، نشان می دهد. وی نتیجه می گیرد که شیوه این ترجمه یادآور «اسلوب ترجمه در متون کهن ماست» (۴۹) که با سبک کاملاً مصنوع دوره قاجار در تضاد است. منظور کلباسی از نثر کلاسیک فارسی آثار ابوالفضل بیهقی، مورخ و نویسنده قرن پنجم، و سعدی، شاعر قرن هفتم است که آثارشان نمونه هایی از نثر گفتاری و قابل فهم برای عموم است. کلباسی ترجمه فارسی *کلیله و دمنه* را از روی افسانه های هندی موسوم به *پنجه تتره*، در قرن ششم، نمونه ای از این اسلوب ترجمه می داند.^۴ وی که از رویکردهای مقصدمحور ترجمه آگاهی دارد، از سویی نثر مصنوع دوره قاجار را که میرزا به غایت از آن بیزار بود نکوهش می کند و از دیگر سو، به طور تلویحی از مترجمان ادبی ایرانی می خواهد از آنچه او نقش تاریخی شان می نامد، آگاه باشند. طرفه آنکه او از مترجمان ایرانی می خواهد به جای ترجمه های لفظی و مبدا محور به ترجمه های مقصدمحور روی بیاورند، که ظاهراً در ترجمه ادبی امروز ایران هم آشکارتر است.

^۱ soixante ans

^۲ نکته جالب توجه این است که در نسخه دست نویس میرزا، نسخه اساس متن فرانسوی است و نه انگلیسی. این نشان می دهد نسخه ای که اساس چاپ ۱۹۰۵ فیلات بوده چه بسا با نسخه دست نویس میرزا تفاوت های ناچیزی داشته است. روشن است که چاپ فیلات بر اساس نسخه رونویسی شده شیخ احمد از روی نسخه دست نویس میرزا بوده و شاید شیخ احمد، گهگاه، دخل و تصرف هایی در آن کرده باشد.

^۳ انگلیسی از موریه (۱۸۲۴)، فرانسوی از موریه (۱۸۲۴)، و فارسی از فیلات (۱۹۰۵) است. جدول ۳ (پیوست) نشان می دهد که میرزا در ترجمه گاه توجهی به نسخه انگلیسی و فرانسوی نداشته است.

^۴ برای بررسی تطبیقی نسخه های غربی و فارسی و هندی این ترجمه رک. حیدری (Heydari) ۱۳۸۶-۱۳۸۷.



تصویر ۴. صفحه عنوان حاجی بابا، ترجمه از انگلیسی به خامه مترجم رمان‌های سر والتر اسکات، ترجمه آگوست ژان باپتیست دوفوکونیره در ۱۸۲۴، به‌اضافه گراور داستان. ترجمه شرح زیر گراور: «حاجی بابا خیال می‌کند کلاهبردار همیشه قسر در نمی‌رود». نام موریه در صفحه عنوان نیست.

سرانجام حسینی (۲۰۰۶) با مقایسه ترجمه میرزا با ترجمه افشار (۱۳۷۶) استدلال می‌کند که ترجمه میرزا نمونه‌ای از ترجمه استعمارگرایانه است. از نظر وی چون میرزا در موقعیتی استعماری قرار داشته راهبردهای ترجمه‌اش متأثر از این جایگاه است و لذا در ترجمه به حمایت از فرهنگ غرب برخاسته است، اما در قیاس، ترجمه دوم نمونه‌ای از ترجمه پسااستعماری است. این دیدگاه اولاً این حقیقت را که ایران هرگز مستعمره نبوده است نادیده می‌گیرد. ثانیاً، راهبردهایی که افشار در ترجمه وفادار خود اتخاذ کرده، ربطی به موقعیت او در ایران پس از انقلاب ندارد.

تحقیقاتی که در بالا به آنها اشاره رفت، به‌جز تحقیق رستگار (۲۰۰۷)، توجه اندکی به حرکت و جابه‌جایی عوامل ترجمه کرده‌اند و تمایلی برای عبور از طبقه‌بندی‌های ملی‌گرایانه انواع ادبی (شرقی یا استعمارگری یا پسااستعماری) ندارند. چنان‌که اشاره شد، در این مقاله در پرتو توجه روزافزون به جامعه‌شناسی ترجمه و فراخوان پیم (۲۰۰۹: ۱۵۲) برای توجه به جابه‌جایی فیزیکی افراد، مرزهای مرسوم را پشت سر

گذاشته‌ایم و به بررسی جابه‌جایی متن انگلیسی و ترجمه فارسی رمان موریه و عوامل ترجمه آن پرداخته‌ایم.

۵. تحلیل ترجمه سرگذشت حاجی بابای اصفهانی

قصد ما تحلیل کامل ترجمه فارسی نیست، بلکه بررسی دخل و تصرف‌های عمده مترجم در اثبات این موضوع است که یکی از راه‌هایی که میرزا برای میانجیگری در تبعید برگزید این بود که در ترجمه به پیشرفت سیاسی ایران بیش از وفاداری به متن بیگانه اهمیت بدهد. برای سهولت کار تقسیم‌بندی‌ای را که کامشاد (۱۹۶۶) در بررسی خود از ترجمه رمان موریه به کار برده است وام می‌گیریم. پس این تحلیل شامل دو دسته افزوده‌ها و شرح و بسط معنی، و توصیفات مطمئن و حذفیات است. برای پرهیز از اطناب تنها چند مثال از هر دسته ذکر می‌کنیم. ترجمه فارسی از نسخه فیلات (۱۹۰۵) و ترجمه انگلیسی از موریه (۱۹۰۲) است.^۱

۱.۵ افزوده‌ها و شرح و بسط معنی

در نسخه فارسی بخش‌های افزوده پُررنگ شده‌اند.

۱.۱.۵ اولین فکر حاجی بابا درباره استانبول:

چون امتعه و اقشمه دکانها و مغازه‌ها و دبدبه و طنطنه پاشایان و افندیان استانبول را، با آن خدم و حشم و اسب و عرابه و زیب و زینت دیدم، باد غرور ایرانیم فروکش کرده آهسته با خودم گفتم ما کجا و اینان کجا؟ اگر اینجا جاست، پس ایران کجاست؟ اینجا دارالنعیم است، آنجا دارالجیم: اینجا دارالصفاء، آنجا دارالاعزاز: اینجا عزت است و گنج، آنجا ذلت و رنج: اینجا سلطنت است و نظافت، آنجا درویش و کثافت: اینجا تماشاخانه، آنجا تکیه‌خانه: اینجا بازی، آنجا شبیه: اینجا عیش، آنجا تعزیه: اینجا آواز، آنجا روضه. خوش‌گذرانی و عیش و نوش ترکان با آن عزاداری شبانه‌روز ایرانیان را بخاطر آورده بر بخت بد گریستم. (۳۹۷)

^۱ رسم‌الخط فارسی مطابق آن چیزی است که در نسخه ۱۹۰۵ آمده است. آقای مدرس صادقی بعد از انتشار مقاله به زبان انگلیسی نکاتی را درباره این موضوع یادآور شدند. ضمن قبول این نکته‌ها، یادآور می‌شوم که هدف ما در اینجا بررسی خطاهای ویراستاری نیست.

And when I saw the riches displayed in the shops, the magnificence of dress of almost every inhabitant, and the constant succession of great lords and agas, riding about on the finest and most richly caparisoned horses, I could not help exclaiming, in a secret whisper to myself, "Where is Constantinople and her splendours, and where is Persia and her poverty?" (391)

در این نمونه، مترجم توصیفی مبسوط از قیاس اوضاع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران و استانبول به متن می‌افزاید. ایران کشوری بی‌نظم و فلک‌زده تصویر می‌شود، یکی از توصیفاتی که از ایران قرن ۱۸ در داستان به دست داده شده، اما استانبول شهری تصویر شده عاری از فقر و فلاکت.

۲.۱.۵ حاجی‌بابا حرفه‌اش را عوض می‌کند:

خواستم روضه‌خوان و تعزیه‌گردان شوم، دیدم در این کار بی‌حیایی بیشتر لازم است. خواستم واعظ شوم، دیدم که احادیث و اخبار باید جعل کنم و عربی نمی‌دانستم. خواستم فالگیر شوم، فالگیر و رمال در مشهد از سگ بیشتر است و همان می‌خورند که مرغ خانگی می‌خورد. خواستم باز دلاک شوم دیدم که پابند می‌شوم و مشهد جای ماندن نیست. (۵۶-۵۵)

Still I might have followed my own profession, and have taken a shop; but I could not bear the thoughts of settling, particularly in so remote a town like Meshed. (47)

در نمونه دوم، افزوده‌های مترجم حکایت از نگاه تحقیرآمیز حاجی‌بابا نسبت به برخی پیشه‌های تقلب‌آمیز آن روزگار، از جمله روضه‌خوان و تعزیه‌گردان و واعظ دارد که از باورهای مذهبی مردم سوءاستفاده می‌کردند. شهر زیارتی مشهد از قدیم‌الایام مکانی مناسب برای فالگیرها و رمالان بوده است تا زائران ساده‌دل را سرکیسه کنند. افزوده‌های میرزا حبیب امکان قرائت سیاسی ترجمه را فراهم می‌کند.

۳.۱.۵ نظر حاجی‌بابا در باب نسقچی بودن خود:

چنان بی‌محابا چماق بر سر و مغز مردم می‌نواختم که نسقچیان می‌گفتند «عجب ولد الزنابی به زمره ما داخل شده». (۱۴۹)

I made use of my stick so freely upon the heads and backs of the crowd, that my brother executioners quite stared, and wondered what demon they had got amongst them. (16)

در نمونه پایانی، واژه انگلیسی demon (دیو/ زبل) به ولدالزنا ترجمه شده که در اصل صفتی عربی به معنی حرامزاده است. باآنکه مترجم می‌توانست این کلمه را تحت‌اللفظی ترجمه کند، احتمال دارد با انتخاب این معادل بر بار معنایی منفی آن چنان افزوده تا خواننده تمام تصوّرات بد خود را دربارهٔ مأموران دولتی در ذهن تداعی کند. او همچنین executioners (جلادان) را به نسقچیان ترجمه کرده که هرچند کم‌وبیش معادل پلیس امروزی است، در آن زمان خدم و حشم پادشاه را نیز در بر می‌گرفت. به‌جای back (پشت) در متن اصلی، در ترجمه از مغز استفاده شده است، بدین دلیل که استفاده از چماق برای تنبیه در ایران معمولاً در اشاره به سر و مغز آدم است.

۲.۵ توصیفات مطنطن و حذفیات

در نمونه ذیل حاجی‌بابا تصمیم گرفته مسلمانان واقعی باشد و لذا به سراغ ملای نادان رفته است. افزوده‌ها در متن فارسی پررنگ شده است.

اولاً بدانکه من عمادالاسلام و قدوه‌الانام، نخبه ملت حنیف و شرع شریف، انموذج دین محمدی و ملت محمدیم. اجتهادم بهمه جاری، و فتاوی و احکامم بهمه ساری است. شاربین خمر را حد میزنم؛ زانیان محصنه را رجم می‌کنم. در امر معروف و نهی از منکر و تالیف قلوب، و موعظه و خطابت، وحید و فریدم. حامی بیضه اسلام و راهنمای خواص و عوامم؛ آیت صائم النهار؛ معنی قائم اللیل. غسل و وضویم عبره للناظرین؛ و صوم و صلواتم اسوه للسایرین است. به حکم اجتهاد خود، از استعمال الات و آوانی مفضض و مطلا محترزم، و از اکتسای کسوه اقمشه و حریر مجتنب؛ مواظب تعبد، ملتزم تجهدم. از قلیان و انقیه متنفرم، و بازی نرد و گنجیغه و شطرنج و سایر ملاعب و ملاحی را منکر؛ چه این‌گونه مناهی و مکاره مضر آداب دیانت و مشتغل اوقات طاعت و عبادت است. پارهٔ اجامره و اوباش و رنود در باب تخفیف تکالیف روزه از قبیل تجویز قلیان کشیدن و مصطکی خائیدن از من استفتا نمودند؛ اما از من بجز جواب لا چیزی نشنوند. سرشان را با عصای لا شکستم که روزه خوردن (دور از جناب) گه خوردن است؛ و باید روزه را گرفت و نماز را کرد تا چشمتان کور شود. اگر شارع مقدس حکم فرموده بود که مدت افطار یک هفته باید باشد، هر آئینه اولین روزه‌گیر و آخرین روزه‌گشا من می‌بودم؛ و حاشا و کلا اگر دهان بلا و لعل می‌گشودم. (۳۳۰)

In short, I may be called a living Koran. None pray more regularly than I. No one goes to the bath more scrupulously, nor abstains more rigidly from everything that is counted unclean. You will find neither silk in my dress, nor

gold on my fingers. My ablutions are esteemed the most complete of any man's in the capital, and the mode of my abstersion the most in use. I neither smoke nor drink wine before men; neither do I play at chess, at gengifeh (cards), or any game which, as the law ordains, abstracts the mind from holy meditation. I am steemed the model of fasters; and during the Ramazan give no quarter to the many hungry fellows who come to me under various pretexts, to beg a remission of the strictness of the law. "No", do I say to them, "die rather than eat, or drink, or smoke. Do like me, who, rather than abate one title of the sacred ordinance, would manage to exist from *Jumah* to *Jumah* (Friday) without polluting my lips with unlawful food. (321)

ترجمه فارسی نمونه بارزی از زبان روحانیان عصر صفویه و قاجاریه و نیز سبک مصنوع نثر فارسی، یعنی پر از عبارات و مضامین عربی است. جدول (۲) مقایسه‌ای بین قسمت‌های انگلیسی و فارسی است. کلمه‌های ایرانی که در نسخه انگلیسی از متن فارسی حذف شده‌اند، در صورتی که بخش‌های پررنگ در متن فارسی افزوده مترجم است تا توصیفی مطمئن باشد از احکام اسلامی. برای نمونه، صفاتی که برای توصیف ملای نادان در سطر اول متن فارسی به کار رفته از این قرار است: عمادالاسلام، قدوة الانام، نخبه ملت حنیف و شرع شریف، انموذج دین محمدی و ملت محمدی. ملای نادان همچنین مجری حدود شرعی زانیان محصنه و شاربین خمر است. قسمت ۱ ترجمه نشده؛ قسمت ۴ تلویحاً در قسمت ۳ فارسی آمده است. حذفیات عبارت‌اند از: «در انگشتان من» (۶)، «شرب خمر در حضور مردان» (۸)، و «خیلی از هم‌نوعان گرسنه» (۱۱). در متن اصلی، نویسنده از به دست کردن انگشتر طلا سخن می‌گوید، اما مترجم آن را به استفاده از ظرف‌های طلا و نقره تعمیم می‌دهد. خمر حذف شده و انقیه جایگزین آن شده و فعل به متنفرم تبدیل شده است. مترجم در قسمت ۸ عبارت «خیلی از هم‌نوعان گرسنه» را به «پاره‌ای اجامره و اوباش و رنود» ترجمه کرده است. در قسمت ۳، عبارت انگلیسی صحبت از رفع حاجت می‌کند، در حالی که مترجم به غسل و وضو اشاره می‌کند.

جدول ۲. قسمت‌های انگلیسی و فارسی توصیف‌شده در ۲.۵

English	Persian
1. In short, I may be called a living Koran	—
2. None pray more regularly than I	قائم اللیل
3. No one goes to the bath more scrupulously	غسل و وضویم عبره للناظرین
4. nor abstains more rigidly from everything that is counted unclean	—
5. You will find neither silk in my dress	از اکتسای کسوه اقمشه و حریر مجتنب
6. nor gold on my fingers	از استعمال الات و آوانی مقضض و مطلا محترزم
7. My ablutions are esteemed the most complete of any man's in the capital	غسل و وضویم عبره للناظرین
8. I neither smoke nor drink wine before men	از قلیان و انضیه منتفرم
9. neither do I play at chess, at <i>gengifeh</i> (cards), or any game which, as the law ordains, abstracts the mind from holy meditation [italics original]	و بازی نرد و گنجیغه و شطرنج و سایر ملاعب و ملاهی را منکر چه این گونه مناهی و مکاره مضر آداب دیانت و مشتغل اوقات طاعت و عبادت است
10. I am esteemed the model of fasters	غسل و وضویم عبره للناظرین
11. and during the Ramazan give no quarter to the many hungry fellows who come to me under various pretexts, to beg a remission of the strictness of the law	پاره اجامره و اوباش و رنود در باب تخفیف تکالیف روزه از قبیل تجویز قلیان کشیدن و مصطکی خائیدن از من استغفا نمودند!
12. "No", do say to them, "die rather than eat, or drink, or smoke. Do like me, who, rather than abate one title of the sacred ordinance, would manage to exist from <i>Jumah to Jumah</i> (Friday) without polluting my lips with unlawful food" [italics original].	اما از من بجز جواب لا چیزی نشنوند. سرشان را با عصای لا شکستم که روزه خوردن (دور از جناب) گه خوردن است؛ و باید روزه را گرفت و نماز را کرد تا چشمشان کور شود. اگر شارع مقدس حکم فرموده بود که مدت افطار یک هفته باید باشد، هر آینه اولین روزه گیر و آخرین روزه گشا من می بودم؛ و حاشا و کلا اگر دهان بلا و لعل می‌گشودم.

۶. بحث

بر مبنای نمونه‌های بالا می‌توان چند استنباط دربارهٔ میرزا و ترجمه‌اش از سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی به دست داد. اگرچه در بیتی که نقش فرامتن ترجمه فارسی (۱۹۰۵) را دارد، آمده است که مترجم کوشیده تا به متن مبدأ وفادار بماند (ر.ک. مدرّس صادقی ۱۳۷۹: ۱۵)، راهبردهای مختلف ترجمه حکایت از امری دیگر دارد. میرزای شاعر در مقدمه‌ای که بر ترجمه‌اش نوشته و بسیار از آن نقل شده است، به‌وضوح از بازتولید متن اصلی به فارسی سخن می‌گوید: «من نه این از جیب و انبان گفته‌ام / آنچه

را گوینده گفت، آن گفته‌ام».^۱ این حرف لزوماً به این معنی نیست که میرزا مترجمی استعماری (حسینی ۲۰۰۶) یا غیر دقیق (امامی ۱۳۷۲) است. حقیقت آن است که ترجمه او گاه چنان دقیق است که به گواهی چندین پژوهش، بی‌شک از حیث نثر، برتر از متن اصلی است (مدرس صادقی ۱۳۷۹؛ کلباسی ۱۳۸۲؛ آذرنگ ۱۳۸۱).^۲ این منتقدان روی هم رفته مهارت‌های سبک‌شناختی مترجم و تسلط او را در بازتولید لحن مناسب برای شخصیت‌های مختلف تحسین می‌کنند.

با توجه به موقعیت میرزا در تبعید، معلوم است که کارکرد متن خارجی بر تعادل واژگانی پیشی گرفته است. به عبارت دیگر، میرزا در ترجمه روشی را برگزیده است که به او اجازه می‌دهد معنا را تقویت و فساد طبقه حاکم و فقر فراگیر و عوام‌فریبی مذهبی در ایران آن روزگار را تشدید کند. افزایش و کاهش، در روش ترجمه میرزا، دلایل سیاسی دارد و گمان می‌رود که میرزا با این کار امیدوار بوده تا خواننده ایرانی را علیه حکومت قاجار تحریک کند؛ هدفی که بی‌تردید به بار نشسته است: «میرزا حبیب متن حاجی‌بابا را در خدمت جدال خود علیه استبداد قاجاریان و جامعه ایران که در قید و بند سنت و محافظه‌کاری‌های خشک گرفتار مانده به کار گرفته است» (بالایی و کویی‌پرس ۴۱).

برخی از تحقیقاتی که در بالا به آنها اشاره شد (کلباسی ۱۳۸۲؛ نیز ر.ک. رضوی^۳ ۱۳۸۹) از راهبردهایی که به مترجم قدرت می‌بخشند، استقبال می‌کنند و آنها را همسو با اسلوب کهن ترجمه به فارسی می‌دانند؛ درحالی‌که برخی از محققان (کامشاد ۱۹۶۶؛ ناطق ۱۳۵۲؛ امامی ۱۳۷۲) نظری جز این دارند و به تعبیر هولز - مانتری^۴ (۱۹۸۱)، می‌توان گفت آنها شرایط زمانی و مکانی و عمل مترجم را در حین ترجمه در نظر

^۱ به استثنای شعرهای پراکنده‌ای که از میرزا به فارسی منتشر شده، نمونه‌ای از شعر وی به فرانسه با عنوان *خوان سپاس* در سال ۱۸۸۹، به مناسبت هشتمین همایش بین‌المللی شرق‌شناسان در استکهلم منتشر شد (ر.ک. مجله آئینه ۱۳۵۹).

^۲ برای نمونه، زمانی که طبیب شاه اروپائیان را برای حاجی‌بابا توصیف می‌کند: صفحه ۹۳ نسخه اصلی، برابر با صفحه ۱۲۰ ترجمه فارسی. همچنین ر.ک. صفحات ۱۶۷/۱۴۴ و ۱۷۷/۲۰۳.

^۳ Razavi

^۴ Holz-Manttari

نمی‌گیرند. برای میرزا، مترجم در تبعید، انتخاب اسکوپوس^۱ سیاسی، احتمالاً تنها راهی بوده که از طریق آن می‌شده است حتی با وجود تهدید از جانب طبقه حاکم در ایران، دست به میانجیگری زد. این به معنی پشت پا زدن به اخلاق نیست، چراکه در آن زمان که میرزا در تبعید بود میانجیگری مقبول چیزی به جز سرسپردگی کامل به دولت حاکم نبود. میانجیگری او از جنس تبعید و آزادی‌بخش و در ضمن، سیال بود. اگرچه او هیچ‌وقت ترجمه منتشرشده‌اش را ندید و تا مدت‌ها کسی از او به نام مترجم سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی یاد نکرد، ترجمه و میانجیگری او مرزهای جغرافیایی و دانشگاهی را در هم نوردید. در اینجا است که نقش شیخ احمد، در مقام عامل ترجمه بین مرزی، ضرورت می‌یابد. به دلیل میانجیگری بین مرزی و پرمخاطره او بود که میانجیگری در تبعید میرزا به دیگر عامل ترجمه، یعنی فیلات، رسید. از قتل شیخ احمد در سال ۱۸۹۶ تا انتشار ترجمه سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی در سال ۱۹۰۵، از مرگ میرزا در سال ۱۸۹۳ تا احیای ترجمه او در سال‌های ۱۹۶۱-۱۹۶۶، میانجیگری سیال و چندبُعدی بوده است.

بحث‌های جاری درباره این ترجمه فارسی نشان می‌دهد که این ترجمه در ارائه الگوی ترجمه برای مترجمان بعدی ایرانی کامیاب بوده است. اگرچه این ترجمه روی هم‌رفته چندان به متن وفادار نیست، در آزاد کردن زبان فارسی از نثر مصنوع دوره قاجاریه آموزنده است و نشان می‌دهد که میرزا در ترجمه نه خواننده دربار قاجار و طبقه باسواد را، بلکه خوانندگان عام را مد نظر داشته است. وقتی مدرّس صادقی (۱۳۷۹: ۴۰) ترجمه میرزا را «اولین رمانی که به زبان فارسی و به دست یک ایرانی نوشته شده» می‌نامد، چه‌بسا بر آن است تا میانجیگری مترجم را در به چالش کشیدن نثر مصنوع قاجار برجسته کند.^۲

ترجمه به اصطلاح غیردقیق میرزا ترجمه‌ای دیگر را که به غلط ترجمه پسااستعماری (حسینی ۲۰۰۶) خوانده شده و به ندرت به نقد کشیده شده است، به چالش می‌کشد. ترجمه دوباره افشار از رمان موریه نمونه‌ای است از ترجمه‌های به شدت تحت‌اللفظی

^۱ skopos

^۲ همچنین ر.ک. مصاحبه‌های مدرّس صادقی (۱۳۷۹ و ۱۳۸۴) درباره تحقیقات وی بر روی نسخه دست‌نویس میرزا.

که طی دهه گذشته به سختی از آن انتقاد شده است (برای نمونه ر.ک. فرضیه لفظ‌گرایی در خزاعی فر^۱ ۱۳۷۹ / ۲۰۰۰). اخیراً برخی از صاحب‌نظران ترجمه در ایران خواهان آن شده‌اند تا مترجمان نثر ملموس‌تر و روان‌تری را در ترجمه به کار برند و نثر میرزا مثالی است از این نثر. توجه به این موضوع در قالب بحث‌هایی تحت عنوان **نهضت ترجمه** یا **سنت ترجمه** در ایران پی گرفته می‌شود. این بحث‌ها بدون بررسی ترجمه‌های موجود فاقد پشتوانه علمی است. اگر سنت، به معنی لغوی آن، «شیوه موروثی، تثبیت‌شده یا مرسوم تفکر، عمل، کردار یا رفتار» باشد (فرهنگ لغت ویستر)، ترجمه میرزا یکی از متون مهمی است که می‌توان با توجه به بُعد عمل، از آن در تحلیل سنت ترجمه کمک گرفت. تا زمانی که تاریخ جامع ترجمه معاصر در ایران نوشته نشده است (ر.ک. میثمی^۲ ۶۵) می‌توان با توجه به شبکه‌های گسترده موجود در دوره قاجار به مطالعاتی موردی درباره اولین ترجمه‌ها و عوامل آنها و بین‌فرهنگ‌ها دست زد تا به فهم بهتری از سنت ترجمه ایرانی نائل شد (ر.ک. کریمی حکاک^۳ ۲۰۰۱).

۷. نتیجه‌گیری

این مطالعه موردی به موضوع میانجیگری و عوامل ترجمه از منظر حرکت متون و افراد در فراسوی مرزهای جغرافیایی پرداخت و با تمرکز بر ترجمه و انتشار سرگذشت حاجی‌بابای اصفهانی به فارسی، کوشید تا میانجیگری مترجم فارسی و دو عامل دیگر ترجمه را بررسی کند. امید آن بود تا گامی فراتر از **گفتمان مسلط استعماری - شرق‌شناختی و تصورات انقلابی ضد استعماری حاکم بر هر دو متن** نهیم. در این مقاله همچنین از مجموعه پرباری از داده‌های تاریخی و تحلیل متنی سود بردیم.

در این مقاله نشان داده شد که مفهوم میانجیگری بسیار فراتر از مرزهای متنی و پیرامنتی و برون‌متنی است و به دلایلی چند، این مفهوم می‌تواند به اشتباه به فرد دیگری نسبت داده شود. نیز نشان دادیم که برخلاف تصور نادرست از ماهیت تضعیف‌کننده تبعید، عوامل ترجمه می‌توانند به میانجیگری پردازند و آن را انتقال دهند و حتی نقل و

^۱ Khzaeefar

^۲ Meisami

^۳ Karimi-Hakkak

انتقالات بین‌فرهنگی را به مخاطره بیندازند. در این مطالعه موردی و با استناد به متن، نشان داده شد که چگونه میرزا در تبعید به میانجیگری در ترجمه دست زد و به پیشرفت سیاسی، بیش از الزامات وفاداری به متن خارجی، بها داد و با نوآوری بر سبک مصنوع نثر فارسی غالب شد و خوانندگانی فراتر از نخبگان را مد نظر قرار داد. ترجمه میرزا همچنین در نوشتن تاریخ سنت ترجمه در اوایل قرن بیستم در ایران به کار می‌آید. این تحقیق همچنین به ما اجازه داد تا با ارائه دو مفهوم عوامل ترجمه (میرزا و شیخ احمد) و میانجیگری سیال، از دو بُعد جدید به موضوع میانجیگری و حرکت تاریخی عوامل ترجمه در حوزه مطالعات ترجمه بپردازیم. به عقیده نویسنده، استعاره میانجیگری سیال به ما کمک می‌کند تا پس از مرگ عوامل ترجمه بتوانیم تأثیر نمادین کارهای آنان را بهتر بسنجیم.

در این حوزه در چندین زمینه می‌توان به تحقیقات بیشتری دست زد؛ از جمله به منظور بررسی فعالیت‌های پراکنده عوامل ترجمه و راهبردهایی که آنها در حفظ بین‌فرهنگ‌های حرفه‌ای به کار برده‌اند، می‌توان به مطالعه موردی اسناد تاریخی موجود در انگلستان و ترکیه و ایران و هند پرداخت. به طرق مشابه، در قرن نوزدهم شبکه‌های مختلفی از عوامل ترجمه، با حامیان مختلف، در این کشورها وجود داشته که شایسته است کشف و طبقه‌بندی شوند. برای مثال نقش برجسته و کمتر به تحقیق درآمده سرگرد فیلات و انجمن آسیایی در کلکته هند، در تعاملات بین‌فرهنگی بین انگلستان و ایران و هند، و نقش او در مقام سانسورچی اصلی در قاهره و پورت سعید در اوایل قرن بیستم در مصر، زمینه تحقیقی غنی‌ای در مطالعات ترجمه است.^۱

سپاس

این تحقیق در مراحل ابتدایی در «سومین اجلاس سنت‌های ترجمه در آسیا»، ۲۲ تا ۲۴ اکتبر ۲۰۰۸، دانشگاه بوقازیچ ترکیه، ارائه شد. نویسنده مایل است سپاس خود را نسبت

^۱ در مقاله‌ای جداگانه، به نقش فیلات در مقام ویراستار چاپ ۱۹۰۵ پرداخته‌ایم (ر.ک. حنادیان مقدم و پیم ۲۰۱۳). علاوه بر این، نویسنده در حال نوشتن مقاله‌ای جداگانه درباره فیلات است.

به این افراد اعلام کند: کارکنان کتابخانه دانشگاه دالارنا^۱ در سوئد، به دلیل فراهم آوردن نسخه‌های نایاب کتاب‌های موریه و فیلات؛ آنتونی پیم، به دلیل علاقه‌اش به این تحقیق و تذکرات ارزشمندش؛ کریستین نورد^۲ که من را در آغاز این تحقیق راهنمایی می‌نمود؛ هدلی ساتن^۳ از کتابخانه بریتانیا، و کریستوفر دوکینز،^۴ مسئول بایگانی مدرسه فلسفید^۵ در اسکس^۶ انگلستان، به دلیل اطلاعاتشان درباره فیلات؛ جعفر مدرّس صادقی، به جهت ارسال صفحاتی از نسخه دست‌نویس میرزا و پاسخ به سئوالات من؛ و شائول بخاش^۷ و محمد یاحقی که نسخه‌ای از مقاله ناطق را برایم ارسال کردند.

پیوست

جدول ۳. مواردی که میرزا از نسخه انگلیسی و فرانسوی در ترجمه پیروی نمی‌کند

English	French	Persian
<i>Twenty years' industry</i> (13)	vingt années (39)	سی سال کاسبی [thirty years of business] (1)
<i>Peregrine Persic, London, 1st December, 1823</i> (12)	Peregrine Persie, Londres, le 1er décembre 1823 (xxxviii)	سیاح انگلیسی سنه 1828 [The English traveler, the year of 1828] (xviii)
<i>Rev. Dr. Fundgruben</i> (1)	Au révérend docteur Fundgruben (v)	سیاحی انگلیسی [an English traveler] (i)
<i>Our sacred history</i> (3)	notre histoire sacrée (xiii)	عبارت انجیل [an expression from the Bible] (19)

¹ Dalarna

² Christiane Nord

³ Hedly Sutton

⁴ Christopher Dawkins

⁵ Felsted School

⁶ Essex

⁷ Saul Bkhash

منابع

- Afshar, Iraj. "Mirza Habibe Isfahani." *Yaghma*. 150 (1339/1960): 491-497.
- . "Asareh mirza habibe esfahani [The works of Mirza Habib Isfahani]." *Yaghma*. 178 (1342/1963): 80-82.
- Altick, Richard. "Introduction." In: James Morier. *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*. London: Methuen & Random House, 1895/1954.
- Amanat, Abbas. *The Pivot of the Universe: Nasir al-Din Shah and the Iranian Monarchy, 1831-1896*. Berkeley: University of California Press, 1997.
- . "Hajji Baba of Isfahan." *Encyclopedia Iranica*. Accessed January 2011. <<http://www.iranica.com/articles/hajji-baba-of-ispahan>>
- Armaghan*. A Persian Journal. 2-3 (1308/1929): 110-120.
- Avery, Peter, Gavin Hambly, Charles Melville (eds.). *The Cambridge History of Iran, volume 7, from Nadir Shah to the Islamic Republic*. New York: Cambridge University Press, 1991.
- Ayandeh*. A Persian Journal. 6(3/4), (1359/1980): 299-303.
- Azarang, Abdolhosein. "Mirza Habib va hajji babayeh Isfahani [Mirza Habib and Hajji Baba Isfahani]." *Bokhara* 27 (1381/2002): 34-52.
- Balāy, Christophe and Michel Cuypers. *Aux sources de la nouvelle Persane*. Paris: Recherche sur les civilisations, 1983.
- Berk Albachten, Özlem. "Exile as translation and transformation in early Republican Turkey." *Translation Studies* 3/2 (2010): 132-148.
- Blackwood's Edinburgh Magazine*. "Hajji Baba of Ispahan." LXXXIV (1824): 51.
- Browne, Edward. "Introduction." In: James Morier. *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*. London: Methuen, 1895.
- . *The Persian Revolution: 1905-1909*. Cambridge: Cambridge University Press, 1910.
- . *A Literary History of Persia: from Firdawsi to Sadi*. Vol. 4. London: Curzon, 1924.
- . *The Persian Revolution: 1905-1909*. Cambridge: Cambridge University Press, 1995.
- Bryman, Alan. *Social Research Methods*. 3th edition. Oxford: Oxford University Press, 2008.
- Curzon, George. "Introduction." In: James Morier. *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*. London: Macmillan, 1895.
- Demircioğlu, Cemal. "Translating Europe: The Case of Ahmad Midhat as an Ottoman agent of Translation." In: J. Milton and P. Bandia. 2009 (eds.). *Translation Agents*. Amsterdam and Philadelphia: Benjamins, 2009.
- Emami, Karim. *Az past va bolandeh tarjomeh [From up and down of translation]*. Tehran: Niloofar, 1372/1993.
- Emami, Goli. "Sargozashteh jil belas santilani [The story of Gil Blas de Santillane]." *Negahehno*. 43 (1387/2008).
- Fitzgerald, Edward. *The Rubaiyat of Omar Khayyam*. Edinburgh and London: T. N. Foulis, 1852.

- Ghanoonparvar, Mohammad. "Introduction." In: S.M. Jamalzadeh. (ed.). *Sargozasht-e Haji Baba-ye Isfahani* [*The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*]. Costa Mesa: Mazda Publishers, 1996.
- Grabbar H. Terry. "Fact and Fiction: Morier's Hajji Baba." *Texas Studies in Literature and Language*. 11 (1969): 1223-1236.
- Haddadian-Moghaddam, Esmaeil. *Agency in the Translation and Production of Novels from English in Modern Iran*. Doctoral thesis. Tarragona: Intercultural Studies Group, 2012.
- Haddadian-Moghaddam, Esmaeil and Anthony Pym. "Voice in the Persian Hajji Baba." In: *La traduction des voix intra-textuelles/Intratextual Voices in Translation*. (eds.) Kristiina Taivalkoski-Shilov and Myriam Suchet. Montréal: Éditions québécoises de l'oeuvre, collection Vita Traductiva, 2013: 235-254.
- Heydari, Ali. "Barresi bazi ekhtelafhayeh Kalile wa Dimnah Nasrollah Monshi ba tarjomeh arabi Ebn Moqaffa va dastanhayeh bidpay va panja kiyaneh [An analysis of some of the differences of Nasrollah Monshi's *Kalile wa Dimnah* with Ebn Moqaffa's Arabic translation and Bidpay stories and Pañcatantra]." *Faslnameh elmi pazhuheshi olumeh ensani daneshgahe azahra* 17/18(68-69), (1386-1387/2007): 45-62.
- Hosseini, Mohammad Reza. *A Comparative Study of Translation at Colonial and Post-colonial Periods in Iran: a Corpus-based Study*. Unpublished Master's thesis. Tehran: Allameh Tabataba'i University, 2006.
- Hözl-Mänttari, Justa. "Übersetzen-Theoretischer Ansatz und Konsequenzen für die Ausbildung." *Kääntäjä/Översättaren* 24 (1981): 2-3.
- Jamalzadeh, Mohammaali (ed.). *Sargozasht-e haji babayeh Isfahani* [*The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*]. James Morier. Tehran: AmirKabir. 2nd edition (1996). Costa Mesa: Mazda Publishers, 1348/1969.
- . "Hajji Babayeh Esfehani [part 1] [Hajji Baba Isfahani]." *Ayandeh* 9 (3/4), (1362/1983): 253-257.
- . "Hajji Baba dallak zadeyeh esfahani. Bakhsh-e dovvom [Hajji Baba, the barber son of Ispahan]." *Ayandeh* 11(9/10), (1364/1985): 670-674.
- Jennings, Richard. "Introduction." In: James Morier. *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*. London: Creeset, 1949.
- Johnston, Henry McKenzie. *Ottoman and Persian Odysseys: James Morier, Creator of Hajji Baba of Ispahan, and his Brothers*. London: British Academic Press, 1998.
- Kalbasi, Mohammad. "Isfahani isfahani va sonnateh tarjomeh irani [Isfahani and the Iranian translation tradition]." *Zenderoud* 27 (1382/2003): 37-69.
- Kamshad, Hassan. *Modern Persian Prose*. Cambridge: Cambridge University Press, 1966.
- . "Tarjomeh pas az bazneshastegi. Goftogo ba Hasan Kamshad" [Translation after retirement: an interview with Hasan Kamshad]. (2010). Accessed December 2010.
- <http://www.bbc.co.uk/persian/arts/2010/08/100803_111_kamshad_iv.shtml.>
- Karimi-Hakkak, Ahmad. "Persian Tradition." In: M. Baker (ed.). *Routledge Encyclopedia of Translation*. London and New York: Routledge, 2001.
- Keddie, Nikkie R. "Afghani, Jamal-al-din." *Encyclopaedia Iranica*. (1983). Accessed January 2011.
- <<http://www.iranica.com/articles/afgani-jamal-al-din>.>

- Keddie, Nikkie R. *Modern Iran: Roots and Results of Revolution*. New Heaven and London: Yale University Press, 2006.
- Khazaeefar, Ali. "vazeyate tarjomeh adabi dar iran [The situation of literary translation in Iran]." A. Khazaeefar (ed.). *Majmueh maghalate nakhostin hamayeshe tarjomeh adabi dar iran* [The Proceedings of the First Literary Translation Conference in Iran]. Mashhad: Banafsheh (2000): 5-11.
- Koskinen, Kaisa, and Tuija Kinnunen. "Introduction." Tuija Kinnunen and Kaisa Koskinen (eds.). *Translators' Agency*. Tampere: Tampere University Press, (2010): 4-10.
<<http://tampub.uta.fi/tup/978-951-44-8082-9.pdf>>
- Lockhart, Laurence. "Persia as seen by the West." In: A.J. Arberry (ed.). *The Legacy of Persia*. Oxford: Clarendon Press, 1964.
- Meisami, Julie. "Iran." In: R. Ostle (ed.). *Modern Literature in Near and Middle East (1850-1970)*. London and New York: Routledge, 1991.
- Milton, John, Paul Bandia (eds.). *Translation Agents*. Amsterdam and Philadelphia: Benjamins, 2009.
- Minavi, Mojtaba. "Hajji Baba va Muriyeh [Hajji Baba and Morier]." In: Mojtaba Minavi (ed.). *Panzdah Goftar*. Tehran: Toos, 1367/1967.
- Modarreseh Sadeghi, Jafar (ed.). *Sarguzasht-I Hajji Baba-yi Isfahani*. [Persian translation of The Adventures of Hajji Baba of Ispahan]. Tehran: Markaz, 1379/2000a.
- . "Gotogoo ba Jafar Modarreseh Sadeghi. Sargozasht Hajji Babayeh Isfahani va dastan nevisi emruz [An interview with Jafar Modarreseh Sadeghi. The story of Hajji Baba Isfahani and today's writing short stories]." *Ketabeh mah adabiyat va falsafeh* 33 (1379/2000b): 68-73.
- . "Goftogooyeh Kiyomarseh Poorahmad ba Jafar Modarreseh Sadeghi darbareyeh Hajji Baba Isfahani: tarjomei ke faghat yek tarjomeh nist [An interview between Kiyomarseh Poorahmad and Jafar Modarreseh Sadeghi on Hajji Baba Isfahani: A translation that is more than a translation]." *Haft* 19 (1384/2005): 26-31.
- Moussa-Mahmoud, Fatma. "Orientals in Picaresque." *Cairo Studies in English*. (1961/1962): 157-188.
- Morier, James. *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*. London: John Murray, 1824a.
- . *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*. Persian translation by Mehdi Afshar. 1376/1997. *Hajji Babayeh isfahani*. Tehran: Elmi, 1824b.
- . *Hajji Baba, traduit de l'anglais par le traducteur des romans de Sir Walter Scott*. French translation by Auguste Jean-Baptiste Defauconpret, 4 volumes. Paris: Haut-Coeur et Gayet, 1824c.
- . *The Adventures of Hajji Baba in England*. 2 volumes. London: John Murray, 1828.
- . *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*. London: Macmillan, 1902.
- . *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*. Translated from English into Persian by Haji Shaikh Ahmad Kermani and edited with notes by D. C. Phillott. Calcutta: Asiatic Society of Bengal, 1905.
- Nateq, Homa. "Hajji Morier va qaziyeh istimar [Hajji Morier and the story of colonialism]." *Alefba* 4 (1353/1974): 22-49.
- Nabavi, Negin. "Journalism in Iran: Qajar period." *Encyclopaedia Iranica*, 2009. Accessed January 2011.

- <<http://www.iranica.com/articles/journalism-i-qajar-period>>
- Parker, Saliha. "Turkish Tradition." In: M. Baker (ed.). *Routledge Encyclopedia of Translation*. London and New York: Routledge, 1998.
- Paloposki, Outi. "Limits of freedom: Agency, choice and constraints in the work of the translator." In: John Milton and Paul Bandia (eds.). *Translation Agents*. Amsterdam and Philadelphia: Benjamins, 2009: 189-208.
- Phillott, Douglas Craven (ed.). "Introduction." In: James Morier. *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*. Translated from English into Persian by Haji Shaikh Ahmad Kermani and edited with notes by D. C. Phillott. Calcutta: Asiatic Society of Bengal, 1905.
- Pym, Anthony, Miriam Shlesinger and Zuzana Jettmarová (eds.). *Sociocultural Aspects of Translating and Interpreting*. Amsterdam and Philadelphia: Benjamins, 2006.
- Pym, Anthony. "Humanizing Translation History." *Hermes- Journal of Language and Communication Studies* 42 (2009): 23-48.
- . *Exploring Translation Theories*. London & New York: Routledge, 2010.
- Rastegar, Kamran. "The Unexpected Gift: The Adventures of Hajji Baba Ispahani as a Transactional Text between English and Persian Literatures." *Middle Eastern Literatures* 10(3), (2007): 251-271.
- Szavai, Masoud. "Tavalodeh romane irani: darbareh Isfahani va tarjomeh Gil Blas [The birth of Iranian novel: On Isfahani and the translation of Gil Blas]." *Ettelaateh Hekmat va Marefat* 5(1), (1389/2010): 68-70.
- Saadat Noori, Mohammad. "Sepahsalarha: Mirza Mohammad Khan Sepahsalar." *Yaghma* no. 214 (1345/1966): 77-81.
- Sanjabi, Maryam B. "Mardum-Guriz: An Early Persian Translation of Moliere's Le Misanthrope." *International Journal of Middle East Studies* 30(2), (1998): 251-270.
- Scott, Walter & Ioan M. Williams. *Sir Walter Scott on Novelists and Fiction*. London: Routledge & K. Paul, 1968.
- Shuttleworth, Mark, and Moira Cowie. *Dictionary of Translation Studies*. Manchester: St. Jerome, 1997.
- Skyes, Percy Molesworth. *Ten Thousand Miles in Persia or Eight Years in Iran*. London: John Murray, 1902.
- Stanley, Tim. "After Müstakim-Zadeh." In: Doris Behrens-Abouseif and Stephen Vernoit (eds.). *Islamic Art in the 19th Century: Tradition, Innovation, and Eclecticism*. Leiden: Brill Academic, 2006.
- Webster Online Dictionary*. Accessed March 2011.
- <<http://www.merriam-webster.com/>>
- Weitzman, Arthur J. "Who was Hajji Baba." *Notes and Queries* 17 (1970): 177-178.
- Williams, Jenny and Andrew Chesterman. *The Map: A Beginner's Guide to Doing Research in Translation Studies*. Manchester: St. Jerome, 2002.
- Wolf, Michaela, and Alexandra Fukari (eds.). *Constructing a Sociology of Translating*. Amsterdam and Philadelphia: Benjamins, 2007.
- Wolf, Michaela. "Sociology of translation." In: Y. Gambier, and L. Van. Doorslaer (eds.). *Handbook of Translation Studies*. Amsterdam & Philadelphia: Benjamins, 2010.
- Yazici, Tahsin. "Habib esfahani." 2002. Accessed March 2011
- <<http://www.iranica.com/articles/habib-esfahani>>

گزارش دومین همایش ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی

کرمانشاه

(ادبیات تطبیقی: مبانی نظری، آسیب‌شناسی، نقد و تحلیل)

سیزدهم شهریور ۱۳۹۳

تورج زینی‌وند*

دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی کرمانشاه و دبیر علمی همایش

دومین همایش ملی ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی کرمانشاه، با همکاری انجمن ایرانی استادان زبان و ادبیات عربی، در تاریخ ۱۳/۶/۱۳۹۳ برگزار شد. فراخوان مقالات این همایش در نیمه دوم ۱۳۹۲ و با تأکید بر محوریت مبانی نظری ادبیات تطبیقی اعلام شد که پس از آن، به علت عدم استقبال پژوهشگران از این حوزه، بخش پژوهش‌های تطبیقی - عملی نیز بر آن افزوده گشت. پس از این تغییر رویکرد تعداد ۲۵۰ مقاله به دبیرخانه همایش ارسال شد. این مسئله بیانگر این واقعیت است که ادبیات تطبیقی در کشور ما نیازمند بازخوانی و آموزش و اهتمام به مبانی نظری است. بدون تردید در این همایش این واقعیت بر همگان روشن گشت که ضعف تطبیق‌گران در مبانی نظری ادبیات تطبیقی از مشکلات و آسیب‌های جدی این رشته در ایران به شمار می‌آید. در هر صورت، پس از بررسی مقالات تعداد ۱۰۴ مقاله پذیرفته شد که در دو مجلد به چاپ رسید. فقدان مبانی نظری و روش تحقیق، گرایش به موضوعات ساده و تکراری و نداشتن نوآوری و ابتکار، فصل مشترک بیشتر مقالات ارسالی به دبیرخانه همایش به شمار می‌رفت. این در حالی است که محورهای فراخوان این همایش -

* E-mail: t_zinivand56@yahoo.com

حداقل برای پژوهشگران ایرانی — موضوعاتی نوین و ارزشمند بود؛ موضوعاتی همچون: ۱. ادبیات تطبیقی و مطالعات میان‌رشته‌ای؛ ۲. نظریه اسلامی ادبیات تطبیقی (آسیب‌شناسی، چالش‌ها و فرصت‌ها)؛ ۳. نقد و بررسی نظریه‌های مشهور ادبیات تطبیقی در جهان؛ ۴. نقد و بررسی جریان‌های حاکم بر ادبیات تطبیقی در ایران و جهان؛ ۵. ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی؛ ۶. ادبیات تطبیقی و نقد ادبی؛ ۷. ادبیات تطبیقی و نظریه؛ ۸. ادبیات تطبیقی و ترجمه؛ ۹. ادبیات تطبیقی: روش تحقیق، انتخاب موضوع و عنوان.

در روز افتتاحیه، پس از خوشامدگویی مسئولان دانشگاه رازی به میهمانان و گزارش دبیر علمی همایش، دکتر علی‌رضا انوشیروانی، پژوهشگر مدعو ادبیات تطبیقی دانشگاه هاروارد و عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز، سخنرانی خود را در موضوع «چرا راه‌اندازی رشته ادبیات تطبیقی در ایران ضرورتی علمی و فرهنگی است؟» ارائه کرد. دکتر انوشیروانی در این سخنرانی، ضمن برشمردن سیر تحول نظریه‌پردازی در ادبیات تطبیقی، بر این عقیده بود که شتاب و تحول نظریه‌پردازی در ادبیات تطبیقی به‌گونه‌ای است که امروزه از ترکیب ادبیات تطبیقی نه ادبیات باقی مانده است و نه تطبیقی. وی تأکید کرد که برای گسترش علمی ادبیات تطبیقی در ایران آشنایی با نظریه‌های جدید این حوزه ضروری است. آشنایی پژوهشگران ایرانی با نظریه‌های جدید ادبیات تطبیقی از دهه هشتاد میلادی به بعد کم است و آنچه در این حوزه انجام یافته، پراکنده است و از انسجام علمی خاصی برخوردار نیست.

از دیدگاه دکتر انوشیروانی ادبیات تطبیقی ضرورتی علمی و فرهنگی برای دانشگاه‌های ایران است و چون ماهیت بین‌رشته‌ای دارد می‌تواند پل ارتباطی بین ادبیات و علوم انسانی و هنرهای زیبا باشد. وی همچنین اضافه کرد که ادبیات تطبیقی برای رشد و گسترش باید به رشته آکادمیک مستقلی تبدیل شود تا توانمندی‌های علمی این رشته مجال بروز بیابد.

به نظر این عضو وابسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در هر صورت ادبیات فارسی رکن اساسی رشته ادبیات تطبیقی در ایران خواهد بود؛ ضمن آنکه از همکاری سایر گروه‌های ادبیات خارجی و هنرها و سایر علوم انسانی نیز بهره خواهد برد. فقط

در این صورت است که مطالعات ادبی در ایران از صورت جزیره‌ای خارج خواهد شد و ادیبان و منتقدان، از رشته‌های مختلف، در گروهی به نام ادبیات تطبیقی گرد هم خواهند آمد. ادبیات تطبیقی پل ارتباطی این رشته‌ها خواهد بود که در حین استقلال آکادمیک، با همه گروه‌های ادبی و هنری ارتباط دارد.

وی همچنین از توجه مسئولان دانشگاه رازی کرمانشاه، به‌خصوص دکتر علی سلیمی، معاون آموزشی دانشگاه و استاد زبان و ادبیات عربی، که از تبدیل ادبیات تطبیقی از گرایش به رشته، حمایت و اقدامات ارزشمندی کرده بود، تشکر و قدردانی کرد.

دکتر وحید سبزیان‌پور، دانشیار گروه عربی دانشگاه رازی نیز به بازکاوی بخش‌هایی از تأثیرگذاری فرهنگ ایرانی بر فرهنگ عربی پرداخت. دکتر سبزیان‌پور در سخنرانی خود به نقش ابن‌مقفع و ترجمه کلیله و دمنه و بازتاب آن در فرهنگ و ادب عربی اشاره و نمونه‌های مستندی را ارائه کرد. وی بر این عقیده بود که ابن‌مقفع و عنصر ترجمه پل انتقال فرهنگ ایرانی به فرهنگ عربی بوده است.

دکتر فرامرز میرزایی، رئیس انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی و استاد گروه عربی دانشگاه بوعلی همدان، سخنرانی خود را با تأکید بر مسئله هدف و فایده پژوهش‌های تطبیقی آغاز کرد. دکتر میرزایی در سخنرانی خود بر این عقیده بود که روند کنونی ادبیات تطبیقی در ایران نیازمند بازنگری و تأمل است؛ زیرا بسیاری از پژوهش‌های کنونی ادبیات تطبیقی در ایران سست و بی‌مایه و فاقد توجه علمی و منطقی است.

در عصر روز افتتاحیه نیز تعدادی از استادان و دانشجویان در محل دانشکده ادبیات دانشگاه رازی مقالات خود را ارائه کردند که از سوی کارگروه علمی نقد و ارزیابی شد. در این بخش این افراد مقالاتی را در حوزه محورهای همایش تألیف کرده بودند: دکتر هادی نظری منظم (ادبیات تطبیقی در کشورهای عربی: چالش‌ها و چشم‌اندازها)، دکتر ایران لک (جلوه‌هایی از مکاتب رئالیسم و سمبولیسم در آثار نجیب محفوظ و احمد محمود)، وحید رضایی حمزه‌کندی (جایگاه ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های ایران، اروپا و جهان عرب)، دکتر حسین ابویسانی (تصویر نیویورک در شعر ادونیس و شفيعی کدکنی: یک بررسی سبک‌شناختی)، دکتر سید رضا نجفی (حماسه حسینی در گستره

ادبیات تطبیقی)، دکتر علی حسین رازانی (زیبایی‌شناسی تصاویر صبح و شب در ادبیات فارسی، عربی و انگلیسی)، دکتر هومن ناظمیان (تجلی هویت ایرانی در مقامات حمیدی)، حبیب سعادت بناب (مروری کوتاه بر چشم‌انداز ادبیات تطبیقی در ایران و جهان).

کارگاه آموزشی «ادبیات تطبیقی و مطالعات میان‌رشته‌ای» بخش جانبی این همایش بود که در روز دوم با تدریس دکتر علی‌رضا انوشیروانی و با حضور بیست تن از استادان و دانشجویان دکتری رشته‌های ادبیات فارسی و عربی و انگلیسی برگزار شد. در این کارگاه که با استقبال شرکت‌کنندگان مواجه شد، دکتر انوشیروانی در ابتدا به ارائه تعریف‌های مطرح مطالعات میان‌رشته‌ای پرداخت و سپس، ضمن معرفی پیش‌گامان نظریه‌پردازی در این حوزه، به چگونگی روش تحقیق در مطالعات میان‌رشته‌ای اشاره کرد.

ادبیات تطبیقی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، پیاپی ۹ (بهار و تابستان ۱۳۹۳): ۱۴۵-۱۵۲

***The Buried Book: The Loss and Recovery of the Great Epic of Gilgamesh.* David Damrosch. New York: Henry Holt and Company, 2007.**

کتاب مدفون: گم شدن و بازیابی حماسه مشهور گیلگمش. دیوید دمراش. نیویورک: هنری هولت و کمپانی، ۲۰۰۷.

دیوید دمراش در حال حاضر استاد ادبیات تطبیقی و جهان دانشگاه هاروارد است. وی رئیس سابق انجمن ادبیات تطبیقی امریکا و استاد پیشین ادبیات انگلیسی و تطبیقی دانشگاه بریتیش کلمبیای نیویورک بوده است. دمراش، افزون بر مقالات ممتاز متعدد، چندین اثر تحقیقی عالمانه در حوزه ادبیات تطبیقی و جهان را نیز در پرونده خود دارد که برخی از آنها عبارت‌اند از: *ادبیات جهان چیست؟* (۲۰۰۳)،^۱ *کتاب مدفون* (۲۰۰۷)،^۲ *شیوه خوانش ادبیات جهان* (۲۰۰۹)،^۳ *مرجع ادبیات تطبیقی چاپ دانشگاه پرینستون* (۲۰۰۹)،^۴ *تدریس ادبیات جهان* (۲۰۰۹).^۵

او همچنین ویراستار کتاب *شش جلدی گلچین ادبیات جهان چاپ انتشارات لانگمن* (۲۰۰۴)^۶ است. در ضمن، انتشارات ویلی بلکول تازه‌ترین اثر او را با نام *مبانی نظری ادبیات جهان* (۲۰۱۴)^۷ منتشر کرده است.

کتاب‌گزاری حاضر درباره کتاب *مدفون* (۲۰۰۷) است. کتاب *مدفون* با دیگر آثار دمراش متفاوت و از لونی دیگر است. این کتاب درباره گم شدن و بازیابی کهن‌ترین حماسه ادبی جهان، گیلگمش، است. کسانی که با آثار تحقیقی پروفیسور دمراش انس و الفت دارند به‌خوبی می‌دانند که وی راوی شیرین‌گفتار و توانمندی است و تلویحاً می‌کوشد نظریات و آراء خود را با روایتی جذاب و گیرا بیان کند (برای نمونه بنگرید به کتاب *ادبیات جهان چیست؟*). با وجود این، وی در کتاب حاضر تصریحاً کوشیده

¹ *What Is World Literature?*

² *The Buried Book*

³ *How to Read World Literature*

⁴ *The Princeton Sourcebook of Comparative Literature*

⁵ *Teaching World Literature*

⁶ *The Longman Anthology of World Literature*

⁷ *World Literature in Theory*

است که با روایتی دلپذیر و پُرکشش، سیر چگونگی کشف و رمزگشایی این اثر کم‌نظیر را بررسی کند و آن را به میان توده خوانندگان، و به تعبیر خودش **غیرمتمخصصان** (۳۰۰)، ببرد. برای نیل بدین مقصود او سنگینی و خشکی یک تحقیق آکادمیک را کنار گذاشته و مانند رمان‌نویسی چیره‌دست، با ثبت جزئیات و صحنه‌آرایی و حتی ایجاد حس تعلیق، کتابی سودمند و خوش‌خوان عرضه کرده است که اطلاعات درست و استواری در اختیار خواننده قرار می‌دهد. از این حیث، به زعم من، او تیر را بر نشانه زده است.

کشف تمدن و فرهنگ مصر و بین‌النهرین باستان در طی قرن نوزده یکی از بزرگ‌ترین قلمروهای مدرن در حوزه ادبیات جهان را فراهم آورد، زیرا برای اولین بار در طی قرون متمادی، گنجینه‌های ادبی ارزشمندی از هزاره دوم و حتی سوم قبل از میلاد مسیح را در دسترس خوانندگان قرار داد. این آثار قدیمی‌ترین متونی بودند که در گوشه خاموشی از جهان محفوظ مانده بودند و در واقع، اولین آثار ادبی مکتوب محسوب می‌شدند. در این میان، دو نمونه برجسته شایان ذکرند: اول، *کتیب رزتا* که در سال ۱۷۹۹ در روستای رزتا (الرشید امروزی)، واقع در مصر، توسط سربازان ناپلئون پیدا شد و ژان فرانسوا شامپولین^۱ بر اساس آن توانست پرده از اسرار خط هیروگلیف بردارد. دوم، *حماسه گیلگمش*^۲، که اوستن هنری لیارد^۳ و هرمزد رسام آن را در ویرانه‌های کویونجیک نینوا (واقع در موصل عراق کنونی) یافتند، و بعداً جورج اسمیت^۴ نور تازه‌ای بر آن تاباند و غبار تاریکی را از آن زدود.

دیرگاهی بود که یکی از بزرگ‌ترین تمدن‌های جهان باستان، یعنی فرهنگ آشوری - بابلی، به طور کامل از صفحه روزگار محو شده بود و از دوهزار سال تاریخ امپراتوری آن به جز اشارات گذرای کتاب مقدس و تعداد معدودی از آثار کلاسیک، هیچ نشانی در

^۱ Jean-François Champollion

^۲ تا کنون چهار ترجمه از حماسه گیلگمش از زبان‌های آلمانی، انگلیسی، و فرانسوی به فارسی صورت گرفته است که به ترتیب سال انتشار عبارت‌اند از: ۱. *افسانه گیلگمش: کهن‌ترین حماسه بشری* (داوود منشی‌زاده. انتشارات فرهنگ سومکا؛ ۱۳۳۳، از آلمانی)؛ *پهلوان‌نامه گیلگمش* (حسن صفوی. امیرکبیر؛ ۱۳۵۶، از انگلیسی)؛ *گیلگمش* (احمد شاملو. نشر چشمه؛ ۱۳۸۲، از فرانسوی)؛ *حماسه گیلگمش* (محمداسماعیل فلزی. هیرمند؛ ۱۳۸۸، از انگلیسی).

^۳ Austen Henry Layard

^۴ George Smith

دست نبود، تا اینکه در اوایل آوریل ۱۸۴۰ سیاح جوان بریتانیایی، اوستن هنری لیارد، به قصد کشف تمدن بین‌النهرین، که از فرار مسموع در ویرانه‌های نینوا و بابل و اور قرار داشت، وارد استان موصل شد. اوستن هنری لیارد شهر گم‌شده نینوا را کشف کرد؛ جایی که الواح گلی متن حماسه گیلگمش در خرابه‌های آن مدفون بود. کتاب دمراش درباره فراز و فرود بازکشف و ترویج این اثر ارزشمند سومری است که دیرزمانی از نظرها غایب بود، و وی به درستی آن را کتاب مدفون نامیده است.

کتاب حاضر دارای یک مقدمه با عنوان «برخورد تاریخ‌ها»، یک مؤخره با عنوان «گیلگمش صدام»، و هفت فصل است که عناوین آنها به ترتیب عبارت است از: الواح شکسته، شهرت آغازین و مرگ ناگهانی، کتابخانه گم‌شده، دژ و موزه، بعد از آشوربانی پال و طوفان، محدوده فرهنگ، نقطه پایان.

دمراش، به‌عنوان استاد ادبیات تطبیقی و جهان، علاقه خاصی به حماسه گیلگمش، «اولین شاهکار بزرگ ادبیات جهان»، دارد. این موضوع حتی با نگاهی شتاب‌زده و گذرا به مقالات و کتاب‌هایش کاملاً پیداست. مثلاً او در کتاب شیوه خوانش ادبیات جهان (۲۸-۲۹ و ۳۳-۳۶)، و مقاله «نظام‌های نگارشی و شکل‌گیری ادبیات جهان»^۱ بدین اثر پرداخته است. افزون بر اینها، وی فصل اول کتاب ادبیات جهان چیست؟ را با عنوان «سفر گیلگمش»^۲ — که از قضا مفصل نیز هست (۳۹-۷۷) — به این اثر گران‌قدر اختصاص داده است. به گمان من کتاب حاضر، به نوعی، شرح و بسط فصل اول کتاب مذکور است، به‌همراه اضافات مفصل و نویافته. دمراش خود نیز بدین نکته معترف است و می‌نویسد:

شکل اولیه برخی از مباحث مربوط به جورج اسمیت و هرمزد رسام در فصل اول کتاب ادبیات جهان چیست؟ (انتشارات دانشگاه پرینستون، ۲۰۰۳) من آمده بود. در آن ایام، تکیه‌گاه من توصیفات گمراه‌کننده والیس باج^۳ و توضیحات محدودی بود که خود اسمیت و رسام در آثارشان عرضه کرده بودند؛ از این رو، برخی از مباحث آن فصل در لابه‌لای این کتاب نیز گنجانده شده است (۳۰۰).

^۱ Scriptworlds: "Writing system and the formation of world literature"

^۲ "Gilgamesh's quest"

^۳ Wallis Budge

دمازش در مقدمه کتاب گزارش فشرده‌ای از حفاری‌ها و کشفیات لیارد (۱۸۱۷-۱۸۹۴) در نینوا، در دهه ۱۸۴۰ ارائه می‌دهد و سپس از انگلستان عصر ویکتوریا نقبی به روزگار باستان، یعنی دوران حکومت آشوربانی‌پال، می‌زند. به‌علاوه، وی برای روایت مدرن تاریخ گیلگمش، به شمه‌ای از کوشش‌های خود در بایگانی موزه بریتانیا نیز اشاره می‌کند.

فصل اول کتاب درباره جورج اسمیت (۱۸۴۰-۱۸۷۶) و کشف بزرگ و کم‌نظیر اوست. جورج اسمیت، نابغه آشورشناسی، فردی خودآموخته و خودساخته بود. دمازش درباره او چنین می‌نویسد:

او متخصص بزرگ زبان اکدی باستان و خط بسیار مشکل آن شد و اولین تاریخ واقعی امپراتوری آشور را که سالیان بلند از یادها رفته بود، نوشت و در خلال سفرهایش برای یافتن الواح بیشتر در عراق، ترجمه‌های راهگشایی از متون ادبی مهم بابلی منتشر کرد. گرچه فقط همین کار حاصل عمر یک محقق برجسته در دانشگاه آکسفورد یا سوربن است، فعالیت‌های اصلی اسمیت فقط ده سال، از نیمه دهه بیست عمرش تا نیمه دهه سی زندگی‌اش را در بر گرفت (۱۲).

در یک روز دل‌انگیز در ماه نوامبر ۱۸۷۲ اسمیت هنگام کار در موزه بریتانیا بر روی انبوهی از الواح گلی — که اوستن هنری لیارد و هرمزد رسام سال‌ها پیش در نینوا یافته و به موزه بریتانیا فرستاده بودند — به اثر ادبی بی‌مانندی، یعنی حماسه گیلگمش، که بیش از دو هزاره در بوتۀ نسیان افتاده بود، دست یافت. وی در هنگام بررسی الواح گلی ناگهان متوجه لوحی شد که درباره طوفانی بزرگ بود (لوح یازدهم حماسه گیلگمش)؛ یعنی همان بخشی که گیلگمش به دیدن نیایش اوتنایشتم می‌رود و اوتنایشتم داستان طوفان بزرگ را برای او نقل می‌کند. این داستان از بسیاری از جهات شبیه داستان طوفان نوح (منقول در کتاب مقدس، سفر آفرینش) است. اسمیت اولین کسی بود که بعد از دوهزار سال موفق به خواندن این داستان شگفت‌انگیز شد. متأسفانه لوح مذکور ناقص بود و از این‌رو، اسمیت اندک زمانی بعد به قصد یافتن پاره گم‌شده لوح، عازم ویرانه‌های نینوا شد.

فصل دوم، چنان‌که از عنوان آن دانسته می‌شود، درباره شهرت آغازین و مرگ ناگهانی جورج اسمیت است. اسمیت بعد از یک سفر سه‌هفته‌ای طاق‌فرسا در ماه مه ۱۸۷۳ وارد خرابه‌های نینوا شد. او در کمال ناباوری بعد از یک هفته کاوش به شکل معجزه‌آسایی قطعه گم‌شده را که به‌منزله یافتن سوزن در انبار کاه بود، پیدا کرد و به انگلستان بازگشت. او تصمیم گرفت مابقی عمرش را صرف نگارش کتاب‌هایی درباره تاریخ آشور و بابل کند و از کاوش و حفاری در عراق دست بردارد، اما در سال ۱۸۷۵ اسمیت برای سومین بار عازم سفر عراق شد؛ بدان امید که به کشفیات تازه‌تری دست یابد، ولی این آخرین سفر اسمیت بود. زیرا در ۱۹ اگوست ۱۸۷۶ و در سن سی‌وشش سالگی، درست چهار سال پس از آنکه برای اولین بار بعد از دوهزار سال، غبار فراموشی را از چهره گیلگمش زدوده بود، در حلب درگذشت.

در سال ۱۸۵۳ هرمزد رسام (۱۸۲۶-۱۹۱۰) در سایه اقبال بلند و سرسختی مفرط و هوشمندی، به کشفی بزرگ و غیرمنتظره در قصر آشوربانی‌پال که در جنوب غربی تپه کویونجیک (بخشی از مرکز باستانی نینوا) قرار داشت، نائل شد. رسام در قصر پادشاه مقتدر و مخوف آشور اشیاء هنری زیادی یافت، اما بی‌هیچ گمان، مهم‌ترین یافته او کشفی ادبی بود. وی هنگامی که به‌همراه کارگزارانش مشغول حفاری تالارهای باشکوه قصر بود، تصادفاً به یکی از بزرگ‌ترین گنجینه‌های ادبی که تا کنون در مکانی از جهان باستان پیدا شده، دست یافت. آنان حدوداً بیست‌وپنج‌هزار لوح گلی را در کتابخانه بزرگ آشوربانی‌پال، که شامل انبوهی از آثار تاریخی و مذهبی و ادبی بود، کشف کردند.^۱

فصل سوم درباره این کشف خیره‌کننده هرمزد رسام است. رسام جوانی مسیحی نستوری و اهل موصل بود که اوستن هنری لیارد، باستان‌شناس پیش‌گام منطقه نینوا، او را به‌عنوان حسابدار و دستیار ارشد در حفاریات ۱۸۴۵-۱۸۴۷ و ۱۸۴۹-۱۸۵۱ استخدام کرده بود. متأسفانه با گذشت زمان انگلیسی‌ها زحمات و کشفیات او را کم‌رنگ جلوه

^۱ استوانه کوروش (منشور کوروش) نیز از کشفیات ماندگار هرمزد رسام در سال ۱۸۷۹ در شهر باستانی بابل است.

دادند و بعضاً تکذیب کردند و دستاوردهای شگرف او را به سیر هنری رالینسن^۱ (۱۸۱۰-۱۸۹۵) و دیگران نسبت دادند و مقامش را تا حدّ دستیار جسور رالینسن پایین آوردند (۱۵۰). آنان حتی در نگهداری یادداشت‌های رسام کوتاهی کردند و از بد حادثه، آتش و آب بخش اعظم یادداشت‌های او را در موزه بریتانیا از بین برد.

فصل چهارم ادامه داستان هر مزد رسام است. رسام برای تحصیل به دانشگاه آکسفورد رفت و پس از آن به استخدام موزه بریتانیا درآمد و برای همیشه در لندن سکونت گزید. وی تبعه انگلیس شد و با دنیای شگفت‌انگیز و رازآلود باستان‌شناسی و میراث فرهنگی خداحافظی کرد و وارد دنیای مخاطره‌آمیز سیاست شد. دمراش در این فصل به شرح داستانی تراژیک از مأموریت دیپلماتی رسام به اتیوپی می‌پردازد.

دمراش در فصل پنجم خواننده را با خود به قرن هفتم پیش از میلاد می‌برد تا او را با زندگی درباری بین‌النهرین باستان، خاصه دوران حکومت آشوربانی‌پال، آشنا کند. آشوربانی‌پال، پادشاه مقتدر آشور، هفت قرن قبل از میلاد می‌زیست. او برخلاف پدرش خواندن و نوشتن می‌دانست و به شعر و ادب علاقه بسیاری داشت و به دلایل شخصی و سیاسی، کتابخانه عظیمی بنا کرده بود که به احتمال زیاد از تمامی کتابخانه‌های روزگار کهن بزرگ‌تر بود. این کتابخانه در کوتاه زمانی بعد از مرگ آشوربانی‌پال، یعنی هنگام غارت و تاراج نینوا، از بین رفت. هنگام کشف این کتابخانه نسخه‌های متعددی از حماسه گیلگمش پیدا شد، از جمله کامل‌ترین متن آن که تا امروز پیدا شده است.

دمراش در فصل ششم به خود حماسه گیلگمش می‌پردازد. گیلگمش، حماسه سومری — که تقریباً به سه‌هزار سال قبل از میلاد مسیح تعلق دارد — قدیمی‌ترین حماسه بازمانده از سنت شفاهی^۲ است. این اثر شامل دوازده لوح و بیانگر تلاش آدمی

^۱ سیر هنری رالینسن (Sir Henry Rawlinson) نخستین کسی بود که موفق به خواندن خطوط میخی کتیبه سه‌زبانۀ داریوش بزرگ واقع در بیستون شد و بعداً آن را ترجمه کرد.

^۲ مطابق ادبیات مغرب‌زمین، حماسه اساساً به دو نوع اصلی تقسیم می‌شود: الف) اولیه، که به شفاهی یا سنتی نیز معروف است؛ ب) ثانویه، که به ادبی نیز نام‌بردار است. نوع اول متعلق به سنت شفاهی است که شفاهاً سروده یا از بر خوانده می‌شود. گفتنی است که برخی از این آثار در قرون بعد مکتوب شدند. نوع دوم از آغاز مکتوب بوده است. حماسه گیلگمش، بیوولف، ایلیاد و اودیسه هومر جملگی به نوع اول تعلق دارند.

برای دست یافتن به حیاتِ جاوید است. این پهلوان‌نامه شرح ماجراجویی‌ها و دلاوری‌های گیلگمش، دوستی و سفر او با انکیدو، مردی وحشی، در جست‌وجوی هوم‌بیا (نگهبان جنگل)، مرگ انکیدو و سپس سفر گیلگمش به نزد اوتنایشتم، تنها انسانی که رمز و راز زندگی ابدی را می‌دانست، است. گیلگمش سرانجام پس از سفری طولانی و مشقت‌بار اوتنایشتم را یافت. اوتنایشتم نشانی گیاه حیات را که آدمی با خوردن آن دگرباره جوان می‌شود، بدو داد و گیلگمش — به هر زحمتی که بود — بدان دست یافت، اما در راه بازگشت به وطن مألوفش، ماری گیاه حیات را از او ربود و گیلگمش، تهی‌دست و دل‌شکسته، بازگشت و به‌اجبار به سرنوشت محتوم خویش، مرگ، تن درداد.

فصل پایانی کتاب دیگر بار خواننده را با خود به دوهزار سال قبل می‌برد. دمراش می‌کوشد در لابه‌لای متون غبارگرفته و فراموش‌شده نشانی از این شخصیت تاریخی بیابد.

مؤلف در مؤخره کتاب به دو نمونه از اقتباس‌های متأخر از این حماسه ادبی کهن اشاره می‌کند: یکی رمان *زیبیه و الملک*، اثر دیکتاتور سرنگون‌شده عراقی، صدام حسین،^۱ و دیگری رمان *امریکایی بزرگ*^۲ اثر فیلیپ رات،^۳ نویسنده مشهور معاصر امریکایی. دمراش در این بخش کتاب در مقام یک تطبیقگر و متخصص ادبیات جهان ظاهر می‌شود و از این منظر به بررسی حماسه گیلگمش می‌پردازد.

بی‌شک کتاب *مدفون اثری جذاب و مفید و نکته‌آموز است که برای نگارش تمامی فصول آن تحقیقات علمی صورت گرفته است. نقل‌نامه‌ها و تفسیر مطالب آنها و حتی استفاده از سفرنامه‌ها برای پی بردن به اوضاع آن روزگار، کتاب را به‌صورت اثری مستند درآورده است. به‌علاوه، نویسنده به نکات دقیقی که از چشم محققان قبلی پنهان مانده بود، پرداخته و در نتیجه بسیاری از مسائل مربوط به کشف و رمزگشایی این اثر*

^۱ صدام حسین (۱۹۳۷-۲۰۰۶) در سال‌های پایانی عمرش، یعنی از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۳، چهار رمان منتشر کرد که به ترتیب سال انتشار عبارت‌اند از: *زیبیه و پادشاه* (۲۰۰۰)، *قلعه مستحکم* (۲۰۰۱)، *مردان و شهر* (۲۰۰۲)، *شیطان‌ها، دور شویید!* (۲۰۰۳). از آن میان، اولین رمان او، یعنی *زیبیه و پادشاه*، مهم‌تر و مشهورتر از بقیه است.

^۲ *The Great American Novel*

^۳ Philip Roth

را روشن کرده است. دمراش کوشیده است مانند باستان‌شناسی صبور و کنجکاو، اثرش را به شکل کاوشی باستان‌شناختی تدوین و عرضه کند. برخی از بخش‌های کتاب از جمله مؤخره را می‌توان نمونه نابی از ادبیات تطبیقی و جهان به شمار آورد. هم خوانندگان عام و هم علاقه‌مندان به ادبیات تطبیقی و جهان می‌توانند از این کتاب بهره‌ وافی ببرند.^۱ اما ذکر دو نکته که یادآوری آنها شاید خالی از فایده نباشد: اول اینکه تفصیل و اطناب برخی از قسمت‌ها و فصول (مثلاً اختصاص چندین صفحه به مأموریت دیپلماتی هرزد رسام در اتیوپی) ملال‌آور به نظر می‌رسد، و دوم آنکه شیوه‌ ارجاع‌دهی کتاب اندکی خواننده را سردرگم می‌کند.

مصطفی حسینی

عضو هیئت علمی دانشگاه بوعلی سینا-همدان و

دانشجوی دکتری دانشگاه شیراز

^۱ از استاد گران‌قدرم، دکتر علی‌رضا انوشیروانی، که این کتاب ارجمند را، همچون دیگر کتاب‌هایشان، سخاوتمندانه در اختیارم نهادند صمیمانه تشکر می‌کنم.

ادبیات تطبیقی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، پیاپی ۹ (بهار و تابستان ۱۳۹۳): ۱۵۳-۱۵۶

پاسکال کازانووا، جمهوری جهانی ادبیات. ترجمه شاپور اعتماد. تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۳.

**Casanova, Pascale. *The World Republic of Letters*.
Harvard University, 2004.**

نسخه اصلی کتاب جمهوری جهانی ادبیات، به زبان فرانسوی، در سال ۱۹۹۹ چاپ شد و برگردان انگلیسی آن را دانشگاه هاروارد در سال ۲۰۰۴ منتشر کرد. خانم پاسکال کازانووا، پژوهشگر و منتقد ادبی ۵۵ ساله فرانسوی، در این کتاب تصویری از جهان ادبیات، در مقام جهانی مستقل از جهان سیاست و اقتصاد (ولی در تعامل با آنها) ترسیم می‌کند که در آن نیز، همانند قلمرو سیاست و اقتصاد، برخی ادبیات‌ها بر دیگران غلبه یافته‌اند و برخی دیگر در تلاش رسیدن به جایگاهی غالب‌اند.

شاید در نگاه نخست موضوع کتاب مستقیماً به ادبیات تطبیقی ارتباطی نداشته باشد، ولی عمده مطالب آن می‌تواند به خوراکی فکری برای پژوهشگران این رشته تبدیل شود و ایده‌های تازه‌ای برای مطالعه و تحقیق در اختیار آنان بگذارد؛ آن هم دقیقاً در حوزه‌هایی که دانش ادبیات تطبیقی در ایران در آنها با کاستی روبه‌روست. در شرایطی که ترکیب ادبیات تطبیقی، به‌ویژه در فضای دانشگاهی ما، بسیاری از اوقات مترادف است با مقایسه دو اثر ادبی از دو ملت مختلف (و آن هم هر دو اثر دلخواه، بی‌آنکه توجه شود آیا اصولاً مقایسه آنها امکان‌پذیر است یا اگر هم هست، آیا نتیجه درخوری به همراه دارد!) بحث‌های طرح‌شده در این کتاب می‌تواند مسیرهای تازه‌ای پیش چشم پژوهشگران این رشته بگشاید.

زاویه دید کازانووا در این کتاب بسیار گسترده‌تر از مقایسه دو یا حتی چند نویسنده از ملیت‌های مختلف و بررسی تأثیر و تأثر آنان بر یکدیگر است. او تقریباً در سرتاسر کتاب به مطالعه روابط ادبی میان ملل مختلف می‌پردازد؛ چیزی که برطبق تعریف، باید موضوع اصلی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی باشد. به عبارت دیگر، او با ادبیات کار دارد

و نه با نویسندگان و حتی جایی هم که به طور مشخص روی نویسنده‌ای تمرکز می‌کند، باز او را همچون نماینده ادبیات یک ملت و شاخص یک جریان ادبی معرفی می‌کند. بحث او نیز بیش از آنکه به نمایش تأثیر ادبی ملل بر یکدیگر مربوط باشد، متوجه آن است که چگونه برخی از ادبیات‌ها توانسته‌اند جایگاه غالب و رفیعی در نقشه ادبی جهان به دست آورند و برخی دیگر در حاشیه افتاده‌اند و از جریان رقابت دور مانده‌اند. این بحث به‌ویژه برای ما که چندین دهه است دغدغه داریم چرا با وجود میراث غنی ادبیات کهنمان جایزه ادبی نوبل را نمی‌بریم و در جهان ادبیات به رسمیت شناخته نمی‌شویم، بسیار جالب توجه و آموزنده است. برای مثال، شاید آنچه فردریک کبیر درباره عقب‌ماندگی ادبیات آلمان در نیمه دوم سده هجدهم میلادی (که در صفحه ۱۱۲ کتاب به اشتباه «سده نوزدهم» آمده) گفته است، بتواند راهنمونی برای وضع فعلی ادبیات ما نیز باشد:

ما نباید از فقرایی که ادای ثروتمندان را درمی‌آورند تقلید بکنیم، ما باید فقر خود را با حُسن نیت بپذیریم. چه‌بسا همین امر مشوق ما شود تا با کوشش خودمان گنجینه‌های ادبیات را به دست آوریم؛ گنجینه‌هایی که ما را به اوج شکوه ملی می‌رسانند (۱۱۲).

کازانووا به صورتی روشن و قانع‌کننده نشان می‌دهد که جهان ادبیات نیز، همچون جهان سیاست و بازار، تابع سازوکارهای پیچیده‌ای است که باعث می‌شود ادبیات یک ملت در جهان سلطه پیدا کند و ادبیات ملت دیگر در محاق بماند. درس آموزنده دیگر نویسنده کتاب، دادن پاسخی روشن و قطعی به کسانی است که معتقدند رواج ترجمه و ادبیات ترجمه‌ای مانع شکوفایی ادبیات ملی می‌شود. او، برعکس، بسته بودن فضای ادبی و دوری از جریان‌های بین‌المللی را موجب افت کیفی ادبیات ملی (البته ضمن رشد کمی آن) و گرفتار تکرار و میان‌مایگی شدن آن می‌داند:

خصوصیت برجسته بسته‌ترین فضاهای ادبی عبارت است از فقدان ترجمه، و در نتیجه بی‌اطلاعی از آخرین نوآوری‌های ادبیات بین‌المللی و معیارهای مدرنیته ادبی [...] بسته‌ترین ملت‌های ادبی، آنهایی که بیشتر از همه اعتنا دارند تا برای خود هویتی بترانند، دائم هنجارهای خود را در قالب نوعی مدار بسته تکرار می‌کنند (۱۳۲).

به اعتقاد نویسنده، برای مطرح شدن در سطح بین‌المللی باید کاملاً از اصول و روابط حاکم بر جریان‌های بین‌المللی آگاهی داشت و این نیز از هیچ راهی جز ترجمه قابل دستیابی نیست. به همین دلیل است که در این کتاب جایگاه بسیار مهمی به مسئله ترجمه ادبی اختصاص یافته و فصل‌های مستقلی درباره آن نگاشته شده است. کازانووا، به پیروی از گوته^۱ (در مقام یکی از بنیان‌گذاران دانش ادبیات تطبیقی) و والری^۲، مترجم ادبی را نه فقط میانجی، بلکه یکی از کنشگرهای اصلی جهان ادبیات می‌داند که، در کنار منتقدان، از قدرت آفرینش و تثبیت ارزش ادبی آثار برخوردارند و از ترجمه به منزله اجتهاد سخن به میان می‌آورد: «این عمل به مراتب فراتر از یک مبادله ساده متون می‌رود: در واقع، این کار عبارت است از تفویض شأن ادبیات یا کسب مدرک مقام ادبی» (۱۶۸). رابطه میان ترجمه ادبی و ادبیات تطبیقی در زمره موضوعاتی است که در ایران کمتر به آن پرداخته شده است.

مضمونی دیگر از کتاب، که از منظر ادبیات تطبیقی جالب توجه به نظر می‌رسد و باز در ایران پژوهش‌های زیادی با این رویکرد انجام نگرفته است، مسئله پذیرش هنر و آثار یک نویسنده در کشوری غیر از میهن خود اوست. مثال‌های کازانووا درباره جویس^۳ و کافکا^۴ و بخش‌هایی که در آن به پذیرش آثار ایبسن^۵ در فرانسه و انگلیس پرداخته شده است، می‌تواند الگویی مناسب برای پژوهش‌های ارزنده مشابه در زمینه پذیرش هنر نویسندگان خارجی در ایران باشد، البته تا زمانی که این قلمرو و رویکرد نیز همانند مقایسه آثار نویسندگان مختلف، گرفتار مشابه‌کاری و ابتدال و تکرار نشود. برگردان فارسی کتاب، صحیح و قانع‌کننده، ولی پیچیده و سخت‌خوان است. خواننده در سرتاسر متن هیچ‌کجا احساس نمی‌کند که مترجم جمله یا عبارتی را درست درک نکرده است، ولی برخی جاها را باید دوباره و چندباره خواند تا بتوان معنا و مفهوم آن را هضم کرد. از طرفی، اشکالات و ایرایشی نیز در این کتاب کم نیست. یک اشکال مهم دیگر کتاب نمایه ناقص آن است؛ بدین معنی که اسامی بسیاری از افراد در آن از قلم

¹ Goethe

² Valéry

³ Joyce

⁴ Kafka

⁵ Ibsen

افتاده است. مثلاً می‌توان به نام‌های سالوتاتی^۱ (۶۲)، برونی^۲ (۶۲)، بوکاچو^۳ (۷۰)، وراز^۴ (۹۸)، یاکوبسون^۵ (۱۲۱) و بسیاری نمونه‌های دیگر اشاره کرد. اگر نمایه کامل می‌شد احتمالاً بسیاری از دودستگی‌ها در ضبط اسامی نیز رفع می‌شد، از قبیل بوکاچو و بوکاچیو (۶۲ و ۷۰)، باجیونی و باجونی^۶ (۹۲ و ۱۰۰) و امثال آن. افزون بر این، راه یافتن مدخل‌هایی مانند زبان مشترک یا یهودیت به نمایه نام‌های خاص نیز به هیچ‌وجه صحیح به نظر نمی‌رسد. اگر ناشر در چاپ‌های بعدی ویرایش صوری مختصری بر روی متن انجام دهد، حق مطلب را در قبال این کتاب ارزنده ادا کرده است.

آبتین گلکار

عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس

^۱ Salutati

^۲ Bruni

^۳ Boccaccio

^۴ Vraz

^۵ Jakobson

^۶ Baggioni

راهنمای نگارش مقالات در مجله ادبیات تطبیقی

اهداف و گستره

ادبیات تطبیقی مجله‌ای علمی- پژوهشی و بینارشته‌ای است که با هدف تبیین نظریه‌ها، گسترش مطالعات علمی و تقویت پژوهش‌های روشمند در ادبیات تطبیقی منتشر می‌شود. این مجله در زمینه‌های روابط و تأثیرات ادبی، مطالعه تطبیقی نهضت‌های ادبی، انواع ادبی، مضمون‌ها و مایه‌های غالب ادبی، رابطه ادبیات با سایر شاخه‌های علوم انسانی — مانند سینما، نقاشی، عکاسی، موسیقی، علوم اجتماعی، روان‌شناسی، تاریخ، حقوق، مطالعات فرهنگی، فلسفه و مطالعات ادیان — و علوم دقیق — مانند محیط زیست، زیست‌شناسی، فیزیک و پزشکی — و نظریه‌های جدید ادبیات تطبیقی همچون مطالعات فرهنگی تطبیقی، مطالعات ترجمه و ادبیات جهان، گزارش‌های علمی و معرفی و نقد کتاب‌های ادبیات تطبیقی مطلب می‌پذیرد. این مجله در حال حاضر هر شش ماه یک بار توسط فرهنگستان زبان و ادب فارسی منتشر می‌شود.

راهنمای نگارش مقاله

در مقاله ارسالی، نکات زیر باید رعایت شود:

۱. چکیده فارسی مقاله بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه باشد.
۲. طول مقاله ۶۰۰۰ تا حداکثر ۹۰۰۰ کلمه باشد.
۳. عنوان مقاله، نام و سمت نویسنده/ نویسندگان، نام دانشگاه یا مؤسسه محل اشتغال، نشانی پست الکترونیکی، شماره دورنگار و شماره تلفن‌های ثابت و همراه در صفحه‌ای جداگانه آورده شود.
۴. عنوان‌های اصلی مقاله با اعداد ۱، ۲... مشخص شوند. عنوان‌های فرعی از سر سطر آغاز شوند و سطر مجزایی تشکیل دهند و به صورت ۱.۱، ۲.۱، ۱.۲.۱... نشان داده شوند.
۵. منابع با پیروی از روش MLA به شرح زیر تدوین می‌شوند.
۶. منابع مورد استفاده بر اساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی، نام نویسنده (نویسندگان) به شرح زیر در پایان مقاله آورده شود:
کتاب: نام خانوادگی نویسنده، نام. عنوان کتاب (حروف مورب). نام و نام خانوادگی مترجم یا مصحح. جلد، نوبت چاپ. محل نشر: ناشر، تاریخ انتشار.
مجله: نام خانوادگی نویسنده، نام. «عنوان مقاله». نام و نام خانوادگی مترجم. عنوان نشریه (حروف مورب). شماره دوره (حروف سیاه)/ شماره نشریه (سال انتشار): صفحات.
پایگاه اینترنتی: نام خانوادگی، نام. «عنوان مقاله». نام نشریه الکترونیکی (حروف مورب). شماره دوره (سال انتشار مقاله). تاریخ مراجعه به وبگاه (روز نام ماه سال)
<نشانی دقیق پایگاه اینترنتی >

۷. عنوان کتاب‌ها، فیلم‌ها، نمایشنامه‌ها، نقاشی‌ها و مجسمه‌ها در متن به صورت مورب بیاید و عنوان مقاله‌ها، شعرها، داستان‌های کوتاه، مصاحبه‌ها و پایان‌نامه‌های تحصیلی در گیومه قرار گیرد.
۸. ارجاع‌های داخل متن بین کمان (نام خانوادگی نویسنده شماره صفحه یا صفحات) نوشته شوند، مانند (حدیدی ۳۶). در مورد منابع غیرفارسی مانند منابع فارسی عمل شود و معادل لاتین کلمات در پانویس همان صفحه بیاید. نقل قول‌های مستقیم بیش از چهل واژه به صورت جدا از متن با تورفتگی (یک سانتی‌متر) فقط از طرف راست درج شود.
۹. پذیرش مقاله مشروط به تأیید شورای داوران است که به اطلاع نویسنده مسئول خواهد رسید.
۱۰. یادداشت‌ها و اسامی لاتین و خاص در پانویس آورده می‌شوند و شماره آنها در هر صفحه از یک شروع می‌شود.
۱۱. تشکر از افراد و مراجع پشتیبان مقاله در پانویس صفحه اول مقاله درج می‌شود.
۱۲. این مجله در ویرایش مقالات ارسالی آزاد است. مسئولیت صحت و اعتبار علمی مطالب به عهده نویسنده/ نویسندگان است. حق چاپ مجدد مقاله پس از پذیرش در کتاب یا نشریه دیگری منوط به اجازه کتبی سردبیر مجله/ ادبیات تطبیقی خواهد شد.
۱۳. مقالات هر نشریه به‌رایگان از طریق وبگاه گروه ادبیات تطبیقی فرهنگستان در اختیار کلیه پژوهشگران قرار خواهد گرفت. دفتر مجله دو نسخه از مجله را برای نویسنده ارسال می‌نماید.
۱۴. مقاله نباید در هیچ‌یک از مجله‌های داخل یا خارج از کشور چاپ شده باشد. نویسنده یا نویسندگان پس از ارسال مقاله به این نشریه و قبل از تعیین تکلیف نهایی مقاله نباید آن را به جای دیگر ارسال دارند.

نحوه حروف‌چینی و تنظیم و ارسال مقاله

۱. رسم‌الخط مجله مطابق آخرین ویراست دستور خط مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی است. نیم‌فاصله در حروف‌نگاری مقاله رعایت شود. (مثال: میشود ← می‌شود، گلها ← گل‌ها)
۲. متن مقاله با قلم بی لوتوس ۱۳.
۳. عنوان مقاله با قلم بی نازنین ۱۸ سیاه.
۴. یک نسخه قابل چاپ از مقاله، حروف‌نگاری شده در برنامه Microsoft Word به نشانی پست الکترونیکی مجله فرستاده شود. دریافت مقاله از طریق پست الکترونیکی به نویسنده اعلام خواهد شد.

Standing on the Border: Comparative Literature in Turkey

Haidar Khezri

Guest Researcher at Middle East Studies Association, Indiana University

This article studies the appearance and development of comparative literature in Turkey. In the first part of the article, the researcher discusses how the culture of “comparisons” in Turkish classic literature is related to the geography of Islamic/Islamicate world, especially to that of the Persian or Arabic culture. The second part of the article is focused on how the comparative approach in contemporary Turkish literature has been defined in terms of the Greco-Roman, French, German and recently English cultures. Challenges and tensions resulted by the temporal and spatial discordance between Eastern and western cultures, classic and contemporary literary traditions and their impact on comparative literature in Turkey will be elucidated. This article reaches its conclusion by proposing an "on-border" hybrid identity for comparative literature in Turkey with regard to the questions of time and place, and also by providing a bibliography of original and translated researches.

Keywords: Comparative Literature in Turkey, East and West, Istanbul, On-border.

Agency in the Translation and Production of *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan* into Persian

Esmail Haddadiyan Moghadam, Senior Researcher at Leuven University
Tr. Mostafa Hosseini

There is increasing interest in the “sociology of translation”, agents of translation, and the agency of translators in Translation Studies. But more research is needed on the actual people involved in the production, distribution, and reception of translation, and also on the factors affecting these inter-relations. In this article, the focus is on the role of intermediaries involved in the process of the Persian translation and circulation of James Morier’s picaresque novel, *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan* (1824). Drawing on the political, social and cultural milieu of the 19th century Persia, the researcher contextualizes both the English and the Persian texts and shows how Mirza Habib Isfahani, the exiled interpreter, has intervened in the text in order to exercise his exilic agency. The translator’s interventions in the text show that for him the ethics of political progress was more important than the ethics of fidelity to the foreign text. The article also examines the agency of other translation agents: the English Major in charge of the editing and publication of the Persian translation in Calcutta; and a Persian dissident and copyist whose tragic death transformed his posthumous agency from a cross border copyist to a misidentified translator for more than 50 years.

Keywords: agency, translation agents, 19th century Persia, *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan*, intercultural transfers

Comparative Literature in Russia

Behnam Mirzababazadeh Fomeshi
Adineh Khojastehpour
Ph. D. Candidates of English Literature at Shiraz University

Russia has a long history of comparative literature. Among the theoretical achievements of Russian comparatists, Veselovsky's theory of **Historical Poetics** can be pointed out. Comparative literature blossomed at the beginning of the nineteenth century in Russia and kept running parallel to other forerunner countries for some time, however; it gradually fell behind due to the overtly politicized content of Russian literature. Although comparative literature in the Soviet Russia shifted the attention of the comparatists away from the issue of influence to that of affinities, it was hardly distinguishable from the French school of comparative literature as far as the basics were concerned. Therefore, the blossoming season of comparative literature in the Soviet Russia can be considered the period of transition from the French to the American School. The comparatist who chooses the affinity between two literary phenomena as the subject of study must be careful to evade the trap of simplification by paying sufficient attention to the historical, social, cultural and political discourses that have informed the literary phenomena.

Keywords: Comparative Literature, Russia, USSR, Veselovsky, Zhirmunsky, Socialist Realism, Schools of Comparative Literature

Comparative Literature in the Arab World

Ferial Jabouri Ghazoul, Cairo University
Tr. Sahar Ghaffari

Ever since the advent of Islam and its expansion throughout and beyond the Middle East, the Arabs have always been aware of comparative literature, but only to establish who counted as the most poetic or how one verse line measured up to or surpassed another; and that was due to the fact that the Arabic poetry was considered such a peerless phenomenon that even the thought of comparing it with other languages and literatures was out of the question. Comparative literature in its western sense, made its entry into the Arab world after the Napoleonic invasion of Egypt in 1798. Comparative literary studies in the Arab World were put in motion as early as 1904 in Cairo with the publication of al-Khalidi's book on comparative literature, entitled *Tarikh 'ilm al-adab 'ind al-ifranj wal-'arab wa-Victor Hugo* (*The History of the Discipline of Literature among Westerners and Arabs and Victor Hugo*), which led to a flurry of activities and publications related to comparative literature. Nevertheless, it never became an academic discipline in Arab universities and was just accorded the status of a course at advanced undergraduate or/and graduate level in departments of literature because the professors of Arabic departments not only misunderstood Comparative Literature, but also considered it a threat to the specificity and autonomy of Arabic literature. Comparative literature is on the rise in the Arab World at the very moment when, in the metropolitan centers of the West, it seems to have gone through a crisis; the reason is that the focus of the discipline in the Arab World is no longer on the French theory of *influences*, as it used to be. Comparative Literature, with its inherent potentials, offers one the opportunity to go beyond national borders and witness the similarities of different national literatures without centralizing one or marginalizing the other. The rise of nationalism, pan Arabism, and also the problematization of methods and theories of formerly colonizing countries explain for the increasing attention paid to comparative literature in the Arab World today.

Keywords: Comparative Literature, Arab World, Arabic literature, Ruhi al-Khalidi, Arabic journals.

What is Comparative Literature?

Siegbert Praver, Oxford University
Trs. Alireza Anushiravani & Mostafa Hosseini

Siegbert Praver (1925-2012) was the Professor of Comparative Literature at Oxford University. His *Comparative Literary Studies: An Introduction* (1973) has been an eminent classical work in teaching Comparative Literature in world universities. The fundamental principle of this book lies in the fact that we cannot know national literature without understanding the literatures of other nations. Praver discusses the theories and methodology of Comparative Literature in ten chapters accompanied with practical examples. He starts his book with influence studies and meticulously moves to more recent fields of Comparative Literature such as translation studies, adaptation, thematology, motifs, genres, movements, periods, structure, "placing" and literary criticism. This short and useful book opens the way for organized research in Comparative Literature and is useful for students of Comparative Literature as well as Persian and foreign literatures and students of humanities who are interested in interdisciplinary studies. This article is the translation of the first chapter of this book which will be soon published as a textbook by SAMT Press.

Keywords: Theory, methodology, comparative literature, literary influences, translation, adaptation.

ABSTRACTS

How Comparative Literature Came into Being

Susan Bassnett, Warwick University

Tr. Saeed Rafiey Khezry

This article is the translation of the first chapter of Susan Bassnett's *Comparative Literature: A Critical Introduction*. In this chapter, Bassnett deals with the birth and development of Comparative Literature. Considering the origin of the term "Comparative Literature" and the circulation of its concepts at the beginning of the 19th century, she discusses such critical issues as the relation between culture and nationality, cultural interactions, the impact of particular and sometimes fraudulent works, the process of stabilizing national identity, the role of translation, the belief in the cultural and political superiority of Imperialism, chairs of comparative literature at European and American universities, the effort to define and assign subjects of study, comparative literature from French and German vantage points, the distinction between such terms as Comparative Literature, General Literature, and World Literature, the difference between languages, and the introduction of binary relations. Having introduced and discussed the issues mentioned above, she proceeds to shed light on the role they play in the blossoming and fruition of Comparative literature.

Keywords: origin of comparative literature, cultural influence and nationalism, politics of cultural superiority, binary relations, paradox of comparative literature.

In this issue we have, we have chosen a few countries and have examined the situation of comparative literature in that country. Susan Bassnett in "How Comparative Literature Came into Being" offers a truly scholarly history of comparative literature. Siegbert Praver in his *Comparative Literary Studies: An Introduction* introduces comparative literature and its different fields of research. Though the book was written in 1973, it is still a valuable textbook for teaching comparative literature. Ferial Ghazoul, Professor of Comparative Literature in the American University at Cairo, in "Comparative Literature in the Arab World" gives a detailed analysis of comparative literature in the Arab world which is very similar to our situation. Behnam Mirzababazadeh and Adineh Khojastehpour in "Comparative Literature in Russia" investigate the situation of comparative literature in a country which has a long history of comparative literature. They warned us against misunderstanding the Russian school of comparative literature. Haidar Khezri talks about comparative literature in Turkish universities. The discipline is growing rapidly in the Turkish academia and they have already established an academic association. Esmail Haddadian Moghddam in "Agency in the Translation and Production of *The Adventures of Hajji Baba of Ispahan* into Persian has examined the sociology of translation, agents of translation, and the agency of translators in Translation Studies. Touraj Zinivand has written a report of the Second National Conference of Comparative Literature hold in Razi University in October 2014. There are two book reviews written by David Damrosch *The Buried Book* and Pascale Casanova *The World Republic of Letters*. These two books are recommended to all who are interested in the theories of comparative literature.

Alieza Anushiravani

Editorial

The Fluctuation of Comparative Literature in the World

We all agree that comparative literature was born in France and was, then, developed around the world. We all, also, agree that comparative literature has changed a lot since its birth to the extent that it does not resemble its infantile period. French theorists believed that comparative literature deals with what different literatures have learned from each other and how they have appropriated what they have learned to enrich their own national literature. These scholars believe that everything is connected to everything and are constantly influenced by each other. In fact, there is nothing wrong to be influenced by others. Romantic poets who emphasized creativity looked down upon influence as being inferior to creativity. However, post-romantics believed that creativity lies in how one appropriates what one has learned from others and create something new.

Comparative literature tries to establish connections either with historical documents or without. In this regard, comparative literature has been misunderstood. In other words, we have dealt with **comparison** which is exactly what comparative literature has **never** been. This is not the story only in Iran but many other countries have experienced a similar misunderstanding.

We declared in our first issue that our priority is theory since we believe that we cannot fully develop comparative literature in Iran without a good knowledge of its theoretical evolution. We rarely offer any theoretical literary course in our curriculum. It is quite obvious that without theory no scholarly and organized research can be done.

We have aimed to introduce the old and new theories of comparative literature to our readers, especially the young ones who are after new areas of research. This is the only path open to us if we are seriously intended to expand the horizon of research in the Iranian academia.

Contents

Editorial

Fluctuation of Comparative Literature in the World **Alireza Anushiravani**

Articles

How Comparative Literature Came into Being **Susan Bassnett**
Tr. Saeed Rafiey Khezry

What is Comparative Literature? **Siegbert Praver**
Tr. Alireza Anushiravani & Mostafa Hosseini

Comparative Literature in the Arab World **Ferial Jabouri Ghazoul**
Tr. Sahar Ghaffari

Comparative Literature in Russia **Behnam Mirzababazadeh Fomeshi &**
Adineh Khojastehpour

Agency in the Translation and Production of *The Adventures of Hajji*
Baba of Ispahan into Persian **Esmail Haddadiyan Moghadam**
Tr. Mostafa Hosseini

Standing on the Border: Comparative Literature in Turkey **Haidar Khezri**

REPORTS

Razi University 2nd National Conference on Comparative Literature **Touraj Zinivand**

Book Reviews

The Buried Book (David Damrosch) **Mostafa Hosseini**

The World Republic of Letters (Pascale Casanova) **Abtin Golkar**